



مختصات جهان بعد از کرونا

گفتگو با آذر مدرسی

هیمن خاکی: چند ماه پس از مشاهده اولین مورد ابتلا به ویروس کرونا در شهر وُهان چین، این تنها تعداد مبتلایان و قربانیان نیست که هر روز افزایش پیدا می‌کند. بلکه با گذشت زمان، هر روز بحران کرونا ابعاد وسیع‌تر و پیامد های جدیدی را از خود نشان می‌دهد. امروز دولت‌ها از بحران اقتصادی و تأثیرات بلند مدت آن بر جامعه سخن می‌گویند. شهروندان نیز از ناکارآمدی دولت و سیستم سخن می‌گویند. پزشکان از کمبود امکانات پزشکی برای مراقبت و نجات جان مبتلایان صحبت می‌کنند. محققان حوزه علوم طبیعی می‌گویند که جهان وارد دوران جدیدی شده‌است. می‌گویند "ویروس کرونا اولین ویروس نیست و آخرین ویروس هم نخواهد بود که جهان آن را تجربه کرده و خواهد کرد." پس به یک معنا می‌توان گفت که وارد دوران جدیدی شده‌ایم. دورانی که یک ویروس می‌تواند تمام حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان را فلج کند.

صفحه ۲



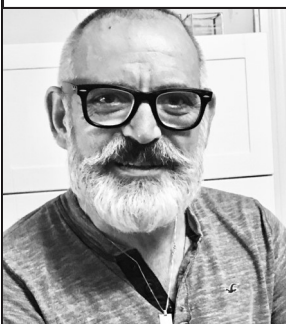
ایران پسا کرونا

جدال کاپیتالیسم و سوسیالیسم!

مظفر محمدی

چند ماه از شیوع کووید-۱۹ می‌گذرد. ویروسی که بر اثر پنهانکاری مجرمانه ی نظام جمهوری اسلامی، تا کنون بر جنازه بیش از ده هزار انسان جامعه ما رد شده و حدود نیم میلیون انسان را مبتلا کرده است. اعلام نکردن آمار واقعی کشته شدگان و مبتلایان، قبول نکردن مسوولیت قرنطینه ی شهرها و کنترل رفت و آمد و فاصله گیری اجتماعی، واگذار کردن جنگ با کرونا بر عهده مردم گرسنه و بدون امکانات بهداشتی و درمان، واگذاری تامین معیشت بینویان و ندارها به شفقت داراها... همگی معنایی جز هل دادن جامعه به کام مرگ و گرسنگی و استیصال نیست.

صفحه ۴



جنبش دستمزدها؛ کجای کار هستیم؟

مصطفی اسدپور

مختصات جنبش کارگری در عرصه دستمزدها، یا شاید بتوان آنرا مختصراً جنبش دستمزدها نامید، چیست؟

این تفکیک و مرزبندی، و انتظار شناخت مختصات، شاید برای یک جنبش که در موضع دفاعی و در مقابل سرکوب گسترده و سازمان یافته راه به جلو باز میکند، تا حدی "غیر منصفانه" بنظر برسد. پر واضح است که مطالبات و خواسته‌ها در تنگنای دشواری های متعدد در هم میجوشند و در مقابل فشارهای امنیتی دائمی قالب عوض میکند. بعلاوه اخبار منتشر شده قابل اطمینان نیست، و نباید دست کم گرفت که کل اعتراض و مبارزه مدنظر خواه نا خواه از فیلتر مسموم خانه کارگر نیز گذشته و در نتیجه گمراه کننده باشند.

صفحه ۶

<p>تحریم اقتصادی ایران و "شتر سواری"</p> <p>دولا دولای " حزب حمید تقوایی"</p> <p>صفحه ۱۵</p> <p>خالد حاج محمدی</p>	<p>درباره ویژگیهای کمونیزم کارگری</p> <p>صفحه ۹</p> <p>ربوار احمد</p>
<p>کرونا، بحران سرمایه جهانی و تقابلهای آتی</p> <p>صفحه ۱۴</p> <p>امان کفا</p>	

در این شماره می خوانید:

بحران کرونا و خشمهای فروخته / خالد حاج محمدی (صفحه ۱۸)

تحركات انسانی و چپ حاشیه ای / وریا نقشبندی (صفحه ۱۹)

چاره کارگران و مردم زحمتکش سازمان و تشکیلات است / حبیب عبداللهی (صفحه ۲۱)

تجارب از کار کمونیستی در دوران جوانی در محل کار / حبیب عبداللهی (صفحه ۲۲)

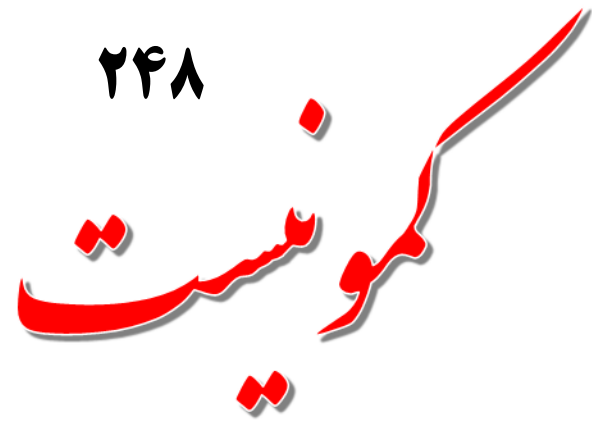
مانیفست جنبش علیه بیکاری / علیه بیکاری (صفحه ۲۳)

مرامنامه شوراهای بیکاران / علیه بیکاری (صفحه ۲۳)

در حاشیه یک تاریخ نگاری جعلی (نکاتی در مورد ادعاهای محمد آسنگران) / خالد حاج محمدی (صفحه ۲۴)

معرفی کتاب / جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگران (صفحه ۲۶)

کارگران قطار راه نشان می دهند! (صفحه ۲۷)



ماهانه منتشر میشود آوریل ۲۰۲۰ (دیههشت ۱۳۹۹)

www.hekmatist.com

International

Workers Day

1 May

Workers of the world, unite!
You have nothing to lose but your Chain!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

زنده باد اول مه، روز جهانی کارگر

پایان جهنم کاپیتالیستی ممکن است

امسال طبقه کارگر در سراسر جهان در شرایطی اول ماه مه، روز جهانی خود را برگزار میکند، که در ابعاد میلیاردي، ناگهان و در مدت کمتر از چند هفته از «جهنم «زندگی بردگی مزدی، پا به «برزخ «و میدان جنگ مرگ و زندگی و تلاش برای بقاء، در «جدال جهانی با کرونا «گذشت.

ناگهان و طی کمتر از یک ماه، یک اپیدمی بسادگی قابل پیشگیری و قابل کنترل، کل طبقه کارگر جهانی، از آسیا تا آفریقا و اروپا و آمریکا، از پر ازدحامترین جغرافیاها تا حاشیهمترین‌ها، و کل شهروندان جهان را به جنگ مرگ و زندگی و تلاش برای بقاء، به هر قیمت و به هر شکل، کشاند! جنگی که، قربانیان بی‌شمار آن، نیروی کارکن، طبقه کارگر و ضعیفترین حلقه‌های شهروندان جوامع انسانی است. جنگی که نه تنها رنگ «مرگبار «خود را بر زندگی و سلامت طبقه کارگر جهانی زد، که همراه آن و به وسعت کره خاکی، عفونت نظام کاپیتالیستی و تناقض ماهوی آن با حیات بشر و محیط زیست، را چون مواد مذاب از دهانه آتشفشان جوامع بشری به بیرون پرتاب کرد!

ناگهان در گرم‌گرم قربانی شدن شهروندان بی‌گناه و بی‌تامین در سراسر جهان، در قلب جهان «متمدن «در غرب و در جوامع «گل سرسبد «کاپیتالیسم، تمام پرده‌های ریا و فریب و دروغ و تحمیق نظام، دریده شد. خرافه‌ها از «اختیار مردم «در نظام «دمکراسی پارلمانی «تا جایگاه «حقوق بشر «در دستگاه فکری طبقه حاکم، چون کلاه شعبده‌بازها محو شد!

معلوم شد از آمریکا تا اروپا، از خاورمیانه و آسیا تا آفریقا و چین و استرالیا و ... تامین حداقلی از سلامت شهروندان، با رشد و گسترش و کارکرد نظام اقتصادی موجود، در تناقض است! همه چیز فدای سودآوری، این «ایه آسمانی «خدای سرمایه، بنحو زنده‌های خودنمایی کرد! همه زیر نورافکن دیدند که از قرنیه چشم تا کلیه، از آخرین رمق‌های کارگر زیر چرخه تولید ۱۲ و ۱۵ ساعته تا خانواده و کودک و رابطه جنسی، از سلامت تا آب و هوای سالم و طبیعت زنده و مرده، چیزی بیش از کالاهایی برای خرید و فروش و سود و سودآوری نیستند. چهار ستون عمارت عظیم و تاریخی دمکراسی و انتخابات و صندوق رای و دولت و مجلس و «بیزینس «و «کمپانی «و «کارآفرین «و «شرکت «و شخصیت‌های تکیه زده به این ارکان قدرت، همه و همه در دل «بحران کرونا «به لرزه در آمد! طبقه کارگر جهانی، در بطن جدال مرگبارش با کرونا، و تحمل مرگ و میر و بیکاری و فقر و پیامد آن، یک حقیقت تلخ تاریخی را چون پتکی بر سر بشریت فرود آورد!

این حقیقت که «کرونا «نه یک فاجعه طبیعی و اپیدمی غیرقابل مهار،

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

ایران پسا کرونا ...

حسن روحانی حرف آخر نظام را در کمال قضاوت و بیرحمی بغایت ضد انسانی، زده و گفته است: "یا دو میلیون نفر می میرند، یا سی میلیون گرسنه به خیابان می ریزند." و دولت و نظام حاکم بر ایران اولی را انتخاب کرده است تا دومی اتفاق نیفتد. جنایت علیه بشریت برای نجات نظام!

بالاخره یک روز پرده ها می افتد و ابعاد فاجعه برملا می شود. مدت ها طول کشید تا معلوم شود تنها در سه روز یکی از سالهای دهه ۶۰ ، پنج هزار نفر اعدام شدند. هنوز آمار چند هزار کشته ی آبان ۹۸ اعلام نشده است. در چنین شرایط فاجعه باری، بازگشایی کسب و کار شروع شده است و مردم گرسنه بی صبرانه برسر کار می روند تا زندگیشان بچرخد. فقط در تهران یک میلیون دستفروش هست. یک میلیون ونیم کسبه ی خرد و متوسط هستند. چند میلیون گرسنه و عاصی فقط در تهران وجود دارند.

دغدغه ی نان به این مردم هنوز فرصت نداده است به ابعاد فاجعه وبه هزاران کشته ی خود و عواقب بازگشایی کسب و کار و رها شدن سلامت جامعه به امان خدا، فکر کنند.

بر همگان آشکار است و خود سران حکومت اذعان کرده اند که برای جمهوری اسلامی حفظ نظام بر همه چیز اولویت دارد. بر نان سفره مردم و حتی بر جان انسان ها. در ایران مردم قربانی نظام سیاسی جمهوری اسلامی اند. مساله نجات اقتصاد نیست. اقتصاد ایران قبل از کرونا هم بحران داشته و چهاردهه است با آن زندگی می کند. تا همین امروز، کلیه منابع اقتصادی در بنگاه های دولتی و نظامی و مذهبی ذخیره شده و دست نخورده است. نقدینه ها، اموال و مراکز تولید ستاد اجرایی فرمان امام، آستان قدس رضوی، قرارگاه خاتم الانبیا، بنیاد مستضعفین، بنیاد شهید، صندوق توسعه ملی، اوقاف وحوزه ها و تبلیغات مذهبی و ده ها بنگاه اقتصادی و تجاری و مافیای واردات کالاهای بنجل و مواد مخدر و غیره، به میزان چندین تریلیون دلار سر جایشان است.

یک میلیارد یورویی که قول دادند خرج مقابله با کرونا شود، حتی اگر این مبلغ ناچیز هزینه گردد که نمی شود، خدشه ای به این سرمایه های نقدی و مالی و بانکی و غیره وارد نمی کند.

با توجه به این شرایط هولناک، عواقب و تصویر ایران بعد از کرونا چیست؟ دورنما کدام است؟ زنده ماندگان از ویروس کووید-۱۹ چه فکر می کنند و تکلیفشان با ویروس کشنده تر و بختکی که چهار دهه است بر جامعه چنبره زده چیست؟

شرایط جاری وامروز ایران با روز و ماه های پس از کرونا در هم تنیده و قابل تفکیک نیست. به درست گفته میشود روز بعد از پایان کرونا روز انفجار اجتماعی در کشوری مثل فرانسه است و شاید کشورهای بیشتر. در مورد ایران این را میشود با قاطعیت بیشتری گفت. تبعات بحران کرونا در ایران به دلیل ویژگیهای جامعه و نوع حاکمیت و رابطه ی مردم و دولت سریع تر از هر جای دیگر دنیا خودش را نشان می دهد.

اما نباید غافل بود که نتیجه این وضعیت میتواند حالت دیگری را هم بوجود بیاورد. حالت و نتیجه ای که، ما پس از بیماری کرونا یک مردم زخمی، مستاصل، عزادار، مریض، فقیر تر، گرسنه تر، یک مملکت درب و داغان تر و جامعه ای را داشته باشیم که شیرازه اش از هم گسیخته و پاشیده تراز همیشه شده است.

در نتیجه یک شق این است که ما با چنین جامعه ای روبرو شویم. جامعه ای تسلیم و مستاصل و ناامید و گرسنه تر که سرش را پایین می اندازد مانند پس از جنگ ایران و عراق. همه به یاد داریم که سران رژیم گفتند جنگ یک موهبت الهی است. عملا هم همینطور بود و چند دهه دیگر به عمر جمهوری اسلامی اضافه شد. ما پس از جنگ جامعه ای داشتیم شکست خورده با چند میلیون کشته و زخمی و ناقص عضو و مردمانی فقیر تر و گرسنه تر و بیکار تر. جامعه داغدار و عزاداری که به لقب خانواده شهید مقتخر شدن و سفره گذاری برایشان پهن کردند. این یک احتمال ضعیف، اما یک احتمال است.

حالت و شق دومی که بیشتر محتمل و قابل پیشبینی است این است، با جامعه ای روبرو خواهیم بود که درس بسیار تلخی گرفته به قیمت جان هزاران نفر از عزیزانی که تا دیروز در کنار هم بودن، امروز چشم باز می کنند می بینند جایشان خالی است. این تجربه ی تلخ و و دردناک بر مبنای مصیبت های دیگری که در همه ی این سال ها بر مردم وارد شده، به یک انفجار اجتماعی، انفجاری عظیم تر از دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ تبدیل خواهد شد. این اتفاقی است که در ایران بعد از کرونا احتمالش بسیار بیشتر است.

فاکتورهای این احتمال خیلی زیادند. از جمله :

- ایران امروز، ایران دوران جنگ و پس از آن نیست. مردم دو انفجار عظیم اجتماعی را تنها در فاصله ی دو سال اخیر پشت سر دارند. هیچ امیدی به بهبود زندگی کماکان وجود ندارد. سرنگونی اولویت مردم شده است. در این دوره شکاف بالا و پایین عمیق تر گشته، زمانی که خانواده های کشته شدگان و کادر درمانی کشور دهان باز کرده و حقایق را بازگو کنند، میلیون ها خانواده ی داغدار و کل جامعه خواهد فهمید که چه بلایی سرشان آمد. مردم تا کنون حتی فرصت نکرده اند گریه هایشان را بکنند.

- جمهوری اسلامی بعداز کرونا بلحاظ اقتصادی ورشکسته ترو بلحاظ سیاسی بی اعتبارتر است. بر خلاف دوره ی جنگ، این بار بیماری کرونا و تبعاتش نمیتواند برای جمهوری اسلامی موهبت باشد. برعکس آنچه که حسن روحانی میگوید، کرونا جمهوری اسلامی را متحدتر و قوی تر نمی کند. مدت ها است توازن قوای بین مردم و دولت به ضرر رژیم تغییر کرده است. شعار رشد اقتصادی در حد جهش، در حالیکه کاهش اقتصادی تا سی درصد در کشورهای پیشرفته پیش بینی شده، یک دروغ و ادعای پوچ است!

- شکاف و ریزش نیرو درون خود نظام هم بیشتر میشود. امروز در ایران، نه دولت و هیات وزیران وجود دارد و نه مجلس. این نهادهای فرمالیته حتی وضعیت کج دار و مریز سابق را ندارند. برای مقابله با تبعات گرانی بنزین کل این سیستم تعطیل شد و نهادی فرمالیته تر به نام سران سه قوه زیر فرمان خامنه ای علم شد. امروز هم شورای امنیت ملی به ریاست روحانی است که بجای دولت و مجلس در خدمت اوامر بیت رهبری قرار دارد.

- مقدسات، مذهب، دین و خرافات یکی از ابزارهای قدرت نظام است. این ابزار بیشتر تضعیف و لبه ی تیغ شان کند شده است. خرافات دین در ایران آبرویش را بیشتر از همیشه به علم باخته است. اماکن مقدس و نمازهای جمعه و حوزه های علمیه شان بسته شد. رهبران دینی فرار کردند. کادر درمانی کشور و مردم با چشمان خود دیدند در حالی که عزیزانشان پرپر می شدند، سپاهیان اسلام امکانات بهداشتی را احتکار کردند، دزدیدند و در بازار آزاد به چند برابر قیمت فروختند و به بیمارستان ها ندادند.

- موقعیت بین المللی و منطقه ای جمهوری اسلامی به نسبت گذشته تغییر می کند. ما جمهوری اسلامی مزروی تر و موقعیت منطقه ای ضعیف تر در عراق، سوریه، لبنان، یمن و افغانستان را خواهیم داشت. بازار عراق و سوریه، بازار مطمئنی مثل سابق نیست. چین و روسیه هم قادر به تشکیل بلوکی قابل اطمینان برای نجات اقتصاد ایران نیستند.

در رابطه ایران و امریکا چشم انداز بهبود و سازش بسیار ضعیف تر شده است. انگشت تهدیدی که فرمانده قایق های تندور به طرف ناوهای جنگی غول پیکر امریکایی دراز میشود تنها خشم و نفرت یک پاسدار نیست. نشانه ی یک تقابل حل نشدنی و هر زمان قابل شعله ور شدن است.

این ها فاکتورهای واقعی اند و رابطه ی بین دولت و مردم را به شدت بیشتری از گذشته تحت تاثیر قرار داده و به چالش های بزرگتری کشیده میشود.

اما هنوز چقدر این توازن قوا به نفع طبقه کارگر و مردم محروم است را باید بطور واقعی بررسی کرد.

وقتی از انفجار اجتماعی حرف می زئم آن را بعنوان یک راه حل مطلوب و دلخواه نمیبینم. آن را یک امر اجتناب ناپذیر میدانم و موضوعی خارج از اراده و یا توان هژمونی احزاب و جریانات چپ و راست جامعه حد اقل در شروع امر.

درست است که توازن قوا به درجات بیشتری به ضرر رژیم تغییر کرده و می کند. اما مطلوبیت خیزش ها و انفجارهای اجتماعی زمانی است که جنبش های اجتماعی سازمان پیدا میکنند. در جامعه ما تا همین امروز جنبش های اجتماعی کم تر سازمان یافته و از استحکام سازمانی پایداری برخوردار نیستند. هنوز طبقه کارگر پراکنده و بی سازمان و بی حزب است. این پراکندگی در شرایط کنونی بهم ریختگی جامعه بر اثر ویروس کرونا، آزردهنده تر خواهد بود.

با وجود این، جامعه ایران پس از بحران کرونا و تبعاتش در مسیر خیزش ها و انفجارهای اجتماعی قرار دارد. نه بخاطر این که من دوست دارم اینطور بشود یا راه حلی مطلوب است. **یز نظر من اجتناب ناپذیر است.**

مردم ایران چه قبل و چه پس از کرونا، بخصوص، جز به سرنگونی به چیز دیگری فکر نمی کنند.

این که دنیای دیگری چیست، نوع دیگری از حاکمیت و اداره جامعه کدام است هنوز برای توده های عظیم کارگر و مردم محروم روشن نیست. مردم عامل بدبختی های خود را جمهوری اسلامی می دانند نه الزاما نظام سرمایه داری. مردم به هیچ تغییری به نفع زندگیشان امیدوار نیستند. تنها یک راه و یک افق جلو خود می بینند و آنهم سرنگونی است.

جمهوری اسلامی هم ،خودش را برای این نبرد جدی آماده کرده و همه ی سرمایه های اندوخته اش را برای این جنگ نگه داشته است. نظام حاکم، دولت و رییس جمهوری و مجلس حتی بصورت نمادین و فرمالیته برایش اهمیت چندانی ندارد. تمام اتکایش به حکومت شبه نظامی سپاه و بسیج و ارتش است.

پاسخ به این شرایط و تصویر روشن از نتایج این جنگ طبقاتی و آزادیخواهانه بر عهده ی کمونیسم و بخش آگاه طبقه کارگر و آزادیخواهان و برابری طلبان جامعه افتاده است.

تا اینجا به بخشی از فاکتورهایی که انفجار اجتماعی در ایران را حتی قبل از پایان کرونا توضیح میدهد، اشاره کردم که اساسا در رابطه با وضعیت حاکمیت و بحرانهایش است.

در جبهه طبقه کارگر و مردم و کمونیسم در ایران باید مولفه های اوضاعی سیاسی جاری و پسا کرونا و توازن قوای بین حاکمیت و مردم و ظرفیت و پتانسیل طبقاتی و اجتماعی را بطور ابژکتیو بررسی کرد و دید. نه آرزوها و شاید و باید و اگرها.

یکی از این واقعیت ها این است که جامعه ما خیزشهای دیمه و آبان و اعتراضات کارگری نسبتا رادیکال را در همین دو سال اخیر داشته است. این یک تجربه است که اگر کرونا نبود شانس اعتلا و خودآگاهی و سازمانیابی اش سریع تر و بیشتر بود. **جامعه ی ما این را بعنوان داده دارد.**

دوم، در این دوره دو سه ماهه شیوع ویروس کرونا تحركات اجتماعی و همبستگی های مردمی را دیدیم.

مردم ایران سنتا در رابطه با مصیبت های گوناگون مثل زلزله ، سیل و اخیرا کرونا، همبستگی هایی از خود نشان داده و میدهند. کرونا یک بحران سراسری بود. در یک یا دو منطقه نبود تا سایر مناطق به کمکشان بروند. در نتیجه، امداد و کمک رسانی و همیاری و همبستگی در قالب شهری و محله ای باقی ماند. تهران برای خودش، یا شهرهای شمال و جنوب ایران و شهرهای کردستان و غیره. و چاره ای هم نبود.

در اینجا نمی خواهم به خصوصیات تک تک این کمپین ها و کمک رسانی ها و این که چکار کرده اند و غیره بپردازم. فقط بطور کلی می

کمونیست ۲۴۸

توانم اشاره کنم که:

- بخشی از این تحركات را ثروتمندان و سیلیببریتی های شهرهای بزرگ بخصوص تهران، ناسیونالیست های کرد و ملی گرایان عرب در جنوب انجام دادند.

- بخش دیگر، چپ ها و آزادیخواهان و انسان دوستانی هستند که اساسا در کردستان از جنوب تا شمال به شکل کمپین ها و همیاری و همبستگی و کمیته های مردمی محلات به کمک جامعه شناقتند.

این ها هم داده های امروزند.

تفاوت همبستگی و همیاری توده ای در ایران با کشورهای دیگر مثل چین، کره، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و غیره در این است که در آن کشورها ده ها هزار داوطلب در پروژه های دولت شرکت داشتند. در واقع مجری داوطلب پروژه های مثل توزیع مواد بهداشتی و درمان، مواد خوراکی، حمل و نقل، کنترل قرنطینه و فاصله گیری اجتماعی دولت هستند. ولی در ایران این فعالیتهای داوطلبانه مستقل از دولتند چرا که دولت اساسا پروژه و برنامه ای نداشته است.

بازگشایی کسب و کار بعنوان عاملی بازدارنده در قبال تحركات اجتماعی و همبستگی مردمی و کمپین ها و کمیته های مردمی عمل می کند. رژیم ی که توپ را به زمین مردم انداخته، با تظاهر به تقلیل شیوع ویروس، عملا قرنطینه و امور بهداشت و ضدعفونی کردن محل های کار و زندگی و استفاده از ماسک و دستکش و غیره را حاشیه ای کرده و کنترل رفت و آمد و تجمع و حمل و نقل عمومی شهری و غیره را برداشته است. این اقدامات ضد انسانی فعالیتهای مردمی را تحت تاثیر قرار می دهد و چه بسا خود دولت موانع جدی بر سر راهشان درست کند و کارشان را خاتمه یافته اعلام نماید.

همانطوری که گفتم وضعیت جاری در ایران تا پسا کرونا کاملا بهم پیوسته است. احتمال انفجار اجتماعی زودرس تر و قبل از پایان کرونا هم وجود دارد. حسن روحانی این واقعیت ترسناک برای نظامش را یعنی سی میلیون مردم گرسنه به خیابان ها میریزن را اعتراف کرده است.

سوال این است آیا سیاست رها کردن مردم در دامن بیماری کرونا و راه اندازی کسب و کار میتواند رژیم را در مقابل این مخاطره مصون کند؟ جواب مطلقا منفی است. چرا که شرایط فعلی کوتاه مدت نیست. حداقل ۶ ماه و بیشتر هم طول می کشد. به احتمال زیاد موج دوم و سوم بیماری کرونا در راه است که ممکن است یک سال هم طول بکشد. در نتیجه، رکود بازار و کسب و کار کوچک و دستفروشی و کار فصلی برای میلیون ها خانواده ی بینوایان ادامه خواهد یافت. در این مدت مردم نمیتوانند دست روی دست بگذارند. کمک های مردمی و همیاری و همبستگی هم برای تخفیف مصائب پاسخگو نیست. بودجه اختصاصی دولت از قبیل یک تا دو میلیون تومان وام و ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان کمک، هیچی نیست و دردی را دوا نمی کند.

در نتیجه، ما شاهد تحركات اجتماعی گسترده تر برای فشار بر رژیم خواهیم بود. جمهوری اسلامی این فشار را انطور که باید در این دوره احساس نکرد. تلاش اجتماعی تا کنونی اساسا به کمپین ها و همیاری و همبستگی و ایجاد کمیته های مردمی برای تخفیف دادن اثرات بیماری سوق پیدا کرد. از طرف دیگر، عدم قبول مسوولیت نظام در مقابل سلامت جامعه از طریق قرنطینه شهرها و تامین معیشت مردم، گرسنگان و بیکاران و بخش آسیب پذیر جامعه را به تلاش برای امرار معاش با پذیرفتن ریسک مرگ و میر واداشت. فشار گرسنگی و تامین معیشت دولت را تشویق کرده است که بر سیاست ضد انسانی رها کردن جامعه به حال خود مصر شده و حتی پا را فراتر گذاشته در سکوت جامعه تلاش زندانیان برای فرار از مرگ را سرکوب کند، تعدادی را در همان زندان به گلوله ببندد و حتی جرات پیدا کند بار دیگر طناب های دار برای اعدام زندانیان را برپا سازد.

اکنون با بازگشایی کسب و کار و تحمیل ریسک مرگ و میر به جامعه بخاطر نپذیرفتن مسوولیت تامین معیشت گرسنگان که عواقب خطرناکی در

^[1]

ایران پسا کرونا ...

بانک هایشان نگاه کنید، به مراکز نظامی و ادوات و تسلیحات کشنده و نابود کننده‌شان نگاه کنید، به برج های سر به فلک کشیده و هتل های لوکس و کالاهای لوکس و پر زرق و برق شان پشت وپتیزن ها نگاه کنید، کدام یک از این کالاها و امکانات سرسام آور توانست در بحران کووید-۱۹ جان حتی یک انسان را نجات دهد؟!

جامعه ی سوسیالیستی ما جامعه ی برابر به معنای واقعی کلمه است. جامعه ای که طبقات دارا و ندار ندارد. حقوق و دستمزدهای نجومی برای بخشی و دستمزدهای بخور و نمیر برای اکثریت کارکنان جامعه ندارد. همه کار می کنند و همه یک اندازه می گیرند. از هر کس به اندازه ی توانش و به هرکس به اندازه نیازش. انسان ها علیرغم هر تفاوت فیزیکی و جنسیتی و استعداد و کم استعدادی، اما نیازشان یکی است. نیاز کارگر برای زندگی مرفه بهمان اندازه ی نیاز سرمایه دار و مدیران و وزرا و وکلای دولت سرمایه داران است. چیزی نه کم و نه زیاد. هیچ انسانی بخاطر ثروت و قدرتی که به زور و ریأ و فریب و سرکوب و اسیر کردن اکثریت کارکنان جامعه به دست آورده است، بر انسان کارکن جامعه اولیت و برتری ندارد.

تمام داراییهای منقول و غیر منقول یک جامعه به تمام شهروندان آن جامعه تعلق دارد. اقلیتی که به زور و سرکوب صاحب و مالک داراییهای جامعه شده اند، از کل این دارایی های غصب شده، قطره هایی به گلوی گرسنگان و مزدبگیران می چکانند تا نمیرند و نسل های بعدی را برای کار متولد و بزرگ کنند.

بیش از صد و پنجاه سال پیش مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان گفته است که این دنیا بر قاعده خود قرار ندارد. باید آن را بر قاعده اش نشاند. زیر و رو کردن جهان و گذاشتن آن بر قاعده اش برای اکثریت مزدبگیران جهان، جز با انقلاب کارگری ممکن نیست. طبقات دارا که حکومت را در دست دارند به میل و اراده ی خود داراییهای جامعه را به شهروندانش بر نمی گردانند. آنها خود را مالک و صاحب این داراییها می دانند. بخشی آن را ارث پدر و یا تلاش فردی و استعداد خود می نامند و نود و نه درصد بقیه آن را با زور مثل کودتا، جنگ یا با فریب دمکراسی و انتخاباتی که خود مهندسی می کنند، قدرت را به دست گرفته و داراییهای جامعه را تصاحب کرده اند.

نمونه ی ایران بسیار بارز است. کل سرمایه داران و صاحبان املاک و بانک ها و نقدینه های امروز کسانی هستند که با شکست انقلاب ۵۷ با زور اسلحه و فریب مذهب و خرافات به قدرت رسیدند و کل داراییهای جامعه را به نام خود کردند. بخش اعظم این سرمایه داران حتی برای چراندن یک گله کوچک گوسفند هم صلاحیت و استعداد ندارند تا چه رسد به حکومت کردن و برسمیت شناختن حقوق برابر انسان. بخش اعظم این مالکان و تاجران و سرمایه داران و صاحبان شرکت ها و مدیران و وزرا و وکلا بخشا در کنج حوزة ها و حاشیه جامعه مشغول کشف و انکشاف طرز وضو و نماز بودند و این که وقتی به مستراح می روند پای چپ را اول بگذارند یا راست. این واقعیت را خودشان هم بعضا به همدیگر می گویند. از جمله کسی از این ها به حسن روحانی گفته است که تو یک گله را هم نمیتوانی بچرانی تا چه رسد به ریاست جمهوری یک مملکت.

این حقیقتی است که در مورد کل لشکر صاحبان زر و زور و قدرت با مدرک دکترا یا بدون مدرک صدق می کند.

آری، این دنیا باید بر قاعده اش بنشیند. و این قاعده جز سوسیالیسم نیست. جز برابری کامل انسان ها نیست. جز تامین کامل نیازهای شهروندان بطور کامل نیست. جز تولید برای نیاز نیست.

زمانی که از کمونیسم و سوسیالیسم و انسان برابر حرف زده می شود خیلی ها با انگشت شوری سابق یا چین و کره شمالی را به ما نشان می دهند. این ها تنها ضد کمونیست نیستند، اساسا ضد انسانند و بویی از انسانیت نبرده اند. کمونیسم

مارکس، کمونیسم ما به شوروی دوره استالین و خروشچف و یلتسین یا کره شمالی و چین بدهکار نیست. آن ها به نام کمونیسم راه دیگری رفتند که از آغاز سرمایه داری دولتی و نهایتا سر از سرمایه داری بازار آزاد در آوردند.

جنگ سوسیالیسم و کاپیتالیسم جنگ ایدئولوژیک نیست. جنگ مادی و زمینی حقوق برابر انسان در مقابل نابرابری و تبعیض و ستم و تحقیر انسان است.

طبقه سرمایه دار در هر کجای دنیا باشد، حق دارد ضد کمونیسم و ضد سوسیالیسم باشد. نمی تواند غیر از این باشد. اما این طبقه ساکت ننشسته و بیش از دو قرن است، سموم خرافات نابرابری و تفاوت انسان ها به دارا و ندار و به زورمند و فقیر و تسلیم و تمکین و رضا به جوامع بشری را تزریق می کنند. علاوه بر زور و سرکوب و ارتش و پلیس و زندان، لشکرهای عظیمی از مبلغین و مروجین و شبکه های سرسام آورمدیا در خدمت مطلوبیت نظام سرمایه داری و علیه کمونیسم و انسان برابر دارند.

طبقه سرمایه دار و نوکرانش، بخشی از طبقه کارگر و بینوایان را هم با فرهنگ پلید قبول تفاوت ها و سرنوشت و تقدیر و خرافات آلوده و مسموم کرده اند. شکست انقلاب کارگری کمون و اکثر را به چشم طبقه کارگر می کوبند. تحقق سوسیالیسم و برابری را غیرممکن جلوه می دهند. زمانی که این حقه ها کارساز نشد، به جنگ و ارتش و پلیس و زندان و اعدام متوسل می شوند. نفس همین سرکوبگری کافی است تا نشان دهد که این نظام مطلقا حقانیت و صلاحیت ندارد. نظام بی وجدان، فاسد، زورگو، دروغگو و ضد بشر است.

طبقه کارگر که قدرت بگیرد می تواند جامعه سوسیالیستی و برابر خود را بسازد. می تواند آزادی و برابری را برای همه بدون استثنا به ارمغان بیاورد. می تواند قلدرها و زورگویان را افسار بزند بدون اینکه لازم باشد حتی یکی نفرشان را اعدام کند. بگذار روزی بیاید که افتخار یک سرمایه دار و ملک دار و کاخ نشین این باشد که بعنوان یک کارگر آزاد مثل بقیه کار کند و مزد برابر بگیرد و بوی انسانیت به مشامش بخورد.

ایران کشوری با منابع و داراییهای سرشار و سرسام آور است. این منابع در خدمت منافع کل شهروندان می تواند نییایی بسازد که از فقر و بیکاری و بیماری و نداری و بی حرمتی و نابرابری خبری نیست. دنیایی که با هیچ بخش جهان سر جنگ و رقابت ندارد. دنیایی که همه بیایند و ببینند و بیاموزند و بروند جامعه ی خود را بسازند.

سرمایه داران بجای خود که باور ندارند و جامعه سوسیالیستی را کابوس خود می دانند، اما یک روز همه ی ناباوران دیگر از صفوف طبقه ی ما و جامعه، به انسان بودن خود، به برابر بودن خود، به آزاد بودن خود... باور خواهند کرد.

چهارم اردیبهشت ۹۹ (۲۳ آوریل ۲۰۲۰)

اساس

سوسیالیسم

انسان

است

جنبش دستمزدها؛ ...

اما کماکان میتوان و مهم است که از جنبش کارگری سخن گفت و روی مختصات آن در زمینه دستمزدها مکت کرد. در تاریخ معاصر و در مقابله با جمهوری اسلامی، در شرایط بسیار دشوارتر پلیسی دوره های مبارزاتی معین و با شاخص های قابل قبول را میتوان سراغ گرفت. مقابله با قانون کار در دهه شصت یک مثال گویاست. طرد شوراهای اسلامی در (حدوداً) دهه هفتاد گویاتر است. کمتر روایتی از تاریخ معاصر جنبش کارگری را بدون اشاره به این دو دوره میتوان یافت. همه روایت ها از خودآگاهی حاصل از مبارزات دوره های مزبور نوشته اند.

تاکید نوشته بر این است که، دستمزدها و جنبشی برای افزایش آن با ریشه در گرایش دائمی و ذاتی سرمایه در کاهش هزینه نیروی کار یک شاخص مهم و اجتناب ناپذیر در ترسیم موقعیت طبقه کارگر، و متعاقباً، جبهه های اصلی نبرد و چگونگی پیشروی در مقابل بورژوازی است. سرمایه در ایران با تعلق به کشورهای تولید "کار ارزان" و بخصوص امروز در رقابت با کشورهای کامبوج، ویتنام، هند و بنگلادش موقعیت بسیار دشواری را در مقابل معیشت و دستمزد طبقه کارگر قرار داده است.

کشمکش بر سر دستمزدها از زندگی طبقه کارگر تفکیک ناپذیر است. برداشت معین و قابل تشخیصی از این کشمکش بخش مهم و تعیین کننده از خود آگاهی طبقاتی کارگری در هر مقطع زمانی است. هویت هر کارگر، چه هویت فردی و چه جمعی، جایگاهی که برای اراده و توقعات خود قائل است، افق انتظارات او از جامعه، روابط پیرامونی، ارزشها و بسیاری جلوه های شخصیتی او تحت تاثیر کشمکش کارگر بر سر دستمزدها شکل میگیرد، و از آن تاثیر میپذیرد. این کشمکش خصلتا علنی و اجتماعی است. کارگر همیشه و همه جا با مقوله شرافت کاری و بلافاصله با مقوله حق طلبی بخصوص حق طلبی جمعی شناخته شده است. دستمزدها محک برجسته حق طلبی است. کشمکش بر سر دستمزد در قالب یک جنبش تولید و بازتولید میشود ، بشدت پویا است، قالب و رنگ عوض میکند، اما دائمی است. اگر سرمایه با همه قدرت و ظرفیت طبقاتی خود، چه در سطح فابریکی و چه در سطح اجتماعی، چه با ابزارهای سرکوب و قانون، با توطئه، و چه با ابزارهای آکادمیک یا فرهنگی و اخلاقی از تلاش بی وقفه از عقب راندن توقعات و سطح زندگی کارگران دست بردار نیست؛ کار کمونیستها و رهبران کارگری دامن زدن به یک جنبش دستمزد است که تمام نیروی طبقاتی را بسیج کند، در این مبارزه استمرار و پیوستگی را تضمین نماید، افت و خیزها را، دشواریهای امروز را به فردای امید بخش متصل نگه دارد ... و همه اینها در گرو دامن زدن و شکل دادن به یک آگاهی جمعی است: "از دستمزدها چه خیر؟ کجا ایستاده ایم، کجا داریم میرویم و چگونه؟".

سوابق مبارزه کارگری در ایران، همچنین خاطره و تجربه یک انقلاب با رگه های تند کارگری، بورژوازی در ایران را وادار ساخته است که در زمینه دستمزدها دست پیش بگیرد. سناریوی سالانه شورای عالی کار با تشریفات مسخره، با رنگ و روی رسوای حکومتی، در عین حال به یک نیاز عینی پاسخ میدهد، ریشه در واقعیات عینی دارد، باز تولید میشود و ماندگار است. "مذاکرات" سالانه شورای عالی کار و با شرکت "نمایندگان کارگران" آن راهی است که دستمزد کارگران در ایران را رقم میزند. مولفه های متعددی از این پروسه مورد مخالفت جدی کارگران است. مقاومت در مقابل این سناریو زیاد است، اما کماکان همین چهارچوب مبارزه بر سر دستمزد در ایران را تشکیل میدهد. این سناریو مداوما طبقه کارگر را عقب میکشد، پراکندگی میافزیند، از درون فاسد میسازد.

مبارزه بر سر دستمزدها در قالب مذاکرات سالانه شوراییعالی کار انتخاب طبقه کارگر نبود. از طرف بورژوازی و حکومت آن دست و پا شد و به طبقه کارگر تحمیل شده است. آیا میتوان از شکل گیری یک جنبش دستمزد کارگری در مقابل آن، و یا کلا تحت تاثیر آن سخن گفت؟

کمونیست ۲۴۸

این نوشته کنکاش در مبارزه طبقه کارگر در عرصه دستمزدها را در دستور دارد و حرف حساب آن در این خلاصه میشود که جنبش کارگری در ایران "زمین بازی"، شرایط و قواعد بازی و داوری را یکجا از بورژوازی (و نه فقط جمهوری اسلامی) پذیرفته است. تلاش برای برجسته کردن سرخ هایی در مبارزات جاری در جهت باز تعریف یک جنبش روشن و خود آگاه بر سر دستمزد هدف نوشته را تشکیل میدهد. این بحث ایجاد تشکیلات توده ای کارگری در سطح فابریکی و بخصوص در سطح سراسری را در خود نهفته دارد و بر این عقیده استوار است که دیدگاه و سیر یکسر متفاوتی را به بحث میگذارد. خیلی خلاصه، این مبارزه بر سر دستمزدها است که با همه دینامیسم و ضرورت خود، میتواند بصورت لوکوموتیو جنبش کارگری در زمینه تشکل یابی توده ای و سراسری راه به جلو باز کند.

یک مثال و هنوز صورت مساله

کشمکش بر سر قانون کار در دهه ۱۳۶۰ مثال بسیار گویا است. در دل شدیدترین موج سرکوب، زمانی که جمهوری اسلامی ابتکار عمل طرح و پا دادن به بحث قانون کار را در سطح سراسری در محافل و رسانه ها در دستور قرار داد، فعالین کارگری چپ فرصت را "قاچپندند". یک فرصت استثنایی بسیار مغتنم برای سطوح مختلف مبارزه کارگری فراهم آمد. کارگران پیشرو مجال فعالیت یافتند، انواع ابتکارات برای اعتراض و فعالیت مشترک میان کارگران واحدها و بخصوص تحركات فرا فابریکی شکوفا شد. از همه مهمتر زمینه اتحاد گرایشات مختلف بطور جدی جان گرفت. نباید فراموش کرد که عرصه قانون کار برای بسیاری از فعالین کارگری تازگی داشت. خود موضوع، ضرورت آن و اشتیاق کارگری موتور محرک تجمع و همکاری ها گردید و راه خود را به جلو باز میکرد. این حرکت هر چه جلوتر رفته و بزودی فصلی بنام "جنبش قانون کار" در تاریخ مبارزاتی طبقه کارگر زیر پای خود را سفت کرد.

تفاوتها در تمام سطوح میان جنبش کارگری امروز و سی سال پیش بسیار است، تعادل قوا و ستیزه جویی، رواج اعتصاب و تجمع، وجود تشکل ها و چهره های خوش نام و آبدیده، سهولت دسترسی و همکاری فی مابین رهبران کارگری از طریق اینترنت و خارج کشور، امکان دسترسی توده کارگر به رهبران و ارگانهای رهبری خود و غیره، شرایط مبارزاتی را فرسنگها به جلو رانده است.

به موضوع دستمزدها بازگردیم. آیا نمیتوان انتظار داشت در زمینه دستمزدها نیز قالب شورای عالی کار جمهوری اسلامی، زمینه ساز شکل گیری یک جنبش دستمزد اصیل کارگری شود؟ آیا نمیتوان انتظار داشت کارگر "خر خود را براند"؟! در ادامه نوشته این سرسخ را تعقیب میکنیم که سالهاست که بخش بزرگی از "خانواده" جنبش کارگری با بیانیه ها و محاسبات خود بطور موازی با شورای عالی کار از پهلو نقشه خود را تعقیب میکنند، در سطوح مختلف و باندازه وسع خود در فشار به شورای عالی کار نقش ایفا نمایند. طبقه کارگر شرایط عینی مبارزه را انتخاب نمیکند، هنر اصلی او در تشخیص بهترین راه در تغییر این شرایط است. شرایط عینی و راه تغییر آن در زمینه دستمزدها صورت مساله این نوشته را تشکیل میدهد.

یکبار دیگر، کجای کار ایستاده ایم؟

سال ۱۳۹۹ با تعرض به دستمزدهای کارگران در ایران آغاز شد. مصوبه شورای عالی کار سطح دستمزد پایه را رسماً پایین تر از سطح تورم و خط فقر بانک مرکزی رقم زد. به این ترتیب حتی از نمایش مذاکرات و تشریفات فریبکارانه جهت اجرای قانون نیز چشم پوشی گردید. آش بقدری شور بود که صدای اعتراض خانه کارگر و بخشی از مجلس و دولت هم درآمد.

این رقم با احتساب تورم عملا و رسماً کاهش دستمزد، و با احتساب خط فقر یک تعرض آشکار به دستمزد و حمله به معیشت قریب به ۴۰ میلیون عضو خانواده کارگری در ایران است. هیچ کس، از مقامات و سخنگویان دولتی منکر پیامدهای مخرب و ویرانگر این مصوبه بر

^[1]

جنبش دستمزدها!…

زندگی مردم زحمتکش آن جامعه نیست. در بطن نارضایتی از دستمزدهای بشدت نازل و ناکافی چند بیانییه و از جمله از طرف سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه پرچم مطالبه دستمزدی معادل سه برابر سطح مصوبه شورای عالی کار را برافراشت. بیانییه های مشابه و بطور موازی چه در سال جاری و چه در سالهای قبل کم نبوده اند. هیچ چیز نمیتواند از ارزش و جایگاه این اقدامات بکاهد، همزمان هیچ درجه از احترام به یک بیانییه نمیتواند باندازه تبدیل آن به یک پرچم چاره جویی و در بیکارگیری آن در مبارزه عملی، ملموس و واقعی و موثر قلمداد گردد.

از یک بیانییه کارگری انتظار میرود پرچمی را در مقابل ارقام دولتی بلند کند. میخ توقعات واقعی کارگری را بکوبد. اما یک بیانییه برای نزدیک شدن به واقعیت باید بتواند نیرو جمع کند، باید در راه و روشهای مبارزاتی دندان پیدا کند تا در عمل بترساند، گاز بگیرد و راه به جلو باز کند. در عین حال بیانییه مد نظر ما نه بر زمین بکر بلکه بر روی زمین آماده و شخم زده است که جان میگیرد. ارتش طبقه کارگر در مصاف دستمزدها نمیتواند در حال آماده باش در خیابانها بسر ببرد، اما سنت های شناخته شده و قوی، روشهای امتحان پس داده است که سنبه پر زور لابلای سطور بیانییه ها را به نیروی واقعی تبدیل میکند.

قطعنامه های آلترناتیو از یک اعلام موضع فراتر نرفته، قصد دامن زدن به تحرک را نیز در خود ندارد. در این روند، هر ساله و امسال نیز، طبقه کارگر در ایران، از انگیزه، قطب نما و خون لازم برای بسیج پیکر مبارزاتی خود در گرداب دستمزدها کم می آورد. . این روند دور باطل است که هیچ راهی برای خلاصی در افق خود نشان نمیدهد. این اعتراض علیه دستمزدها هست، اما نشانی از جنبشی برای تغییر دستمزدها ندارد، پلاتفرمی برای تغییر و قدمی در استحکام سنت های مبارزاتی در این راه نیست. در ادامه خواهیم دید که در این میان قبل از هر چیز مشکل آنجاست که ظرفیت های مبارزاتی کارگران بکار گرفته نمیشود.

طبقه کارگر و "زنجیر" دستمزدهای معوقه

طبقه کارگر در ایران باید خود را از زنجیر دستمزدهای معوقه برهاند. همانقدر که واحدهای بحران زده واقعی است، عکس آن بمراتب صادق تر است. فضای ضد رژیمی اپوزسیون راست بورژوایی و برداشت "اخواندهای دزد نفهم بر اداره مملکت" ابعاد واقعی استثمار و بهره کشی بورژوایی را از چشم کارگران پنهان میکنند، و بعلاوه، مهمتر آنکه بخش بزرگتر، مهم و موثر طبقه کارگر در اقتصاد ایران را از هر گونه توقع و انتظار برای ایفای نقش در راه منافع خود و سایر هم طبقه ای های خود در عرصه دستمزدها "معاف" میکند؛ و یا این نقش را به حاشیه میبرد. غیر قابل تصور است چگونه قطبهای صنعتی ایران در ببحوحه وسیع ترین تشنجات طبقاتی، نا فعال مانده و به نقش دردناک حاشیه خود تن داده اند.

مبارزه برای دستمزدهای معوقه حیاتی و اجتناب ناپذیر است. با اراده کسی نه در دستور قرارمیگیرد، و نه با اراده کسی از دستور خارج میشود. این مبارزات باید پیروز شود و تنها راه پیروزی در آن اتحاد کارگری همان واحد و حمایت فعال گسترده محلی و سراسری است. اما همزمان، حتی برای بیشترین کمک برای پیروزی در موارد دستمزدهای معوقه هم که شده، باید تفکیک "جنبش دستمزدها" را رسمیت بخشید و جا انداخت. کارگران واحدهای سود ده و موثر در صورت وجود یک تحرک حول دستمزدها مسلما از زمینه و امکان بسیار بیشتری در همبستگی با هم سرنوستان خویش در مقابله با حق کشی

آشکار دستمزدهای معوقه برخوردار خواهند بود.

هیچ چیز بر حق تر از طنین مبارزه علیه دستمزدهای عقب افتاده در دل یک جنبش برای دستمزدها نیست؛ جنبشی که در همه لحظات خود سنگ بخش همکاران خود علیه دزدان دستمزد را به سینه نزند، ربطی به کارگر ندارد؛ اما همزمان تقلیل جنبش افزایش دستمزد به بیرون کشیدن دستمزد از گلوی کارفرمای کلاش از موضوع اصلی فرسنگها فاصله دارد، موضوع بحث جنبشی تعرضی برای افزایش دستمزدها است.

افزایش دستمزدها و "جنبش کنترل تولید"

تا همین جا باید روشن شده باشد و تاکید بر آن در ادامه موضوع ضروری است که این نوشته دستمزدها را در قالب یک جنبش مطالباتی و در کانتکس سوسیالیستی و نه رفرمیستی آن مد نظر دارد. استدلال علیه مواضع کنترل تولید امر این نوشته نیست. همین قدر اشاره لازم است که بخصوص در مواجهه با واحدهای بحران زده و مبارزات دستمزدهای عقب افتاده شعار های "لغو خصوصی سازی" و "کنترل کارگران"، موضوع دستمزدها لاینحل مانده و به عقب انداخته میشود، همانطور که اشاره شد، از موضوع بحث نوشته خارج است.

دستمزدها: مبارزه ای در "زندان" جمهوری اسلامی

با کمی فاصله و در یک نگاه ساده تصویر بزرگ و ماکرو از آنچه "مبارزه بر سر تعیین دستمزدها در ایران" نامیده میشود، مایه حیرت میگردد. زمین بازی و قواعد بازی، تعریف پیروزی، همگی طبق امیال و منافع بورژوازی چیده شده است. این بخودی خود، بعد از چهل سال کشمکش بی وقعه خونین طبقاتی و بخصوص درزمینه محوری دستمزدها مایه تعجب و سراسیمگی است.

در پایه ای ترین سطح، سناریوی مذاکرات شورای عالی کار و تعیین دستمزد سالانه باید تغییر یابد، دگرگون گردد. آنچه هست یک نسخه کمدی از ساختار مورد نظر پلاتفرم کارگری تعیین دستمزدها است.

اول، نمایندگی کارگران باید توسط انتخاب آزادانه مستقیم خود کارگران صورت گیرد.

دوم، پروسه مذاکرات باید توسط ارگانها و تشکیلات مستقل کارگری قابل بازرسی و نظارت باشد.

سوم، این مذاکرات باید علنی و در دسترس همگانی پیش برود، تا امکان هرگونه تطمیع و یا ترساندن و توطئه علیه نمایندگان به حداقل برسد.

چهارم، توده کارگر باید بتوانند با حق اعتصاب و تجمع با حق نظارت مستقیم اعمال اراده کنند.

پنجم، شرکت دولت بعنوان طرف سوم در مذاکرات باید لغو گردد. در وضعیت فعلی دولت در هیبت یک رای اضافه برای طرف کارفرما، بعنوان اتوریته تعیین نرخ تورم و معیار معیشت، و در مقام اتوریته برتر در چگونگی برگزاری جلسات و تعیین حرف آخر نقش بزرگی را به خود اختصاص داده است.

ششم، علاوه بر رسانه ها، خود دولت با ارگانهای دولتی مثل بانک ها و موسسات مالی و یا اتوریته های دانشگاهی حجم عظیمی از پروپاگاند را علیه خواست های کارگران برپا میکنند. باید این مجاری و این سم پراکنی ها خنثی بشوند.

آیا این شرایط دست یافتنی است؟ با توصیف این شرایط، میتوان انتظار داشت روزی از روزها دستمزدها معادل تورم و معادل نیازهای واقعی یک خانواده کارگری مورد تصویب قرار بگیرد؟

نیازی به شواهد و نیازی به تجربه بیشتر نیست که بتوان به هر کارگر و به هر فرد، هر چقدر خوش باور، قبولاند که پروسه تعیین دستمزد پایه در ایران یک نمایش ضد کارگری و بخشی از یک سیاست سرکوب کارگری است. اما بلافاصله با این سوال مواجه میشویم که آیا آلترناتیوی در مقابل آن میتوان سراغ گرفت؟

جنبش برای افزایش دستمزد در ایران چگونه خواهد بود؟

جواب روشنی برای این سوال و رو به آینده وجود ندارد، جواب حاضر و آماده ای برای آن نمیتواند وجود داشته باشد. همانطور که در مورد خصوصیات نوزادی که هنوز بدنیا نیامده بسختی میتوان اظهار نظر نمود. آیا چهارچوب جاری مذاکرات سالانه سه جانبه را پذیرفته و ادامه خواهد داد؟ ابزار بسیج و اشکال ابراز وجود این جنبش چگونه خواهد بود، آیا نمایندگان منتخب از طریق نوعی انتخابات، یا از طریق توکل و اعتماد به تشکل های معین کارگری موجود تعیین خواهند شد؟

جوابی برای این سوالات نیست و راستش ضروری هم نیست. یک جنبش و مبارزه اجتماعی توسط انسانهای زنده و متأثر از شرایط اجتماعی شکل میگیرد، نحوه واکنش جمهوری اسلامی به چم و خم های آن تاثیر تعیین کننده خواهد داشت، از روابط خارجی، از قیمت نفت، از محاصره اقتصادی امریکا، از وضعیت خاورمیانه و تکلیف سیاست سرمایه گذاری غرب در ایران تاثیر میپذیرد. تحولات درونی جمهوری اسلامی و چشم اندازهای تحولات منطقه ای، و نضج آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی در ایران مستقیما تعیین کننده است. بدون تردید در هر صورت اعتراضات و کشمکش های کارگری صحنه سیاست ایران را ترک نخواهد کرد. و برای اینکه این اعتراضات بصورت یک جنبش قدرتمند وجود داشته باشد و به پیروزی برسد، تکیه به سه محور اصلی غیر قابل اجتناب است.

اول: اهداف جنبش دستمزد در ایران

ایران جامعه ای کاپیتالیستی تمام عیار و درگیر کشمکشهای طبقاتی حاد است. بحران اقتصادی، شکاف و جدالهای عمیق در بالا، تنش های منطقه ای، تداوم بحران اقتصادی جهانی و منطقه ای ، گره کور سرمایه گذاری خارجی و محاصره اقتصادی، و موارد حاد متعدد دیگر دامنگیر طبقه کارگر، زندگی و طبعاً بیش از هر چیز دامنگیر مبارزات کارگری نیز هست. طبقه کارگر در ایران در مقابل یک حکومت سرکوبگر هار و در عین حال در مقابل موجی از جریانات فکری و سیاسی دست راستی راه خود را بجلو باز میکنند. حق طلبی کارگری نه فقط بیحقوقی و تباهی و فقر بلکه در عین حال آراء نئولیبرالی، ناسیونالیستی و "باز سازی ایران آزاد و آباد بر گرده کارگر مطیع و کارکن" را نیز در مقابل خود دارد.

اهداف و مضمون جنبش دستمزدها را در موارد زیر میتوان بطور خلاصه بیان کرد:

تأمین زندگی شایسته برای خانواده کارگری

ایران جهنم دستمزدها است. دستمزدهای ناچیز و ناکافی و پیامدهای توام با فقر و فلاکت عمومی در ابعدای هراسناک حیات یک طبقه متشکل از چهل میلیون نفر را در پرتگاه نیستی قرار داده است. یک جنبش قدرتمند دستمزدها یک ضرورت حیاتی و فوری برای نجات نسلی است که در فلاکت و تحقیر با تباهی دست و پنجه نرم میکند.

تأمین و تقویت صف سوسیالیستی

مبارزه برای دستمزدها جز با حمله به پایه های نظام سرمایه داری ممکن نیست. مبارزه برای دستمزد نمیتواند همزمان به مصالح و منافع سرمایه متعهد باشد. دستمزدها شاهرگ حیات نظام سرمایه داری و موثرترین اسلحه آن در خنثی کردن دستاوردهای دوره ای کارگران است. مبارزه بر سر دستمزدها چاره ای ندارد جز اینکه پایه های نظام سرمایه داری را هدف قرار دهد.

تأمین و تقویت هم سرنوشتی و وحدت در صفوف سراسری

مبارزه بر سر دستمزدها کشمکشی بسیار گسترده و در تعداد بیشمار و متنوعی از نبردهای فردی، در کارخانه و در سطح سراسری؛ جریان دارد. مبارزه بر سر دستمزدها در دسترس ترین میدان اعتراض و بسیج کارگران است و در عین حال براحتی میتواند عامل شکاف و تردید و بدبینی میان صف کارگران گردد. جنبش دستمزد در هر قدم از وحدت کارگران تغذیه میکند، از وحدت کارگران نفس میکشد، فلسفه وجودی و حکمت آن تلاش بی وقفه در راه همبستگی کارگری، اعتبار میگیرد.

دوم: شاخص ها و عرصه های متمایز کننده جنبش دستمزد

مبارزه رفرمیستی یا رادیکال؟

به طریق اولی جنبش دستمزد در ایران یک مبارزه رادیکال و انقلابی است. صندلی "رفرمیسم" از قبل و با تمام ظرفیت در اشغال خانه کارگر است. سرمایه در ایران در ساختار نیروی کار ارزان هیچ وقت میدان مانور اصلاحات نبوده است. قانون و مناسبات کار و تولید بر نفی امکان دخالت و تغییر بر اساس رای و اراده و منافع کارگران استوار است. این الزاما به معنای قانونمندی "همه یا هیچ" نیست، آلترناتیو سازش و عقب نشینی را رد نمیکند. این تاکیدی بر این واقعیت است که هر گونه اصلاحات در گرو فشار و مبارزه، مستلزم افق و توقعات بالا است، باید بورژوازی را به مرگ گرفت تا به تب راضی شود.

در یک بیان زمینی امید به آلترناتیو شورای عالی کار، تنها شرط بندی روی شارلاتانها است. چند درصد بالاتر و یا امید بستن به "هر ذره بهبود خود غنیمتی است" از خود فریبی آشکار فراتر نمیرود.

مبارزه در زمین سیاسی یا اقتصادی؟

مبارزه بر سر دستمزدها و بویژه در قالب یک جنبش از مبارزات بهم پیوسته، قطعا یک مبارزه سیاسی است. ربطی به کارگران ندارد، از طرف دولت سیاسی شده است. عدم پرداخت مزد در ایران عملا قانونی است و در عوض مطالبه دستمزد، تا چه برسد مبارزه برای افزایش آن مترادف سنگین ترین مجازات قانونی به حساب میاید. تبلیغ و اراده و اقدام برای افزایش دستمزد به معنای لغو قانون کار، اختلال در تولید و مغایر مالکیت و منافع کارفرما و مستوجب مجازات است... در این مناسبات به میان کشیدن مرزهای اقتصادی و سیاسی درباره مبارزات کارگری مسخره است. "خواست ما صنفی است" یک دام رندانه از جانب دولت برای خود سانسوری و نزول انتظارات و مطالبات صف اعتراض کارگری است. در حالیکه خود دولت ساده ترین اعتراضات اقتصادی کارگری را در هم میکوبد، شرط و شروط و بهانه گیری علیه کارگران و اعتراض آنها تمام شدنی نیست.

کارگران جهان متحد شوید

جنبش دستمزدها؛ …

دستمزدها و مبارزه تعرضی و طلبکار

مبارزه بر سر دستمزدها در قالب فعلی، با تصویر کارگر بی پناه و مظلوم نمیخواهد و نمیتواند سنگر منافع کارگران باشد. سال پس از سال، فصل دستمزدها میدان گستاخی و نمایش حق بجانبی و طلبکاری کارفرمایان بوده است که اراده و منافع خود را به برخ جامعه بکشند، سود جویی خود را عین منافع جامعه مشروع و بر حق جلوه دهند، از قانون و بودجه عمومی باجگیری کنند… فصل دستمزدها در قالب فعلی، در غباب حق طلبی کارگری در واقع روز جشن و تثبیت منافع کارفرمایان است. اینرا باید از بنیاد عوض کرد.

یک جا و در یک تاریخ معین باید این ورق برگردد. فصل دستمزد باید مثل مور و ملخ عناصر، شخصیت ها و فعالین کارگری، از بخش های مختلف و صنایع کلیدی را جلوی صحنه براند تا از نقش و ارزش و نقشه خود بگویند. به اعتبار سایت ایلنا چند موجب بگیر خانه کارگر به سخنگویان و متخصص های امور کارگری ایران جا زده شده اند. صنایع و معادن و تولیدات از زبان کارمند وزارت کار و صنایع و معادن شناخته میشوند، اما پتروشیمی ها و نفت، از فولاد و ذوب آهن و غیره جز در عکس های سوانح کار، با چهره کارگری خود شناخته نمیشوند.

جامعه را باید با سخنگویان کارگری که به پشتوانه تجربه مستقیم روزانه خود از روندها و سیاستهای تولیدی و اقتصادی حرف میزنند، بدیل ارائه میدهند، و دولت و کارفرما را چلنج میکنند، اشباع نمود.

دستمزدها و بسیج توده ای

دستمزد کارگران یک پدیده مهم اقتصادی و سیاسی مهم جامعه است. بخش مهمی از بودجه، قدرت خرید، کیفیت محصولات، موازنه ای در سطح تورم، اقتصاد ملی، سلامتی عمومی و بسیاری مفاد مهم جامعه را رقم میزنند. در پی دستمزدهای پایین بلافاصله چهره محلات حاشیه نشین، کودکان کار در چهار راهها، دست فروشی، میزان اضافه کاری و بسیاری مسایل اجتماعی بطور مستقیم تأثیر میپذیرند. دستمزدها فقط امر کارگران نیست، دستمزدها یک پدیده بزرگ اجتماعی است. اما در سطوح مختلف اجتماع در مدارس در گذر و در شهر از حمایت کارگران خبری نیست!

دستمزدها و دانشگاه و محیط های آکادمیک

دانشگاه ها و دانشجویان یکی از مهمترین و گرمترین محیط های نبرد بر سر دستمزدها است. برای بورژوازی این فصل فرصتی است که افکار عمومی را با زبان پر نفوذ جوانان و اتوریته های آکادمیک مسموم کند، نسبت به کارگر و جنب و جوش آن بدبین و یا بی تفاوت نماید.

دانشگاهها دارای سوابق درخشانی در دفاع از مبارزات کارگری هستند، چپ و حق طلبی در محیط های دانشجویی همیشه دست بالا داشته است. جا دارد، انتظار میرود و ضروری است که جنبش دستمزد کارگری در محیط های دانشجویی ریشه بزند، سخنگویان سیاستهای دست راستی و بورژوایی را رسوا کند، باد به بیرق حق طلبی کارگری بیاندازد، رهبران و اتوریته ها و مواضع کارگری را بشناساند؛ و موتور محرکه یک فستیوال مبارزاتی کارگری و بخش تفکیک ناپذیری از جنبش دستمزدها عمل کند …

دستمزدها و مجمع عمومی

یک جنبش قدرتمند دستمزدها باید بتواند به بسیج و دخالت فعال توده وسیع کارگری متکی باشد. مجمع عمومی کارگران شناخته شده ترین و بهترین ابزار این کار است. تاکید بر مجمع

عمومی بخاطر امکان دخالت هر کارگر در هیبت یک فرد، یک موضع، یک اراده، یک تصمیم و نه فقط در هیبت یک رای در جمع همکاران است. مهم است که سطوح مختلف مسایل مربوط به دستمزدها، سیر تا پیاز کشمکش ها در اشکال گوناگونی از مجامع عمومی به بحث گذاشته شود، نظر رفقای کارگر با حوصله مجال طرح پیدا کند و ثبت شود. پس از استماع نظر کارگران تصمیمات به رای گذاشته شود. صورت جلسه باید علنی باشد، در اختیار عام قرار بگیرد. این ضرورت در مورد محلات کارگری، محافل و تشکل و سازمانهای کارگری نیز صدق میکند.

برای یک کارگر، برای کارگران یک واحد، هیچ چیز موجه تر از کنجکاوی، خبر رسانی، پرس و جو، اظهار نظر و دخالت در مساله دستمزد نیست. کلی از ارگانهای دولتی و رسانه ها به آن مشغول هستند، تا آنجا که به کارگران مربوط باشد، کاسه ای زیر نیم کاسه نیست، ترجیحا، و چه بسا با اصرار و سلام و صلوات یقه مقامات و ارگانها را برای شرکت در مجامع عمومی میتوان گرفت.

مساله مهم برگزاری مجمع با شرکت حداقلامکان همه کارگران واحد مربوط است. مهم است بحث گذاشت که کارگران میخواهند در هر قدم از مبارزه چه کار کنند. و مساله مهمتر اینستکه از هیچ کارگری و از هیچ واحد تولیدی و از هیچ جمع کارگری نپذیرفت بی خبر و بی موضع با چراغ خاموش از کنار این حرکت عمومی بگذرد. کارگران یک واحد میتوانند هر نظری داشته باشند، مجمع عمومی آنها میتواند کمتر یا بیشتر شجاعانه و با محافظه کارانه باشد؛ اما باید کاری کرد کناره گیری و لطمه به منافع عمومی طبقه در چشم همه مغایر با غیرت کارگری، غیر قابل قبول و ناپسند بنظر بیاید.

این اقدام میتواند بمثابة یکی از سنت های جنبش دستمزد طبقه کارگر ایران مرسوم و جدی گرفته شود. زیبایی "سنت" در مکانیسم کارکرد و گسترش آن است، سنت ها در عمل قدرت پیدا میکنند، فرد و قدمهای عملی هر فرد نقش اصلی را ایفا میکند در همان حال که هویت و تعلق جمعی شاخص موفقیت آن است.

دستمزدها و محلات

باید از طرف کارگران دخالت فعال اعضای خانواده های کارگری را به کشمکش دستمزدها تأمین کرد. دستمزدها مستقیما و تماما زندگی و سرنوشت صغیر و کبیر خانواده کارگری را تحت تأثیر قرار میدهد. همسر و کودکان خانواده کارگری طرف حساب مستقیم این کشمکش هستند. از طرف دولت و کارفرما اعضای خانواده در هیبت "نان خور" و عاملی که " کارگر باید حواش باشد تا به کم قانع شود"، عاملی دال بر مظلومیت، "خجالت در تأمین نان" حضور فعالی دارد. اما در عین حال سد سکندر خانواده کارگری را از فضای اعتراض دستمزدها جدا میکند. این فاصله دردناک و غیر قابل قبول است. بخش مهم این تفکیک از آنجا آب میخورد که خود کارگران بر متن فقدان یک جنبش کارگری دستمزدها، برای دخالت خانواده ها اشتها، برنامه، نقشه عمل و سنت ندارد.

محلات با انواع مجامع عمومی، ابتکارات اعتراضی میتواند جبهه بسیار قوی در مبارزه بر سر دستمزدها باز کند.

دستمزدها و بیکاران

بهم پیوستگی مساله دستمزدها و پدیده بیکاری غیر قابل انکار است. تهدید اخراج و بیکارسازیها یک آن کشمکش دستمزدها و بعنوان عاملی در تخطئه مطالبات کارگری را ترک نمیکند. جلب دخالت فعال کارگران بیکار در حمایت از جنبش دستمزد از دشوارترین تکالیف در بسیج و تضمین اتحاد طبقاتی کارگری است. مهمتر از آن پیدا کردن بالانس میان افزایش دستمزد در عین تضمین حفظ اشتغال همه کارگران است. در سالهای اخیر حفظ اشتغال و جلوگیری از اخراجهای احتمالی از فاکتورهای تعیین کننده در توافقات دستمزدی توسط اتحادیه های کارگری جهان نقش مهمی را ایفا کرده است. الگوی

مشخصی را نمیتوان بدست داد، ولی یک چیز آشکار است، در نبود این اتحاد طبقاتی، مذاکرات دستمزدها فقط برای شاغلین به نتایج بمراتب بدتری منجر میگردد.

دستمزدها و سنت های کارگری: (اضافه کاری، صندوقهای مالی،)

جنبش دستمزدها مستلزم یک صف اعتراضی زنده و آماده و آگاه است. این آمادگی و رزمندگی برای کارفرمایان، و قبل از آن برای خود کارگران باید ملموس و مادی باشد. عرصه های متعدد را میتوان در تجربه مبارزات جهانی طبقه کارگر سراغ گرفت. برای مثال:

در ایام مذاکرات، اضافه کاری از طرف کارگران قطع میشود.

صندوقهای مالی کارگری و صندوقهای مالی حمایت از اعصابیون جان تازه پیدا میکند.

انواع پاتوق ها برای صرف چای و یا هر بهانه دیگری جهت ارتباط نزدیک میان کارگران و حتی خانواده ها بر پا میشود.

شکل گیری انواع کلاسها برای آشنایی با قانون و مفاهیم اقتصادی، وضعیت تولیدات و دخل و خرج مملکت و بسیاری موارد دیگر که در روزهای دیگر فرصت پرداختن به آنها نیست.

و …

دستمزدها و تعاونی

یک جنبش قوی دستمزدها بدون پایه های قوی اقتصادی برای کارگران عضو خود، به سختی قابل تصور است. در ایران اتحادیه های کارگری از هر گونه تعرض بورژوازی و از جمله از مصادره امکانات مالی مصون نیست. اگر جنبش دستمزدها را در مذاکرات با طرفین کارفرما و دولت خلاصه نکنیم، تعاونی ها بهترین و در دسترس ترین الترناتیو برای همبستگی و تقویت مالی کارگران است. در مورد تعاونی های کارگری جداگانه نوشته شده است. اما یادآوری تفکیک فعالیتها و کمکهای خیراندیشانه بسیار ضروری است. هدف از تعاونی ها سازمان یابی خود کارگران، ایفای نقش فعال و چرخاندن فعالیت تعاونی از راه مسئولیت مستقیم خود کارگران است.

سوم: ساختار دستمزدها، مبارزه فابریکی و سراسری

دستمزد و مبارزه بر سر دستمزد همواره و بناگزیر یک وجه سراسری و یک وجه محلی را در بر گرفته است. در ساختار جاری دستمزد در ایران دولت همیشه در تلاش بوده است از یک طرف با حربه دستمزدهای محلی یا منطقه ای، هر جا که زورش میرسد، دستمزد کارگران را حتی به زیر سطح مصوبه دستمزد پایه براند، و از طرف دیگر، هر قدر زورش میرسد به بهانه مصوبه "سراسری" از مطالبه افزایش دستمزد واحدهای کلیدی شانه خالی کند.

جنبش دستمزد ایران باید و بناچار در این مورد بنا به مقتضیات روز و بموقع موضع مستقل خود را خواهد گرفت، اما چند نکته محوری را باید مد نظر داشت.

اولا، وجه محلی و فابریکی مبارزه بر سر دستمزدها اهمیت وجه سراسری این مبارزه را کم رنگ نمیکند. دستمزد مصوبه سراسری مداوما هم از طرف خود دولت و هم از طرف کارفرمای محل مورد تعرض قرار گرفته است، و همواره کارگران میان دولت و کارفرما پاس کاری شده اند.

ثانیا، وجه اصلی دستمزدها همواره با تکیه به تناسب قوای سراسری میان اردوی کار و اردوی سرمایه رقم میخورد. کارگران مراکز کلیدی دارای نقش اساسی هستند، و در صورت امتناع از ایفای نقش، کل طبقه، و خود این بخش بیشترین

کمیست ۲۴۸

ضرر را متحمل میگردند.

افق سازمان یابی توده ای و سراسری طبقه کارگر

و در پایان باید به سازمان مبارزاتی کارگری در جنبش دستمزدها پرداخت. نقش محوری و تعیین کننده عامل سازمانی نیازی به توضیح ندارد. یک جنبش قابل اعتنا در عرصه دستمزدها، با کشمکشهای گسترده و در هم بافته سراسری و محلی، روبرو است که همراه خود مبارزه ای در هم بافته محلی و سراسری را دامن میزند. همانقدر که وجود و بازتولید چنین جنبشی منوط به حق اعتصاب و حق تشکل است، همانقدر هم در ذات نهفته است که حق اعتصاب و مشخصا تشکل هم به خود این عرصه گره خورده است. قرار نیست و روز موعودی در کار نیست که در طلوع آن حق اعتصاب اعلام گردد یا تشکلی سراسری با فونکسیونها، با ساختار و چارت سازمانی آماده اعلام وجود کند. مبارزه واقعی فعالین خود را بمیدان میآورد، و با هر درجه پیشروی نیاز به تشکل را دامن میزند.

گره اصلی نوشته بر آن استوار است که مشخصات کشمکش بر سر دستمزدها در ایران، زمینه های عینی این عرصه، ابعاد جاری مبارزه بر سر دستمزدها چشم انداز و ماتریال لازم برای بهم بافتگی و شبکه های مبارزاتی فعالین و بلاخره اشکال سازمان یافته تر از همکاری و تقسیم کار را با خود همراه دارد. این تمایل و حتی این اراده صرف کارگران نیست که محرک تشکل یابی آنها است. بر عکس، این مبارزه و فعالیت مبارزاتی است که اشتها و نیاز و انگیزه سازمانی پیچیده تر را شکل میدهد و خود را تحمیل میکند.

بحث در مورد سندیکا یا شورا و یا شکل سازمانی نامربوط است. سندیکا به معنای متداول در ایران با تمام نمونه های کتابی و تاریخی متفاوت است، الگوی واحدی میان سندیکاها قابل تشخیص نیست. بنا به خصوصیات اتوریته ها و تمایلات سیاسی کارکرد سندیکاها فرق نشان میدهد. در مورد شوراها همین وضعیت صدق میکند. هیچ کس نمیداند شرایط کار در یک سندیکا با چهارصد نفر عضو در امتداد چند محله و کارخانه چگونه از آب در خواهد آمد و بسیاری فاکتورهای دیگر که در عمل آسان تر قابل حل است.

همه راهها از شوش و هفت تپه آغاز میشود…

طبقه کارگر درپذیرش نبرد دستمزد، و پذیرش همه نبرد، مخیر نیست، اما آنچه زمین را زیر پای طبقه کارگر گرم میکند اینستکه دالانهای این نبرد را خوب میشناسد، گرگ باران دیده این نبرد است، و مهمتر اینکه چیزی برای از دست دادن ندارد، در عوض نفس بقاء فیزیکی و تمام موجودیت اجتماعی و مجال ابراز وجود مبارزاتی کارگران در جامعه در گرو پیروزی، و بی برو برگرد، دنیایی برای فتح، در گرو پیروزی کامل در این نبرد است.

امسال نیز با همان روال هر ساله بیانیه تشکل های کارگری با این ارزیابی مواجه شد که: چقدر واقع بینانه است؟ کم نیستند کسان و جریاناتی که سطح مورد ادعای بیانیه سندیکای هفت تپه را غیر واقع بینانه، خیالی و به این معنا، باطل و فاقد ارزش مبارزاتی قلمداد کرده اند! این شاخص نمیتواند دلسوزانه تا چه رسد راهگشا فرض شود.

هیچ جنبشی از بلند پروازی خود شکست نخورده است، هیچ مبارزه ای بخاطر سربازان سرکش خود در جا نزده است. اما چهل سال است "واقع بینی" کوتاه نظرانه جنبش کارگری را در قربانگاه بورژوازی هار ایران با تباهی همدم کرده است. دیگر بس است.

هفت تپه برای جنبش کارگری ایران مظهر سعادت است. همه راه ها و از جمله راه جنبش سراسری برای دستمزدها نیز، بنظر میرسد از شوش و هفت تپه آغاز میشود….

بیستم فروردین ۱۳۹۹

جواب به یک رفیق

درباره ویژگیهای کمونیسم کارگری

ریویار احمد

این نوشته ابتدا بصورت نامه ای کوتاه در جواب به انتقادات رفیقی از کمونیسم کارگری، که خواستار جواب و نظر من بود، نوشته شده. بعدا به درخواست نشریات "دیدگاه سوسیالیستی" و "الی الامام" بصورت بررسی وسیعتر برای انتشار به این شیوه آماده کرده ام.

رفیق گرامی...

بابت نوشته ای که برایم ارسال کرده بودی متشکرم. نظر به اینکه این مدت مدام نظر من در باره نوشته خود و ملاحظات و انتقاداتت را جویا شده ای، من باتوجه به تاکیداتت بر مبارزه و تلاش برای یافتن جواب سوال و انتقاداتت، و همچنین از این نظر که همانگونه که خود اشاره کرده ای اینها سوال و ملاحظات خیلی از افراد دیگر نیز هست، جواب و ملاحظات خودم را در مورد اکثر موارد و بخشهای اساسی نوشته ات را مینویسم. امیدوارم این دیالوگی مثبت و مفید برای همه باشد.

کمونیسم بمثابه جنبشی اجتماعی

قبل از هر چیزی میخواهم در باره بحث "تقدیس تنوریک و کیش شخصیت" در کومونیسم بگویم که در دیدگاه و سنت ما، بمثابه کمونیسم کارگری (ک.ک)، هیچ کس و هیچ تفکر و هیچ کتاب و نوشته ای مقدس نیست. هرکسی میتواند از مارکس و انگلس و لنین و منصورحکمت تا هر فرد دیگری، همچنین از مانیفست کمونیست تا کاپیتال را مورد نقد قرار دهد. کسی مثل من هم این دیدگاهها را میخواند و اگر قانع شدم از آن استقبال کرده و اگر هم قانع نشدم میگویم اشتباه است. همین و بس!

همینجاهم به این اشاره کنم که هر فردی که خواست بمثابه فعال سیاسی فعالیتی را آغاز کند بایستی اهداف و جنبش خود را پیدا کند. هر جنبشی دارای اهداف مشخص و متعلق بخود است، همچنین شیوه و میدان مبارزه و وسیله خود برای رسیدن به آن اهداف را نیز دارد. برای نمونه، بنظر من اگر کسی خود را متعلق به جنبش سوسیالیستی کارگری نداند و راه تلاش برای خاتمه دادن به استثمار و استقرار جامعه ای آزاد و برابر را انتخاب نکند، دیگر بحث برسر سوسیالیسم و تحزب کمونیستی و روش و پرنسیپهای کمونیستی برای چنین فردی معنی ای ندارد. جنبشها پایگاه اجتماعی و اهداف و بر همین مبنا نیز راه و روش و سنت و دیدگاههای فکری شان باهم متفاوت است. این تفاوتها دست ساز و بر مبنای آرزو و خواست نیست، بلکه واقعیت دارند. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و حتی خود کمونیسم نیز توسط مارکس ساخته و پرداخته نشده اند بلکه قبل از مارکس و قبل از اینکه مارکس در اینباره چیزی گفته باشد خود در صحنه بود. مارکس به این جنبش پیوست و برای آن تئوری نوشت و نقشه شرایط مبارزه و راه و روش به پیروزی رساندن آن را در مقابلش گذاشت. بخاطر همین امکان ندارد، و نمیتوان، جنبشهایی مانند جنبش رهاییبخش ملی، ضدامپریالیستی، دموکراسی، رفرمیستی، فمینیستی و غیره را با تئوری و پرنسیپها و روشهای کمونیستی قالب زد. نوشته ات نشان میدهد که هنوز کاملا جنبش خود را انتخاب نکرده اید. یعنی هنوز با این موضوع که برای به پیروزی رساندن کدام جنبش تلاش خواهی کرد، تعیین تکلیف نکرده ای. بخاطر همین در برخی موارد جنبشها و مکاتب فکری متفاوت را بمانند هم میبینی و میخواهی بر مبنای تاکید روی جوانب مثبت آنها و طرد جوانب منفی شان به یک چیز بینابینی دسترسی پیدا کنی. برای نمونه، معتقد هستی که چند جنبش متفاوت میتوانند در مبارزه برای سوسیالیسم همگام و همراه باشند. بنظر من این این نادرست و غیرواقع بینانه است. جنبشها در دنیای واقعی و همانگونه که قبلا توضیح دادم باهم



متفاوتند. هر فعال سیاسی بالاخره ناچار است راه خود را انتخاب کرده و برسر اینکه خود را متعلق به و مدافع افق و دیدگاه و روشهای کدام جنبش میدانند باخود تعیین تکلیف کند.

کمونیسم کارگری جنبش طبقه کارگر برای سازمان دادن انقلاب کمونیستی، سرنگونی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است. برای این هدف نیاز دارد حزب سیاسی محکم و سازمان یافته خود را ایجاد کند، سوسیالیسم را بمثابه افق و آلترناتیوی رهاییبخش و یکی از آلترناتیوهای موجود در مقابل جامعه قرار دهد، توده های کارگر در تشکلهای گوناگونی مانند شورا و سندیکا و اتحادیه ها متشکل کند، و بالاخره تمامی اقشار جامعه که گرفتار و تحت تاثیر نامالیامات نظام سرمایه داری هستند را حول بدیل کمونیستی متشکل کند. نیاز دارد تا روشهای سیاسی، تاکتیکی و استراتژیک آنچنانی در پیش بگیرد که بتواند پیروزی را قطعی کند. اما همه این مسائل برای هر جنبشی دیگر متفاوت است.

کمونیسم همراه با تلاش بیوقفه جهت آماده شدن برای انقلاب سوسیالیستی، نه تنها از هر نوع جنبش آزادیخواهانه و مترقی حمایت میکند، بعلاوه برای تامین رهبری ای توانا و سیاستها و تاکتیکهای موثر جهت به موفقیت رساندن آنها تلاش میکند. برای نمونه، جنبش علیه ستم ملی، علیه ستم بر زنان، جنبش سکولاریستی و هر مبارزه ای که کوچکترین رفرم و تغییری در هر سطح و مسیری که ایجاد نماید.

علیرغم و همراه با دخالت کمونیسم در جنبشهای آزادیخواهانه و مترقی، و همچنین دخالت در مبارزات برای کسب کوچکترین رفرم و بهبود در سطح کار و زندگی کارگران و اقشار ستمدیده، که بخشی مستقیم و دائمی از فعالیت کمونیستی است، اما انقلاب کمونیستی نه تنها به آینده ای نامعلوم حواله داده نخواهد شد بلکه همین امروز و همگام با مبارزه برای اصلاحات هر وقت از آمادگی و توان برپایی انقلاب برخوردار باشد آن را برای یکروز هم بتاخیر نخواهد انداخت. اینکه شما میپرسید "چگونه منصور حکمت میگوید: ما همین امروز انقلاب کمونیستی میخواهیم. کی الان این آمادگی را داریم؟" بحث ایشان این نیست که ما همین امروز آمادگی برپاکردن انقلاب کمونیستی را داریم، خیر، منظور ایشان جواب به آن دیدگاهها و نظراتی است که میگویند هنوز وقت و مرحله انقلاب سوسیالیستی نرسیده، میگویند شرایط مادی آماده نیست، الان مرحله انقلاب دموکراتیک است، مرحله انقلاب رهایی ملی است و ... منصور حکمت میگوید نخیر، همین الان جامعه از لحاظ مادی، رشد تکنولوژی و صنایع آفندر گسترش پیدا کرده است که میتوان جامعه ای سوسیالیستی، آزاد و برابر و مرفه برپاکرد. آنچه میماند تنها آمادگی ذهنی خودمان است. یعنی طبقه کارگر و کمونیسم آماده نیست. تمام مشکل همینجاست. بحث آمادگی هم به شیوه و روشی است که بالاتر اشاره کردم.

کمونیسم علم شرایط رهایی طبقه کارگر!

من فکر میکنم که درک شما از مارکسیسم و کمونیسم بمثابه علمی سیاسی و اجتماعی مجرد و آکادمیک است. و بر همین مبنا و با همین طرز تفکر نیز به ناسیونالیسم و دین و ... مینگریید. بر مبنای این نوع طرز تفکر در هر کدام از اینها جوانب مثبت و منفی را میبینی و تلاش کرده ای بخشی از این جنبه ها را خاطر نشان کنی. اما سوال این است که خوب وبد هر کدام از این دیدگاهها و سنتها برای کدام طبقه و جنبش و کدام هدف و افق سیاسی است؟ به عقیده من نمیتوان خوبی و بدی این دیدگاهها و افقها را خارج از منافع طبقات دید و تعیین کرد. بر همین مبنا آنچه برای طبقه ای بار مثبت داشته باشد برای طبقه ای دیگر دارای بار منفی است. برای نمونه و بعقیده من، یا درست تر بگویم آنطور که انگلس میگوید،

کمونیسم تنها علم رهایی طبقه کارگر، و نه هیچ چیز دیگر، است. بدون تردید اینهم یکی از احکام مارکسیستی است که طبقه کارگر نمیتواند به رهایی دست یابد مگر اینکه همراه خود تمام بشریت را رها کند. پس به عقیده من تنها کمونیسم جواب است به تمامی ستم و نابرابریها و بی عدالتی های دنیای امروز. یعنی همراه با اینکه کمونیسم علم رهایی طبقه کارگر است اما برای تمامی مشقات و موانع و ستمها و استثمارهای گوناگون دنیای امروز دارای جواب است و خواهان برقراری جامعه ای عاری از هرگونه استثمار و بیحقوقی است. اما کمونیسم علمی نیست که هر جنبش اجتماعی دیگری از آن پیروی نموده و مورد استفاده قرار دهد. به همین دلیل آنهایی که خواسته اند کمونیسم و مارکسیسم را بعنوان هدف و برای به پیروزی رساندن جنبشهای دیگر بکار بگیرند ناچار شده اند به محتوی آن دست ببرند و ماهیت اصلی آن را تهی کنند. مارکسیسم انتقادی از منظر طبقه کارگر علیه شرایط کنونی و کاپیتالیزم است. بر مبنای همین دیدگاه نیز، ناسیونالیسم و دین و دموکراسی و لیبرالیزم و ... جنبش و سنت و مکاتب گوناگون بورژوازی بمنظور حفظ و نگهداری جامعه طبقاتی کنونی است. این جنبه انتقادگرایانه و انقلابی کمونیسم از جنبه های علمی آن جدا ناپذیر است. اگر این جداکردن امکان میداشت بدون تردید علم مارکسیسم، بویژه جنبه اقتصادی آن در "کاپیتال" مارکس به منبعی برای آموزش در مراحل مختلف تحولات تبدیل میشد.

اگر در میان این جنبشها و سنتهای بورژوازی که قبلا به آنها اشاره کرده، برای نمونه به ناسیونالیسم اشاره ای بشود، از منظر منفعت طبقه کارگر ناسیونالیسم جنبشی برای رسیدن بورژوازی "خودی" بقدرت و یا تشکیل دولت بورژوازی "خودی" است. لذا ناسیونالیسم عبارت است از سنت و دیدگاهی که بر این واقعیت سروپوش میگذارد که بورژوازی "خودی یا ملی" طبقه کارگر منتصب به آن "ملت" را استثمار میکند. این دیدگاهی است که بر مبنای هویت قومی بورژوازی و کارگر "ملت" معینی را برادر و کارگران منتصب به ملیتهای مختلف را بیگانه به هم معرفی میکند. بهمین دلیل بر مبنای و از منظر منافع و اهداف رهایی طبقه کارگر ناسیونالیسم غیر از حفظ ستم سرمایه چیزی مثبت در خود ندارد. بخاطر همین نمیتوان آنگونه که شما میگوی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم را یک کاسه کرد، به این دلیل که اینها در میدان واقعی کشمکشهای اجتماعی از هم جدا و در مقابل هم قرار دارند.

انتقاد صریح از دین و از ناسیونالیسم

بر مبنای دیدگاه شما ناپیستی دین و ناسیونالیسم را مورد نقد قرار داد، یا حداقل آنها را بدست فراموشی سپاریم و صریحا آنها را نباید مورد نقد قرار داد و گرنه عواقب بدی برای حزب بدنبال خواهد داشت. بعدا بیشتر در مورد نقش دین و ناسیونالیسم توضیح خواهم داد اما اینجا میخواهم مختصرا به نکاتی اشاره کنم.

به عقیده من خصوصا در جامعه ای مانند عراق و

کردستان عجیب است اگر بحث چشم پوشی از ناسیونالیسم و از آن مهمتر دیدن جنبه های مثبت آن بحثی بمیان آورد. اجازه بدهید فقط نگاهی به جامعه عراق بیندازیم، که نزدیک به نیم قرن زیر سلطه ناسیونالیسم عرب که در قالب رژیم فاشیستی بعث نمایندگی میشد، این جامعه تبدیل به میدان یکی از بزرگترین تراژدیهای تاریخ علیه بشریت شد.

در کردستان نیز سالیهاست که اتحادیه میهنی، حزب دمکرات و جنبش گوران (تغییر) و چندین حزب ناسیونالیست دیگر به شیوه ای حقیرانه با احساسات عمومی مردم و سرنوشت آنها بازی میکنند. بیش از سی سال است این احزاب نشان داده اند که مرتجع هستند، دزد و غارتگر و فریبکارند، قاتل و تروریست و شکنجه گرند، مردسالار و ضد زن هستند، وابسته و معامله گرند، جواب درخواستهای انسانی همزبانان خود را با گلوله میدهند و حتی کودکان و نوجوانان را در اعتراضات به قتل می رسانند و قاتلین را مورد حمایت خود قرار میدهند... اما در زمان و جریان تمامی انتخاباتها مردم را با این موضوع فریب میدهند که اگر در انتخابات شرکت نکنند و به آنها رای ندهند سهم "کرد" از "عرب" کمتر خواهد بود و گویا بدبخت و بیچاره میشوند! اما و بعد از هر انتخاباتی هم همین احزاب خود به بندوبست و معامله با همان احزاب و جریانات عربی میپردازند که در جریان انتخابات مردم را از آنها میترسانند. آیا واقعا میتوان این بازی آشکار با احساسات مردم را بفراموشی سپرد؟؟ آیا فقط توجه به جنایات وحشتناک حزب بعث و اقتدار نزدیک به سی سال احزاب ناسیونالیست کرد برای طرد کردن و دور انداختن تمامی خرافات ناسیونالیستی کافی نیست؟؟

اجازه بدهید این مسئله را از منظری دیگر مورد بررسی قرار دهیم. در مورد آنچه شما اظهار میدارید گفتن این حقایق به مردم آنها را از حزب ما دور بکند! آیا ما محق هستیم بخاطر حفظ منافع خود (دور نکردن مردم از حزب خود) خاموشی و چشم بستن بر همه این حقایق را انتخاب کنیم؟! در کردستان چندین گروه و احزاب خرد و ریز اسلامی و ناسیونالیست حضور دارند که همان رفتاری را اتخاذ کرده اند که شما پیشنهاد کرده اید. آیا تجربه اینان هیچ نکته مثبت و درخشانی دارد تا ما هم دنبال همین طعمه بیفتیم؟! بدون تردید این با هیچگونه روش و منش کمونیستی همخوانی ای ندارد. بعلاوه حقیقت غیر قابل انکار این است که پل ارتباطی محکم حزب ما با مردم بایستی بر مبنای طرد و از بین بردن هرگونه خوشامیوری مردم نسبت به ناسیونالیسم و احزابش بنیان نهاده شود. ناسیونالیسم و قومپرستی نتنها ناپیستی بدست فراموشی سپرده شوند بلکه بایستی و ضروریست ماهیت ارتجاعی و بورژوازی آن افشا شده و بشکست کشانده شوند. ما انتخابی دیگر نداریم.

در رابطه با دین هم همینطور است. اجازه بدهید به این مسئله، یعنی توجیه جامعه طبقاتی توسط دین نگاهی بیندازیم. برای نمونه بگذارید به اسلام نظری بیندازیم و ببینیم آیا میتوان سرسوزنی جنبه مثبت و خوب در آن یافت؟ اسلام در مقابل

مکتبیت هفتگی: به سردبیری آذر مدرسی دوشنبه ها منتشر میشود
 fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود
 Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود
 m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com
 www.hekmat.public-archive.net
 www.koorosh-modaresi.com
 www.pishvand.com
 www.marxhekmatociety.com

درباره ویژگی‌های کمونیسم ...

جامعه طبقاتی و ستم و اجحافات طبقاتی فقط یک حرف دارد که آن را به حافظ و نگهدار مطلق ستم طبقاتی تبدیل میکند. اسلام میگوید خدا بشریت را متفاوت خلق کرده است، عده ای را بالاتر از عده ای دیگر خلق کرده است، ثروت و فقر را خدا به بشریت داده است، بشریت بایستی شکرگذار و قانع به آنچه باشد که از طرف خدا نسیب وی شده است و چشم طمع به ثروت بیشماری که خدا به دیگران داده است نیندازد. و یا گفته میشود خدا سرنوشت انسانها را نوشته و نمیتوان و نبایستی آن را تغییر داد. این جدا از اینکه دین نیز برمبنای تعلق بورژوا و کارگر به یک دین معین آنها را به برادران همدین معرفی میکند، اما کارگران متعلق به و طرفدار دو دین متفاوت را دشمن دینی همدیگر معرفی میکند. همچنین، بلحاظ فکری وسیله ای برای گیج کردن و از راه بدربردن استثمارشوندگان نیز هست تا زانو بغل کرده و خودرا از هرگونه تلاش برای تغییر انقلابی شرایط کنونی برحذر داشته و در انتظار "خوشبختیهای" موهوم در دنیایی دیگر بمانند.

بدون تردید این مسئله به همان سادگی نیست که بالاتر به آن اشاره کردم، دین نیز دارای انواع قوانین و معذورات و محضورات است، حتی خود را مدافع مردم فقیر و دین آنها نشان میدهد. بر ثروتمندان ذکات تعریف و ضروری کرده تا به فقرا بدهند، یا همانگونه که خودت اشاره کرده ای چندین دم و دستگاه امور خیریه، برای نمونه هلال احمر، راه انداخته و تعریف کرده است. اما تمامی اینها تلاشی است برای پرده پوشی نقش اصلی دین، یعنی حقانیت دادن به تقسیم طبقاتی جامعه به طبقه ای که غرق در ثروت و طبقه ای که غرق فقر و نداری است. تا هنگامیکه صریح و قاطعانه پرده از نقش و جایگاه دین و ناسیونالیسم برداریم، آنها به نقش بیوقفه خود در تلاش برای دفاع از ستم سرمایه داری و عامل اختلاف در صفوف طبقه کارگر و خاک پاشیدن در چشم کارگران و استثمارشوندگان ادامه خواهند داد.

اصلاحات در اسلام و "جامعه اسلامی"

اینکه شما معتقدید اسلام قابل اصلاح است و برای نمونه عربستان سعودی، افغانستان و ایران را با مصرو سوریه و ترکیه متفاوتند، این تفاوت واقعیتی غیرقابل انکار است. اما دلیل آن تفاوت در نوع اسلامشان نیست، بلکه تفاوت در توازن قوا میان اسلام و افق و سنن و جنبشهای دیگریست که در آن جوامع حضور دارند. دلیل آن این است که سنگینی کفه ترازوی اسلام در هریک از این کشورها و قوانین و سنن و زندگی ساکنین آنها متفاوت است. این تفاوت توازن قوا نیز دلیل خود را دارد. من معتقدم در هرجایی که اسلام تسلط مطلق داشته باشد، مانند عربستان سعودی و افغانستان دوران حاکمیت طالبان و ایران و ...بر اساس قوانین اسلامی حاکمیت میکند. اما در کشورهایی مانند مصر و ترکیه و عراق پنجاه سال قبل، حتی در ایران کنونی نیز اسلام دارای آنچنان توانایی نیست تا مانند افغانستان بگیرد و ببند راه بیاندازد. وگرنه اسلام هرجایی که توان داشته باشد همان احکام اسلامی منبج از قرآن و گفته ها و سنتهای محمد را تحمیل خواهد کرد.

در رابطه با آنکه میگویی در این جوامع نود درصد مردم مسلمان هستند، لطفا بروید و از هر زاویه ای میخواهید به عراق پنجاه سال قبل یا ایران چهل سال قبل بنگرید! نگاهی به عکسهای دانشجویان در دانشگاهها بیاندازید و ببینید چند دختر مجبیه پیدا خواهید کرد؟! بعد آنها را با شرایط کنونی مقایسه کن. یا از هر زاویه دیگری به آن بنگرید مشاهده خواهید کرد و متوجه خواهید شد که مسئله این نیست که نود درصد مردم این جوامع مسلمانند، بلکه مسئله این است که طی چهل پنجاه سال گذشته این جوامع اسلامی در ایران کفه ترازوی اسلام در معادلات سیاسی و دولتی و قانون در منطقه سنگین تر شد، قوانین و سنن اسلامی به زور به مردم تحمیل شدند.

علیرغم تحمیل اجباری اسلام و آنچه شما ادعا میکنید که نود درصد جوامع خاورمیانه مسلمان هستند، ولی من آن را درست و صحیح نمیدانم.

شما خودت بهتر میدانی که در روز تولد هرکسی در شناسنامه اش قید میکنند که مسلمان است. حتی من و تو را هم بعنوان مسلمان قید کرده اند. خداناباوری در این جوامع اساسا مردود شده و جلو آن را گرفته اند. با هزاران شیوه به اسلامیزه کردن مردم و این جوامع دست میبازند. اما و علیرغم این نیز، اکثر مردم در زندگی روزانه خود، در نماز و روزه شان، در لباس و آرایش، در گوش دادن به موسیقی و آواز، در قاضی شدن مردان و زنان، در صرف مشروب و...، از اسلام و قوانینش پیروی نمیکند. علیرغم وجود تمامی قوانین و برقراری دم و دستگاههای عریض و طویل برای تحمیل قوانین مذهبی، بگذار در ماه رمضان فشار بر مردم را بردارند تا اتموقع برمبنای رعایت روزه داری تعداد مسلمانان در این جوامع مشخص شود. تا روشن شود مسلمان بودن نود درصد مردم چقدر واقعیت دارد. مسلمان بودن مردم فقط با این تعیین نمیشود که در شناسنامه قید شده باشد، بلکه بایستی با مراعات و پیشبرد فرائض اسلامی مانند نماز خواندن، رفتن به حج، دادن ذکات و ... این را نشان داد. همچنین از قوانین اسلام اطاعت نماید (حجاب و پوشاندن بدن، عدم قاضی شدن دختران و پسران و زنان و مردان، گوش ندادن به موسیقی و دوری از هرچیزی که اسلام "حرام" شمرده و...) تا برمبنای اینها به عراق و کردستان بنگریم و بدانیم واقعا چند درصد مردم مسلمان هستند. هم اکنون که دارم این سطور را مینویسم در کردستان برسر اجرای ترانه ای توسط خواننده "ماریا هورامی" در یکی از خیابانهای شهر سلیمانیه جنجال بزرگی برپا شد، چون دختران و پسران با پوشش لباسهای امروزی سرگرم رقص و پایکوبی اند. جریانات اسلامی، مانند همیشه، به تقلا افتاده اند و جنجالی علیه رقص مشترک دختر و پسرها راه انداخته و آنها را سرزنش میکنند. این جاروجنجال جریانات اسلامی با عکس العمل شدید و وسیع مردم متمدن و آزادیخواه روبرو شده است. همین نمونه نشان میدهد اگر مردم اجازه یابند تاچه حد از این روش و سنن "حرام" استقبال میکنند.

نمونه شبیه این حرکت در شهر کر بلا خود بسیار قابل توجه و تامل است. شهری که بعنوان قلعه پیروزی اسلام نام برده شده است. اگر از آخوندهای شیعه پرسید ادعا میکنند که حتی پرنده هایی که بر بالای این شهر به پرواز درمیآیند نیز از اسلام پیروی میکنند. در جریان بازگشایی فوتبال جام آسیای غربی، راه رفتن و ظاهر شدن دختری در میان حضار که با لباسی مدرن و با مو زلفهای باز و پریشان طناب تحمل مرجعیت شیعه و نوری مالکی را پاره کرد. چون گویا رفتار این دختر پیروزی کر بلا در این مسابقه را لکه دار کرده بود. اینان علاوه بر راه انداختن جاروجنجال فراوان علیه اتحادیه ای که این مراسم را ترتیب داده بود به مقامات قضایی شکایت کردند. اما هم جاروجنجالشان و هم شکایتشان با موجی وسیع و شدید از اعتراض مردم و جنبش مدرن این شهر و سرتاسر عراق روبرو شد. مردم به روشهای مختلف و با ابتکارات گوناگون علیه جاروجنجال مرجعیت و جریانات شیعه بپا خاستند تا جایی که وادار شدند از ادامه جاروجنجال دست برداشته و ادعای قانونیشان را پس بگیرند و تسلیم شوند. این رویداد نشان داد که حتی در این شهر که بعنوان قلعه اسلام از آن اسم میبرند روند و جنبش مدنی و حق طلب تاچه حد وسیع است و توانایی بزانو درآوردن مرجعیت و جریانات اسلامی را دارد.

در جریان هر یک از این دو تقابل جریانات اسلامی داد و بیداد کردند و گفتند قوانین و سنن اسلامی زیر پا گذاشته شده اند. اما در شرایطی که اسلام و مردنیسم و آزادیخواهی رودرروی هم قرار گرفته بودند، اکثریت مردم ننتها در سنگر و همرا ی اسلامیهای در قدرت قرار نگرفتند بلکه به سنگر و جبهه مقابله با اسلام پیوستند. علیرغم داد و فغان جریانات اسلامی، اکثریت مردم از فرهنگ و عادات "حرام" و مدرن خود پیروی کرده و برآن پای فشردند. حتی چنان نفرتی علیه جریانات اسلامی که فرهنگ مدرن مردم را حرام اعلام کره بودند، ابراز شد، که در هر دو تقابل اسلام شکست خورد و وادار به عقب نشینی شد. حتی بعضی از آنها وادار به اعلام پشیمانی از مردم شدند.

بدین معنا و براین اساس، گفتن "نود درصد این مردم مسلمانند" ادعای درستی نیست. بنابه احکام اسلام، در روز قیامت کسانیکه به بهشت فرستاده

میشوند آنهایی نیستند که در شناسنامه شان قید شده که مسلمانند، بلکه تنها کسانی هستند که از قوانین و عادات و روشهای اسلام و محمد پیروی کرده اند.

جنبه "مثبت" ناسیونالیسم و اسلام

آنچه شما معتقدید که اسلام و ناسیونالیسم و ... دارای جنبه های مثبت و منفی هستند، از دیدگاه و منافع طبقه کارگر و افق رهایی جامعه بشری، کاملا غلط است. حتی و اتفاقا کاملا برعکس آن است. بدون تردید میدانم که از منظر آکادمیک و سفسطه فلسفی شاید بتوان چنین تفسیری ارائه داد.

اما از نظر سیاسی و ایدئولوژیک ناسیونالیسم و دین در تقابل طبقاتی صددرصد و کاملا درکنار نظام سرمایه داری هستند. شاید اگر بطور تجریدی و خارج از دایره تضاد طبقاتی هر جنبش و دیدگاه و حزب و سنتی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد میتوان جوانب مثبت و منفی برای آن تراشید. اما این، مثل این است که بگوییم رژیم بعث با همه اعمال سرکوبگرانه و فاشیستی و جنایتش، اما "جوانب مثبت" هم داشت. چون برای نمونه برق بهتری برای مردم تهیه میکرد، امکانات خوراکی و سوخت و خدمات بهداشتی خیلی بهتری برای شهروندان تأمین میکرد. یا اینکه گفته شود جنگ خلیج خوب بود چون توانست رژیم سرکوبگر صدام را سرنگون کند... حتی گفته میشود حضور نیروهای ارتش آمریکا در خلیج دارای جوانب مثبت برای زنان است، چون سربازهای زن آمریکایی سیگار میکشند و باعث شده اند حق سیگار کشیدن توسط زنان در عربستان مطرح شود. یا بدلیل اینکه سربازان زن آمریکایی رانندگی میکردند راه برای مطرح شدن آزادی رانندگی توسط زنان عربستان باز شود و ... در حالیکه بخاطر این جنگ چه فاجعه انسانی ای برپاگردید! بجای یک صدام حسین دهها صدام حسین کردی و عربی و شیعه و سنی و ... بوجود آمد. مدنیت یک جامعه کلاً به نابودی کشیده شد، عقب نشینی بسیار بزرگ و وسیع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برجامعه تحمیل شد... بخاطر همین، اینچنین تحلیل و سفسطه و درکی ازنظر سیاسی جدا از به گمراهی بردن جامعه و ایجاد سردرگمی چیز دیگری نیست. بایستی رژیم بعث را در حالت کلی دید و بررسی و تعریف کرد، که رژیمی فاشیست و درنده بود. و با جنگ خلیج ارتجاعی و عامل تمامی ویرانیها بود. یافتن جنبه مثبت دیگر نمیتواند ماهیت رژیم بعث یا ماهیت ویرانگر و ارتجاعی جنگ خلیج و ... را تغییر دهد. من دین و ناسیونالیسم و غیره را عموماً و از اساس طرفدار و حامی ارتجاع و ستم و آپارتاید میدانم و آنها را با اصل "انسان اصل است" متضاد میدانم. انسان جدا از و علیرغم اینکه با کدام زبان تکلم میکند و برای نمازخواندن به کدام سو روی میکند، در کجا بدنیا آمده و رنگ موهای سر و چشمانش چیست، مقدس است، هیچ عقیده و دین و قومیت و سنن و فرهنگی مقدس نیست. شما انتقاد کرده اید که کمونیسیم کارگری معتقد است مثلا اسلام جنبه انقلابی و ترفیخواه نداشته است. اما من میگویم همینکه تز اسلام میگوید خدا انسانها را متفاوت درست کرده و بعضیها را بالاتر و والاتر از عده ای دیگر درست کرده است، و یا میگوید فقر و ثروت را خدا خود میدهد و "و هذا من فضل ربی"، هرکسی بایستی به سهم خود راضی و قانع باشد، این دیدگاه در تمام طول تاریخ جامعه طبقاتی ارتجاعی بوده و از طبقات دارا و ستمگر دفاع میکند. اسلام از روز اول دینی مردسالار بوده است. حتی دین اسلام از همان روز اول پیدایش نه تنها دیدگاهی مترقی و انقلابی نبوده بلکه ارتجاعی بوده و مدافع طبقه ثروتمند و ستمگر بوده است. بدون شک هیچ دیدگاه ستمگری به همین سادگی و آسانی جنبه ستمگرانه خود را رو نمیکند، بلکه سعی میکنند انواع پوشش و بهانه برای آن ایجاد کند. همانگونه که قبلاً به مسئله ذکات اشاره کردم تا اسلام خود را طرفدار مردم فقیر و تهیدست نشان دهد. در حالیکه خود ذکات بدین معناست که این دین وجود تقسیم بندی جامعه به فقیر و ثروتمند را تأیید کرده و آن را عادی میداند. اما از ثروتمندان میخواهد به فقرا کمک کنند. و یا به انواع توجیهات متصل میشود تا زنان را بعنوان انسان درجه دوم معرفی کند. حتی درد لایشل طوری وانمو میکند که گویا بخاطر ارزش و مقام بلند زنان، آنان را انسانهای درجه دوم میشناساند! شاید از نظر مردم ساده این دلیل و استدلال بعنوان جنبه مثبت اسلام دیده شود، اما در حقیقت اینها پوششی برای پنهان کردن ماهیت ستمگرانه و مردسالارانه اسلام است.

کمونست ۲۴۸

شما در نوشته است به این اشاره کرده اید که جنبشهای اسلامی، مانند حماس، با انتخابات در پروسه ای دمکراتیک انتخاب شده و اکثریت مردم به آنها رای داده اند و ... این درست است که در میان مردم طرفدار دارند و حتی مردم زیادی آنها را بعنوان آَلترناتیوی برای رسیدن اهدافشان میبینند. منم در این نکته با شما همراه و هممنظرم که متاسفانه در فضا و شرایط عدم حضور آَلترناتیوی چپ و کمونیست و آزادیخواهانه، حماس به سنگر دفاع از فلسطینیها در مقابل زورگوییهای اسرائیل تبدیل شده است. من این حقیقت را انکار نمیکم. اما این نمیتواند به دلیلی برای تغییر ماهیت ارتجاعی و ضدآزادی حماس تبدیل شود و یا چشم خود را بر آن بیندیم و آن را تأیید نماییم. همانگونه که مقاومت حشد شعبی و پیشمرگه های اتحادیه میهنی و حزب دمکرات در برابر داعش نمیتواند مدرکی برای تأیید این ملیشیاها و اقتدار ستمگرانه این احزاب و جریانات قومی و اسلامی باشد. یعنی تقبل این حقیقت که ایستادگی حماس در مقابل زورگویی اسرائیل، ذره ای این حقیقت را تغییر نمیدهد که اگر حماس حاکم بر فلسطین باشد، شرایط زندگی مردم فلسطین چیزی مانند شرایط زندگی مردم در ایران، افغانستان، عربستان سعودی و یا عراق کنونی با ویژگیهای جامعه فلسطین خواهد بود. همچنین، این شرایط نمیتواند تغییری در این واقعیت بوجود بیاورد که برخورداری از آینده ای درخشان برای مردم فلسطین در گرو عبور از حماس و تمامی جریانات بورژوایی و بمیدان آمدن آَلترناتیوی آزادیخواه و سوسیالیستی است. حماس و هر جریان دیگری بایستی برمبنای ماهیت و برنامه خود، و نه برمبنای دشمنان و مخالفینش، بررسی و ارزیابی شوند.

اینکه مردم فلسطین در انتخابات به حماس رای میدهند چیزی در مورد ماهیت این جریان نمیگوید و تغییر نمیدهد. هیتلر و حزبش با انتخابات سرکار آمدند و مردم خیلی زیادی را همراه خود داشتند. یا اینکه روند و جنبش صدر و جریانات شیعه و سنی و اتحادیه میهنی و حزب دمکرات، که همیشه برندگان انتخابات هستند، هیچ چیزی در مورد اینکه این جریانات این جامعه را غرق در ستم و بدبختی و فقر کرده اند تغییر نمیدهد. آیا همینکه در انتخابات برنده میشوند میتواند مدرکی در دلیلی برای تأیید آنها و حاکمیشان باشد؟ دونالد ترامپ با و در نتیجه انتخابات به رئیس جمهوری آمریکا انتخاب شد، آیا بر این مبنا خودت برنامه و پلانتفرم و اعمالش را تأیید میکنی؟ آَلترناتیو پیشرو با دنباله روی از مردم متوهم و عقب مانده پیشرو نخواهد شد. بلکه با ارائه راه برون رفت از خوشبوریها و خوش خیالیها و متشکل کردن مردم پشت سر این راه پیشرو خواهد شد. برای رسیدن به این، دقیقاً جاییکه متوجه میشوید که مردم وسیعاً بدنبال آَلترناتیو ارتجاعی راه افتاده اند، کمونیسیم بایستی بمیدان آمده و بمردم بگوید که همه شما در اشتباهید، دنبال راه اشتباهی براه افتاده اید و ضروریست راه خود را تغییر دهید! این داده ای علمی و مارکسیستی است که اینئولوژی حاکم در هر جامعه ای ایدئولوژی طبقه حاکم بر آن جامعه است. به همین دلیل خیلی طبیعی است که در فلسطین حماس رای بیاورد و روزگاری در آلمان به هیتلر و هم اکنون نیز در عراق و کردستان به صدر و بدر و حشد الشعبی و اتحادیه میهنی و حزب دمکرات و جنبش گوران و جریانات اسلامی رای بدهند. در حقیقت ما به این باور علمی معتقدیم که قاعدتاً اقلیت، و نه اکثریت، دارای نظریه و اعتقادات درست و صحیح است. این بدین معنا نیست که هر نوع اقلیتی راست میگوید و حق با آنهاست، بلکه بدین معنی است که در مواردی که حق یکی از آَلترناتیوهاست ابتدا از طرف اقلیت بمیدان کشیده شده و مطرح میشود.

در سال ۱۹۹۲ اتحادیه میهنی و حزب دمکرات و احزابی که به عنوان هاله ای حول آنها فعال بودند، جاروجنجال وسیعی در رابطه با انتخابات پارلمانی و تشکیل حکومت خودی کردی راه انداختند. آنان این را بعنوان مژده پایان تمامی مشقات و درد رنجها به مردم خوراندند. مردم کردستان وسیعاً دنبال این جاروجنجال براه افتادند و وسیعاً در انتخابات شرکت کرده و به این احزاب رای دادند. اما ما کمونیستها برمبنای اینکه مردم به آنها رای داده اند، به این خوشباوری حقانیت ندادیم. بخاطر اینکه ما دقیقاً و آشکارا میدانستیم که این احزاب بنا به ماهیت سیاسی و طبقاتیشان کل جامعه و مردم کردستان را بسوی ←

درباره ویژگی‌های کمونیسم ...

فاجعه و بدبختی سوق خواهند داد. بر همین مبنا ما همان‌موقع این حقیقت را بمردم گفتیم. در آن اوان گوش شنوای چندان‌ی نداشتیم و نیافتیم، اما دوسال پس از آن در مراسم اول ماه مه مردم وسیعی برای این گفته‌های ما کف زدند.

آنچه شما در رابطه با نحوه رفتار با دین و ناسیونالیسم پیشنهاد میکنی چیز تازه‌ای نیست، این صدها بار امتحان شده است. بهترین امتحان نیز، همان نوع حزب شیوعی است. این حزب با ناسیونالیست ناسیونالیست است، با مسلمان مسلمان و با عشایر عشایر است. آخرین تجربیشان، همان‌گونه که خود شما اشاره میکنی، همراهی با و تشکیل یک جبهه با جریان مقتدای صدر است که در انتخابات برنده شد. بدین شیوه نقشی که ایفا کردند تقویت جریانی بسیار مرتجع و مسیبت‌انگیز برای مردم بود. حزب توده در ایران نیز به همین شیوه دست یازید، حزب شیوعی در سوریه نیز چنین کرد. این داستان زندگی سیاسی دهها و صدها حزب از این‌گونه است. اینها بعضاً حتی با احزاب حاکم جبهه تشکیل دادند. سوال این است که تجربه این احزاب چه دستاوردی داشته است تا ما را هم برای اتخاذ سیاست و روش آنها سوق بدهد؟!

در جامعه‌ای که ناسیونالیسم و دین در قدرتمند و بار سنگینی بر ذهن مردم دارند، ضروریست کمونیستها مبارزه‌ای وسیع و همه‌جانبه علیه این افق و سنت و فرهنگ و جنبش‌ها بر راه بیاندازد. یعنی دقیقاً همان چیزی که هم اکنون در عراق و کردستان در جریان است. زیر سایه رژیومی ناسیونالیست و فاشیست دهها سال است که وحشیانه‌ترین سرکوب و کشتار و بدبختی بر زندگی این مردم تحمیل شده است. هم اکنون ناسیونالیست‌ها حقیرانه‌ترین بازی با احساسات ملی مردم میکنند که خودشان در میان مردم اشاعه داده‌اند و به وسیله‌ای جهت ادامه سلطه‌ای مافیایی خود بر سر مردم تبدیل کرده‌اند. در این جامعه اسلام منتهی به کشتن و تکه پاره کردن حدود ۵۰ نفر از ساکنین روستای "ح‌مه" است. همچنین بطور معمولی و روزانه علیه مخالفین خود فتوا صادر کرده و برای کشتن مخالفین خود جایزه تعیین میکند. بر روی دست و صورت زنان اسید پاشیده است و صدها از این نوع جرم‌ها را مرتکب شده است. در حقیقت، جایبکه حاکمیت دست اسلام و ناسیونالیسم است اگر مبارزه علیه آنها متوقف شده و آنجوریکه شما پیشنهاد میکنی "پشت گوش انداخته شوند"، پس اگر اینجوری بخواهد باشد و عمل کنیم پس راه و روش تغییر این اوضاع چگونه و از چه طریقی است؟ اگر بخواهیم اینها ر ا پشت گوش بیاندازیم و بفراموشی بسپاریم پس چگونه میتوان جامعه را از زیر یوغ آنها نجات داد؟! حقیقت، کاملاً عکس این است. یعنی وقتی که آ‌ها دارای دم و دست‌گاه حاکمیتند، باید فکوس مبارزه روی آنها باشد. بگذار اشاره مختصری هم به این بکنم که بدون تردید روش رفتار کمونیسم با دین، برای نمونه اسلام بعنوان اعتقاداتی که بخشی از مردم از آن اطاعت و پیروی میکنند با رفتار و شیوه برخورد با احزاب و دارو دسته‌های تروریست اسلامی که تهدیدی جدی و بزرگ علیه زندگی و امنیت و هرنوع سیمای جامعه مدنی هستند، فرق میکند. بخش اول اینها خواهان و مستلزم فعالیت و تلاشی همه‌جانبه برای نجات مردم از این عقاید و خرافات عقب مانده است. در حالیکه برای بخش دوم مبارزه‌ای همه‌جانبه برای ناکام گذاشتن و بشکست کشاندنش‌شان است. این جای تعجب نیست که در این جامعه که اسلام و ناسیونالیسم قتل و ترور و سرکوب و دزدی و چپاول و زورگویی و ... میکنند ولی کمونیستها مورد نکوهش قرار بگیرند بخاطر اینکه علیه اینها انتقاد و حرف صریح (تندروی) میزنند؟!

دین، سکولاریزم و آنتیسم

نتیجتاً اجازه بدهید مقداری هم در مورد سکولاریزم و مبارزه علیه دین توضیحاتی بدهم. به عقیده من، سکولاریزم به معنای جدایی دین از دولت و سیستم آموزش و پرورش، حد اقل است. اما اگر برسر این توافق داشته باشیم که "دین افیون توده هاست"، خرافات، قیدوبند، ناآگاهی و نادانی بر دست و پای بشریت است، و دلیل و توجیهی برای شرعیت دادن به نابرابری و

تبعیض و استثمار در جامعه طبقاتی ست، پس مبارزه برای از میان برداشتن آن نیز بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه برای از بین بردن کامل استثمار و تبعیض است. چون نمیشود اجازه داد تا مردم همچنان گرفتار این افیون و خرافات باقی بمانند. نمیتوان در مقابل خرافاتی ساکت و خاموش بود که مبلغ و مدافع بیعدالتی و تبعیض و استثمار است. حتی در دنیای امروز دین، مشخصاً اسلام، خیلی بیشتر از "افیون توده ها" است. چون به سنت و روشی تبدیل شده است که در نهایت قصی القلبی وسیعاً از پیرو جوان و بچه‌ها کشتار میکند. انسان را به بمب کشتار جمعی جهت کشتن بشریت تبدیل میکند. چگونه میتوان در مقابل چنین خطر سهمناکی خاموش ماند؟! بخاطر همین برای کمونیستها صرفاً سکولاریزم کافی نیست بلکه بیداری (آنتیسم) ضروریست. مبارزه علیه دین میدانی وسیع از مبارزه در راه آزادی و برابری است. اما این مبارزه به هیچ عنوان و در هیچ زمانی بمعنی ممنوع کردن اعتقاد به دین نیست. بمعنی این نیست که حتی برای یک روز هم که شده حق آزادی اعتقاد به دین حتی از یک‌نفر هم سلب شود. در حقیقت و در اساس نمیتوان از راه ممنوع کردن دین به آن خاتمه داد. بلکه این نیازمند تلاشی پیچیده تر و وسیعتر است. اما همان‌گونه که معتقدین به دین آزادند که دارای هرنوع دینی بوده و برای آن تبلیغ هم بکنند و از بیدینی انتقاد کرده و برای گسترش دین مورد دلخواه خود تلاش هم بکنند، بهمان شیوه بیدینان و آنتیستها نیز حق دارند دین را مورد انتقاد قرار داده و برای دورکردن مردم از آن تلاش کنند. حکومت کارگری موظف است از دو جنبه علیه دین تلاش بکند. از طرفی بایستی با از میان برداشتن آن عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌ای که بشریت را در اسارت خرافات دین نگه میدارند، با از کار انداختن صنعت تولید و بازتولید دین. از طرفی دیگر، بایستی به تلاشی آگاه‌گرانه علیه این خرافات دست بزند.

در عالم واقعی در دنیای امروز دین به صنعتی تبدیل شده و مدام بازتولید میشود. دریایی از ثروت و امکانات جامعه برای این بازتولید تخصیص داده میشود. اگر این صنعت از کار بیافتد یکی از پایه‌های بزرگ دین از میان میرود. مبارزه علیه دین چیزی مانند و از نوع مبارزه علیه بیسوادی است. تا جاییکه به نقش قرار و قوانین برمیگردد شاید سکولاریزم و جلوگیری از صنعت دین با امکانات و ثروت جامعه نهایت آن باشد. اما بالاخره همراه و درکنار آزادی کامل اعتقاد و یا عدم اعتقاد به دین، ضروریست جامعه بشری با هدف رهایی از هرنوع خرافاتی رهبری و هدایت شود.

در رابطه با الاهیات راهیبخش، به عقیده من در عالم واقعی هیچ نوع الاهیات راهیبخش وجود ندارد. اگرچه همگیشان زیر لوای دلسوزی برای فقرا ظاهر میشوند، اما با صدو یک شیوه برای وجود جامعه طبقاتی و ستم و بدبختیها توجیهاات میسازند. تلاش میکنند به امید خوشبختی بی‌پایانی در دنیایی دیگر بدبختیهای واقعی دنیای امروز را به آنان بقبولانند. بجای ابراز نارضایتی و مبارزه علیه این نظام واژگون، آنها را به شکرگزاری تشویق میکنند. در بهترین حالت از استثمارگران گلایه میکنند و از آنان میخواهند دلشان بحال فقرا و استثمارشوندگان بسوزد و به آنها رحم کنند. از آنها میخواهند بخشی از ثروتی که از مکیدن خون استثمارشوندگان برهم زده‌اند را بعنوان ذکات و خیر و صدقه در میان آنان پخش کنند تا ببتوانند وجود استثمار و جامعه طبقاتی را تحمل کنند. آنچه که به آن اشاره کرده‌اید مانند دین فقرا و یا اینکه گویا پاپ حرفهای چنان رادیکالی بر زبان آورده که از پخش آن در مدیا خودداری کرده‌اند، تنها نمونه‌ای است از سرزنش و نکوهش استثمارگران که گویا به فقرا رحم نمیکنند. این نوع ادعاها و اظهارنظرها هم از هرنوع آلترناتیو از اندیخواهانه‌ای بری هستند و بعلاوه یک قدم در جهت خاتمه دادن به استثمار نیست و نخواهد بود. و درست برعکس، جایی که احساس میکنند ممکن است اعتراضی علیه وضع موجود راه بیافتد تلاش میکنند با این نوع حرف‌ها از آن ممانعت کنند. میخواهند مبارزه برای برچیدن نظام سرمایه داری را به مقداری از گله و شکایت مهار شده تبدیل کنند. این گفته‌های پاپ که به آن اشاره کرده‌ای در شرایطی برزبان آورده شدند که بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۸ باری دیگر و بشدت سربرآورد، بله در چنین شرایطی ست پاپ در مورد فقر و بدبختیهای کنونی حرفهایی میزند

که مدیای بورژوازی وی را "سوسیالیست" نام میزند! و نیز در همان شرایط و روزهاست که کتاب کاپیتال مارکس به‌عنوان یکی از پرخواننده ترین کتابهای تبدیل شد و خصوصاً جوانان بشدت دنبال بودند. در دل چنین بحرانی دوباره تئوریهایی علمی و عقاید انقلابی مارکس میدان پیدا کردند. گفته‌های پاپ در چنین شرایطی در این میان تنها رولی که خواهد داشت این است که مردم فقیر و استثمارشده بجای مراجعه به ایده‌های مارکس دوباره حول "روشنایی" ترس از دین گرد آیند. من می‌راسم آیا هیچ‌گاه پاپ و یا هیچ‌یک از نمایندگان دیگر هرنوع دینی به نمایندگی از خدا حرفی برزبان آورده است که این چه نوع سیستمی است که در برابر هریک میلیاردی که دست به سیاه و سفید هم نمیزند میلیون‌ها انسان زحمتکش وجود دارند که کار و تولید میکنند؟ در حالیکه خود بسختی میتوانند از یک زندگی فقیر و نان و آبی برای زنده ماندن برخوردار شوند؟ آیا میتوان نماینده‌ای از ادیان را پیدا کرد تا از تقسیم طبقاتی جامعه انتقادی بگیرد و بگوید که این چه نوع سیستمی ست که اقلیتی غرق در ثروت و اکثریتی بسیار بزرگ و وسیع غرق در فقر و بدبختی هستند؟! اگر بحث تنها بر سر گله و شکایت از نوع پاپ است، در صفوف خود بورژوازی و جنبش‌ها و عادات و روش‌ها همیشه بخش‌هایی یا جناحی وجود دارد که معتقد است منفعت سرمایه در این است تا اصلاحاتی به اجرا درآید. برای اینکه طبقه کارگر تحمل استثمار را داشته باشد و ناچار نباشد به انقلاب روی آورد. برای نمونه، سوسیال دمکراتها. اما این از زاویه نقد جامعه طبقاتی و دفاع از استثمارشوندگان نیست، بلکه برعکس معتقد است که بدین شیوه شرایط و منفعت سرمایه قابل دفاع و محفوظ تر است.

آنچه که شما بعنوان جنبه مثبت دین به آن اشاره میکنی، مانند هلال احمر بین المللی و صلیب سرخ و دهها سازمان خیریه دیگر که بوجود آورده شده‌اند. که اینها در شرایط رویارویی و مصائب بزرگ بداد مردم میرسند و کمکهای انساندوستانه ارائه میدهند. اینها در حقیقت پوششی برای پنهان نگه داشتن رل و نقش اصلی دین در جامعه طبقاتی و ستم طبقاتی بوجود آورده شده‌اند. حتی اگر سنگ عدالت و طرفداری از فقرا و ستم‌دیدگان نیز به سینه بزنند. این دیگر به عادت معمولی در میان سنت و روش‌ها و جنبش‌ها و احزاب و دولتها و ... شده است تا ستمگران ماهیت واقعی و ستمگرانه خود را با پوششی انساندوستانه و خیرخواهانه عرضه کنند. هیچ‌کدام از اینها اجازه نمیدهند که مردم ماهیت و واقعیت بسیار زشت و غیرانسانی‌شان را بشناسند و درک کنند. اگر بنا باشد تا مسیحیت را با صلیب سرخ و اسلام و دولتهای اسلامی را با هلال احمر و خمس و زکات ارزیابی شوند. اگر اتحادیه میهنی را با سازمان حفاظت از کودکان و حزب دمکرات را با سازمان خیریه بارزانی و حزب و حاکمیت اردوغان را با شهرداریهایی که نان و مواد سوختی را با نصف قیمت در اختیار مردم قرار میدهند ارزیابی کنیم. همچنین اگر قرار باشد دولتهای ابرقدرت را با و برمنای سازمانهایی مانند سازمان ملل متحد و ..و. شناخته شوند و بر همین مبنا نیز جوانب مثبت و منفی برایشان یافته و تعریف شود، در دنیا دیگر هیچ دین و دولت و حزب و جنبش و حتی مکتب فکری زروگو و ناعادل پیدا نمیشود. از این مهمتر این نوع طرز تفکر ما را بسوی گرداب بی محتوای پست مدرنیته سوق میدهد که از اساس منکر وجود هرگونه مبدا خوب و بد، هیچ روند روبه جلو و یا عقب، میباشد و همچنین مدعی ست که از این بهتر و بیشتر نبوده و نخواهد بود.

واقعا کدام دیدگاه، جنبش، حزب و دولت و ... وجود دارد که خود را عادل و انساندوست معرفی نکند؟ اما ابتدایی ترین درک و آگاهی به معنی درک ماهیت و محتوای هر چیزی در آنسوی پرده ها و روپوش هاست. امریکا و غرب و کشور های ابرقدرت با بمب و باروت کشور های مختلف دیگر را با خاک یکسان کرده و به ویرانی میکشاندند و ساکنین را قتل عام میکنند بعد تحت پوشش و نام سازمان ملل پرچم صلح طلبی و انساندوستی بر میافرازند. گویا میخواهند به داد همان مردمی برسند که خود آنها را کشته و به آوارگی کشانده اند. بورژوازی خود شیره جان کارگر را بنفع تولید سرمایه بیشتر میکشد، خود نیز از طرفی دیگر شکل و سازمانهای کارگری مطیع و دست ساز برای کنترل مبارزات کارگران، اما تحت پوشش دفاع از حقوق کارگران، میسازد. حزب دمکرات کردستان تمامی ثروت سرزمین و

زیرزمین و آسمان کردستان را به یغما میبرد ولی اکثریت مردم را زیر خط فقر نگه میدارد، در حالیکه از طرفی دیگر و از بخش بسیار کوچکی از این ثروت عظیم به یغما برده شده سازمان "خیریه بارزانی" را تشکیل داده است. گویا میخواهد بداد مردمی برسد که خود بانی فقر و تهیدستی شان شده است. اتحادیه میهنی نیمی از ثروت جامعه را دزدیده است و کودکان بسیار بسیاری را ناچار میکند از سنین ۶-۷ سالگی بجای رفتن به کلاس درس و یادگیری و آموزش و بازی در قالب دستفروشی و فروختن سیگار و آدامس و ... برای تامین نیازمندهای روزانه زندگی، بدوند. اما از طرفی دیگر بخش بسیار کوچکی از ثروت به یغما برده از سهمیه این کودکان سازمان حمایت از کودکان را تشکیل داده ، انگار بحال این کودکان درمانده دل میسوزاند. یکی از ویژگیهای جامعه سرمایه داری دورویی و فریب است. حتی این دورویی را به انسانها هم منتقل کرده است. جهت درک واقعیت و حقیقت بایستی از ورای این پوششهای فریبکارانه "جنبه مثبت" ماهیت و واقعیت حقایق را ببینیم و درک کنیم، وگرنه دچار بیراهه رفتن و گمراهی خواهیم شد.

دیکتاتوری پرولتاریا

در مورد اینکه مدعی هستید که بعضی از مفاهیم، مانند "دیکتاتوری پرولتاریا" کهنه شده و باید کنار گذاشته شده و مفاهیم امروزی تری را جایگزین کنیم، اگر منظورت فقط خود مفاهیم باشد همین الان ما دیکتاتوری پرولتاریا را بیشتر **بنام** حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی بیان میکنیم. اما اگر منظورتان ماهیت آن باشد، بنظر من اگر دیکتاتوری پرولتاریا را از کمونیسم حذف کنیم دیگر سوسیالیسم به یک رویا و هدف واهی، و نه هیچ چیز دیگر، تبدیل میشود. چون بدون حکومت کارگری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا نمیتوان سیستم کار مزدی و مالکیت خصوصی لغو شود. بگذارید این را هم اضافه کنم که کلمه دیکتاتوری در طول تاریخ معنایی غیر از آنچه مورد نظر کمونیسم است بخود گرفته است. دیکتاتوری در مفهوم کمونیستی با سرکوب و استبداد یکی نیست. دیکتاتوری یعنی "دیکته کردن Dictation -"، یعنی تحمیل کردن یا "دستورر به اجرا" و اجرای برنامه های طبقه ای در جامعه است. دیکتاتوری ممکن است بشکل دولت صاحب و مالک برده ها یا حاکمیت کلیسا و مسجد باشد و حاکمیت خود را با زور شمشیر اجرا کند، یا دولتهای دوران فدرالیزم و سده های میانه، و یا دولتهای مختلف دوران کنونی بورژوازی باشد. بنا به مفهوم مارکسیستی دولتها طالبان و عربستان سعودی و ایران و سوئد و کانادا و فرانسه، همگی در این نکته مشترکند که دیکتاتوری بورژوازی هستند. یعنی برنامه سیاسی و اقتصادی بورژوازی را دیکته کرده و تحمیل میکنند. دیکتاتوری پرولتاریا نیز که آزادی بی قید و شرط سیاسی و رای و اظهار نظر و آزادی داشتن و نداشتن دین و آزادی وجدان در بالاترین سطح را فراهم میآورد، اما این واقعیت را پنهان نمیکند که دیکتاتوری طبقه کارگر است. بدین معنا برنامه سوسیالیستی طبقه کارگر جهت جلوگیری از استثمار را تحمیل میکند. معلوم است و میدانیم که بورژوازی همیشه در تلاش بوده و هست که دیکتاتوری پرولتاریا را استبداد سیاسی، همنوع دولتهای سرکوبگر کنونی، معرفی کند. این یک دروغ و تحریف بزرگی است. اگر دیکتاتوری بورژوازی پرورس‌ه‌ای مدام و همیشگی و لاتیقطع است، و دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت است، دیکتاتوری برای دفاع از حفظ سیستم استثمارگر سرمایه داری است، در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا همانگونه که لنین میگوید: بالاترین نوع دمکراسی است، چون ۱- دیکتاتوری پرولتاریا حاکمیت اکثریت بر اقلیت است، ۲ – دیکتاتوری پرولتاریا تنها برای دوره ای گذرا، جهت خاتمه دادن به استثمار و تقسیم جامعه به طبقات دارا و ندار است. بعد از این دیگر خود دیکتاتوری پرولتاریا و دولت بعنوان دیکتاتوری طبقه ای علیه طبقه ای دیگر زمینه و ضرورت خود را از دست داده و از بین میرود. در طی این دوران گذار بورژوازی که خلع قدرت شده، تلاش خواهد کرد تا جامعه را بسوی سیستم کار مزدی و مالکیت خصوصی برگردانده و مانع اجرای برنامه سوسیالیستی بشود. در برابر این، طبقه کارگر بعنوان طبقه سازمانیافته و صاحب قدرت جهت بشکست کشاندین مقاومت بورژوازی و اجرای برنامه خاتمه دادن به استثمار و تقسیم

درباره ویژگیهای کمونیسم ...

جامعه به طبقات، دستگاه و قدرت دولتی خود (حکومت کارگری یا جمهوری سوسیالیستی و یا دیکتاتوری پرولتاریا) را بکار میگیرد.

دیکتاتوریت بمعنی دیکته کردن و تحمیل برنامه طبقه حاکم است. این خصلت و ویژگی تمامی دولتها در طول تاریخ بشریت بوده و هست. حال چه دولت صاحب و مالک برده ها بوده باشد، یا دولتهای فئودالها، یا بورژوازی و یا کارگری. در دنیای کنونی کشور سوئد بعنوان برجسته ترین نمونه دولتی دمکراسی بورژوایی شناخته شده است. اما این دولت نیز بمعنای دیکتاتوری ای که اشاره کردم صددرصد دیکتاتوری است و برنامه طبقه بورژوازی را تحمیل میکند بدون اینکه هیچ نوع استبدادی در جامعه سوئد برقرار باشد. اما این دولت تمامی ساکنین را وادار میکند تا به برنامه ای که به قانون و لازم الاجرا تبدیل کرده تن بدهند و از آن پیروی کنند. دیکتاتوری پرولتاریا هم چنین خواهد کرد. تحت حاکمیت این دیکتاتوری وسیعترین آزادی برقرار خواهد شد، آزادی بمعنی آزادی بی قید و شرط سیاسی، بمعنی آزادی بی قید و شرط تشکیل حزب و تشکل سیاسی و توده ای و اعتصاب و تظاهرات، بمعنی آزادی ابراز عقیده و انتقاد از هرچیزی، حتی بمعنی تامین و دسترسی همه به مدیا و امکانات تبلیغی، بمعنی آزادی داشتن و یا نداشتن دین، طوریکه طرفداران یک دین میتوانند با صرف هزینه خود مسجد و کلیسا و پرستشگاههای خود را و شب و روز سرگرم مناسک دینی خود باشند و حتی همانجا نیز وعده های غذایی خود صرف کنند. اما ثروت جامعه نه برای تبلیغ و ترویج ادیان و نه برای تبلیغ هیچ نوع عقیده و باور، حتی کمونیسم هم، صرف نخواهد شد. تحت حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا هیچ خبری از استبداد نخواهد بود، اما در همان حال دولت برنامه طبقه کارگر را پیش برده و تحمیل خواهد کرد و مانع از استثمار خواهد شد.

نقش شخصیت

در رابطه با نقش و جایگاه شخصیت در تاریخ و یا در زندگی احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی، این واقعیتی است که نمیتوان انکار کرد. بالاخره هر سنت و مکتب فکری و هر حزب و جنبش اجتماعی در نام آن شخصیتهایی خود را نشان خواهد داد که در بنیاد نهادن و گسترش آنها نقش و رل اساسی و سرنوشت سازی را ایفا کرده اند. در حقیقت وجود شخصیت برای هرنوع جنبش سیاسی و اجتماعی مسئله ای مهم و خیلی هم مهم است. برای نمونه بگذار نه از جنبش کمونیستی بلکه از جنبش احزاب دیگر شروع کنیم. بحث نازیسم، و هیتلر را بیا د میآورد. بحث جنگ پارتیزانی، چه گوارا را بیاد میآورد. بحث بعث، صدام حسین را جلو چشم ترسیم میکند. نمیتوان بدون جلال طالبانی و نقش فردی وی تصویری واقعی از اتحادیه میهنی داشت و بدست آورد. برای حزب دمکرات هم بارزانی دارای چنین جایگاهی است. بهمان شیوه نیز شخصیت لنن با کمونیسم و انقلاب کارگری در روسیه چنان بهم گره و پیوند خورده است که از هم جدایی ناپذیرند. اینکه احزاب و جنبشها و مکاتب فکری و فلسفی خود را در شخص و یا شخصیتهایی برجسته میکنند نتیجهٔ مکانیزمی واقعی و اجتماعی است. این شخصیتها در بنانهادن متد و مبانی و چهارچوب این مکاتب و سنتها و احزاب نقشی برجسته ایفا کرده اند، بخاطر همین به شخصیت آنها تبدیل شده اند. حتی این مسئله ای نیست که فقط از طرف همظران و پیروان آن سنت و احزاب این شخصیتها برجسته شده باشند، بلکه از منظر و از طرف مخالفین نیز اینگونه به آنها نگاه میکنند. برای نمونه تداعی شدن کمونیسم کارگری با منصور حکمت بیشتر از آنچه ما همفکران و همظران وی اینکار را کرده باشیم مخالفین این جنبش، برای نمونه جلال طالبانی، اینکار را کرده اند. تا همینجا این مسئله هیچ ربطی به ایجاد بت و کاریزما و پیامبران بدون کمبود و اشتهاه و منز ندارد. بلکه چیزی که همیشه از جانب کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت همیشه مورد انتقاد بوده همین درست کردن بت از رهبر بوده است. من این مبانی همه جانبه ای را که منصور حکمت بنیان نهاده است، یا به یک معنی دیگر این ورژن از کمونیسم مارکس، که م. حکمت در عصر امروز

آن را طراحی کرده، "حکمتیسم" نام میبرم که یکی از پایه های ایستادگی علیه درست کردن بت و کاریزما از شخصیت است. اما من آن را حکمتیسم مینام فقط بخاطر اینکه م. حکمت پایه و اساس آن را پایه گذاری کرده است، همین و بس. همانگونه که خیلی اوقات در سطح و میدان پزشکی نیز کسی داروی ویژه مریضی ای را کشف میکند و نام وی را بر آن دارو میگذارند. و یا ممکن است در سطح تکنولوژی و دیگر جوانب علمی نیز چنین مسئله ای روی بدهد.

منصور حکمت و حکمتیسم

خارج از بت سازی و درست کردن کاریزما، اجازه بدهید نظر ویژه خود در مورد منصور حکمت را ارائه دهم. من ایشان را رهبر و متفکری بزرگ میدانم. م. حکمت واقعا در برجسته کردن کمونیسم مارکس و ادامه دادن به این سنت، حتی در گسترش دادن و آپدیت کردن آن به طوری که جوابگوی مسائل دنیا امروز باشد نقشی سرنوشت ساز ایفا کرد. تصور کنید که در دنیای پس از شکست انقلاب اکتبر کمونیسم مارکس در میدانهای فکری، سیاسی، حزبی و سنتهایش زیر آوار گردوخاک انواع کمونیسم و سوسیالیسم بورژوایی، مانند کمونیسم روسی، کمونیسم چینی، کمونیسم آلبانی، کمونیسم اروپایی، کمونیسم آمریکای لاتین، کمونیسم جهان سومی، تروتسکیسم، چپ نو، پوپولیسیم و ... و دهها و صدها مکتب فکری و احزاب و تشکلهای سیاسی و بلوکهای منطقه ای و جهانی و دهها جنبش گوناگون بورژوایی و .. مدفون شده بود. همگیشان بدون حتی نوک سوزنی تعلق و وفاداری، نام مارکس و کمونیسم را باخود یدک میکشیدند. م. حکمت بمیدان آمد و پرچم کمونیسم مارکس را دوباره برافراست و از آن دفاعی جسورانه و قدرتمندی کرد، جواب تمامی کمونیسمهای غیرکارگری را داد، تفاوت و دورویی اینها با کمونیسم مارکس را توضیح داد و روشن کرد. از این نیز بیشتر، با جواب دادن به مسائل امروز دنیا کمونیسم مارکس را به روزتر کرد. این حقیقتا تلاشی عظیم بود. بخاطر همین به عقیده من حکمتیسم، همین کمونیسم و مارکسیسم در دنیای امروز است و سنت و بنیاد فکری و مبانی همه جانبه و کامل است.

مارکسیسم ارتدوکس و حفظ سنتها

در رابطه با آنچه که بعنوان حفظ سنتها مورد اشاره قرار داده ای، ابتدا بنظر میرسد که درکی اشتباهی از کلمه سنت وجود داشته باشد. بزبانی ساده سنت یعنی عرف و عادت. برای نمونه اگر جایی عرف و عادت اسلامی دست بالا را داشته و میداندار باشد گذاشتن ریش و پوشش، عمامه و حجاب و چادر و عبا متداول میشود، چند همسری و کتککاری و توهین به زنان عاد میشود، کتک کودکان و چشم غره رفتن به عادت تبدیل میشود. و در جایی که عادت و سنت کمونیستی در جریان باشد، پوشش مدرن، برابری و احترام به زنان و حقوقشان عادی میشود و اگر کسی دست روی زنان بلند کند با موجی از عکس العمل روبرو میشود، چند همسری به سنتی منفور تبدیل میشود، احترام به کودکان و ممنوعیت هرگونه کتک و آزار و چشم غره رفتنی عادی میشود، برمبنای " اول کودکان " با آنها رفتار میشود... و برهمین منوال در جامعه نیز در تمامی عرصه های اجتماعی و مبارزات و تحزب و ... میتوان به عادات گوناگونی اشاره کرد. سنت کمونیستی نیز مانند تمامی جوانب دیگر کمونیسم، خشک و غیرقابل تغییر نیست، بلکه پاپیای پیشرفت روند تاریخ این نیز رشد و پیشرفت خواهد کرد. برای نمونه، اگر عادت و سنت کمونیستی در رابطه با مسئله تحزب را مورد بحث و اشاره قرار دهیم، این سنت در دوران مارکس و انگلس خیلی ابتدایی و بی تجربه بود، نمونه های زیادی از سادگی آن وجود دارند که در دوران "اتحادیه کمونیستها" و انترناسیونال اول نمایانتر و برجسته تر شدند. در دوران لننن قدمهای بسیاری رو به جلو برداشته است و حزب سیاسی محکمتری برمبنای اتکا به انقلابیون حرفه‌ی بنیان نهاده و روابط و ضوابط محکمتری داشته است. در دنیای امروز نیز ما درکی دگم و بسته در مورد تحزب، یعنی کپی برداری و تقلید دقیق تجربه و سنتهای مارکس و لننن، نداریم بلکه با اتکا بر و استفاده از آن تجارب نگاه و درکی امروزی تری از تحزب کمونیستی داریم. در سنت حزبیت ما ستون فقرات ساختار حزب کادرها هستند، کادرها و رهبران از

بنیادهای سیاسی، فکری و اجتماعی حزب دفاع کرده و پیشروی آن را تضمین میکنند. اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری، که بخش بسیار محدودی از تحزب است، و اگر دقت کرده باشید با اساسنامه احزاب و تشکلهای کمونیستی دوران مارکس و لننن تفاوتهای زیادی دارند.

این مواردی که به آنها اشاره کردم نمونه هایی در رابطه با سنت بودند. اما آنچه که شما در رابطه با حفظ سنتها به آن اشاره کرده ای و آن را بعنوان تاکید بر مارکسیسم ارتدوکس نام برده ای، مسئله دیگری ست. در این رابطه هم بحث کمونیسم کارگری بحث پافشاری یکجانبه بر مارکسیسم ارتدوکس نیست. بلکه با و برمبنای همان جهانیبنی و دیدگاه مارکس و دیدگاههای انتقادی اش از سیستم سرمایه داری، جوابی امروزی به مسائل و موضوعات عصر حاضر داده است. حتی، آن را گسترش و رشد داده و درسهای جدیدی بر گنجینه مارکسیسم افزوده است. برای نمونه، از دیدگاه منظر مانیفست کمونیست "دنیای بهتر" را طرح کرده است. اما بدون شک این بمعنی بفراموشی سپردن جهانیبنی و متد و دیدگاه مارکس نیست، بلکه بمعنی بدست گرفتن اینها برای ارائه جوابی امروزی به مسائل امروزی ست. این نیز بمعنی تقدس مارکس و تئوریهایش نیست، حتی مسئله برسر این نیست که انطوریکه اشاره میکنی و میگویی "چرا بایستی هرچیزی را که مارکس گفته فقط همان درست باشد"، بدون مدرک و تحلیل منطقی و علمی بگوییم هرچیزی را که مارکس و انگلس و لننن و م. حکمت گفته اند درست است و قابل بحث و جدل نیست. این جنبش و سنت ما طی دهها بحث و تحلیل و بررسی روشن نشان داده است و ثابت کرده است که حق با مارکس و ورژن ارتدوکسی مارکسیسم است. نشان داده است که ورژنهای دستکاری شدهٔ مارکسیسم و آنهایی که تئوریهای مارکس را تحریف کرده اند، جنبش های گوناگون بورژوازی بوده و برای پیشبرد اهدافی از نام و اعتبار مارکس و کمونیسم استفاده کرده اند که هیچ ربطی به راهای طبقه کارگر و بشریت نداشته و ندارند. این بحث در تقابل با آنچه بویژه پس از شکست انقلاب و حکومت کارگری در روسیه، دهها و صدها حزب و جنبش و مکاتب و ... بنام مارکس و کمونیسم سربرآوردند و تحت پوشش و توجیه اینکه مارکسیسم را با شرایط امروز و جوامع مختلف تطبیق میدهند مارکسیسم را از محشماای واقعی خود تهی کردند. مارکسیسم را به پرچم جنبش راهایی ملی، به جنبش برای رشد و گسترش اقتصاد و ایجاد صنایع پیشرفته، به جنبش راهایی از امپریالیسم، به پرچم سرمایه داری دولتی و ... و انواع دیگر جنبشها که هیچ ربطی به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای خاتمه دادن به کار مزدی و مالکیت خصوصی و ستم سرمایه ندارند، تبدیل کردند. در نتیجه، در تمامی این تجارب و پس از پیروزی این جنبشها، سرمایه داری با تمام خصلت ستمگرانه و خون آشامی اش سرچای خود ماند. انواع ستمها در جامعه، نابرابری و تبعیض، حتی سرکوب و چپاول ادامه یافت. برمبنای این، جنبش و سنت کمونیسم کارگری با ارائه بحث و تئوریهای مشخص و روشن نشان داد که همانگونه که مارکس گفته است جدا و غیر از جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر متکی و مسلح به افق سوسیالیسم برای سازماندادن انقلاب اجتماعی، هیچ راه دیگری برای رهایی بشریت وجود ندارد. کمونیسم کارگری نشان داده است که چه آنهایی که علنا و صریحا و تحت پرچم رویزیونیسم و چه آنهاییکه با عدم صراحت و و تحت پوشش و نام تطبیق مارکسیسم با دنیای امروز و با جوامع مختلف، مارکسیسم و کمونیسم را به پرچم اهدافی غیر از انقلاب کارگری و سوسیالیسم تبدیل کرده اند، پوچ بوده و هیچ حقانیتی ندارند.

اما علیرغم این نیز، بحث کمونیسم کارگری تنها و صرفا پافشاری یک سویه بر مارکسیسم ارتدوکس نیست. همچنین و بدون تردید این بدان معنا نیست که در مقابل دهها و صدها مسئله دنیای امروز همچنان گفته های ۱۷۰ سال قیل مارکس دوباره تکرار شوند. کمونیسم کارگری این حقیقت را خاطر نشان میکند که برای نمونه مثلا مانیفست همانگونه که مارکس نیز میگوید در خیلی موارد کهنه شده و دیگر جوابگوی مسائل و شرایط امروزین عصر حاضر نیست. مثلا، آن شیوه سوسیالیسمهای غیرکارگری ای که در مانیفست به آنها اشاره شده و مورد نقد قرار گرفته اند دیگر روند تاریخ آنها را پشت سر گذارده است. الان چندین نوع سوسیالیسم و حتی کمونیسم

کمونیت ۲۴۸

غیرکارگری دیگری سربرآورده اند که کمونیسم کارگری آنها را مشخص کرده و از همان منظر مانیفست مورد نقد قرار داده است. نتنها این، بلکه با همان متد و اصول مارکسیسم و در ادامه همین سنت جوابی امروزی به بسیاری از مسائل معاصر داده است. میتوان ادبیات این جنبش را خواند و مورد قضاوت قرار داد. همینجا لازم میبینم که به این مسئله اشاره کنم که برای درک دیدگاهها و ایده های مارکس ضروریست که مستقیما از خواندن نوشته های خود مارکس، و نه کسانی دیگر که در عصر حاضر یا در دوران وی خود را مارکسیست و یا طرفدار و مدافع وی و تئوریهایش معرفی کرده اند. من برای درک متد و روش و مبانی مارکس کتاب اینولوژی آلمانی (حداقل ۸۰-۹۰ صفحه اول پیشگفتار در بارهٔ فونریاخ و تقابل ماتریالیزم و ایده آلیزم) و مانیفست کمونیست را توصیه میکنم. همچنین اگر بخواهی تصویر همه جانبه ای از کمونیسم کارگری داشته باشی پیشنهاد میکنم کتاب مبانی کمونیسم کارگری – سمینار دوم م. حکمت در سال ۲۰۰۰ و همچنین مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی و برنامه یک دنیای بهتر را مطالعه کنید. هیچگاه نیایستی تلاش کرد تا اینها را از زبان کسان دیگری شنید و مورد قضاوت قرار داد.

در رابطه با اشاره ات به دستاوردهای جنبش و تجربیات دیگر، بدون تردید کمونیسم جنبش ضدسرمایه داری طبقه کارگر است اما برای تمامی جنبشها و مبارزات مترقی و آزادیخواهانه و تلاش برای ایجاد کوچکترین اصلاحات نیز ارزش قائل است. هرجنبش سیاسی و یا توده ای که قادر بوده نقشی بنفع آزادی و زنده کردن اراده بشریت استعمار شده یا هر قشر دیگر اجتماعی ایفا کند مورد حمایت کمونیسم بوده و خواهد بود. برای نمونه انقلاب مصر و تونس و جنگ مقاومت شهر کوبانی علیه تروریزم داعش ... حزب ما در کردستان برسر هرنوع مسئله ویژه ای که کوچکترین نفعی برای جامعه و مردم کارگر و ستمدیده داشته باشد، مثلا در مورد مسائلی مانند مقابله علیه تروریزم، دفاع از آزادی سیاسی، مسئله زنان، آماده همکاری و تلاش مشترک با احزاب و جریانات سیاسی دیگر است. نگاهی به تاریخ و ادبیات کمونیسم کارگری و حزب میتواند در این رابطه به روشن شدن این مسایل کمک کند.

مبارزه برای رفرم

کمونیسم کارگری انتقاد عمیقی علیه رفرمیسم دارد، اما در عین حال خود سنتی و جنبشی پیگیر در راه کوچکترین اصلاح اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ست. نقد کمونیسم کارگری علیه رفرمیسم در آنجاست که رفرم به افق و آلترناتیوی در برابر تحول انقلابی نظام سرمایه داری تبدیل شود. ما رفرمیسم را جنبشی بورژوایی برای قالب زدن به جنبش اعتراضی طبقه کارگرمیدانیم. کمونیسم کارگری همزمان با برافراشتن پرچم انقلاب سوسیالیستی هر تلاش و مبارزه ای برای هرنوع اصلاحی را عرصه ای گرم از مبارزات خود میداند. ما اصلاحات میخواهیم اما آن روندی را که دست نیاز بسوی بارگاه بورژوازی برای گرفتن امتیازاتی دراز میکند بشرط و برای آنکه تلاشی جهت تغییر انقلابی این سیستم روی ندهد، افقی بورژوایی برای بکنترول درآوردن مبارزه ضدسرمایه داری طبقه کارگر میدانیم. در حقیقت پافشاری محکم کمونیسم کارگری بر مبارزه برای ایجاد کوچکترین رفرم، یکی از ویژگیهای این جنبش و یکی از تفاوتهای آن با انواع کمونیسم بورژوایی ست. اگر تحت نام کمونیسم کارگری چیز دیگری گفته شده باشد این گفته ها هیچ ربطی به کمونیسم کارگری ندارند.

دمکراسی و آزادی

در مورد دمکراسی، انتقاد ما از دمکراسی بخاطر این نیست که مثلا ما علیه انتخابات و یا آن حقوقی باشیم که در بهترین نمونه سیستم دمکراسی قابل اتخاذ و تحقق هستند، بلکه بحث ما این است که دمکراسی نسبت با آنچه ما شایسته بشریت امروز میدانیم بسیار بسیار کمتر است. ما میگوییم که دمکراسی تحلیل بورژوازی و دیدگاهی بسیار محدود برای آزادی است. کمونیسم کارگری که پافشاری محکمی بر آزادی کامل میکند دیگر نیازمند پیوستن به دیدگاه و جنبشی محدودتر برای آزادی نیست. ما از منظر آزادی همه جانبه دمکراسی را مورد نقد قرار میدهیم. وقتی میگوییم سوسیالیسم نیازی به دمکراتیزه کردن ندارد

منظورمان این است که سوسیالیسم آزادی کامل و همه جانبه ای بوجود خواهد آورد و احتیاجی نیست تا با چیزی کمتر از آزادی (دمکراسی) "تکمیل" شود. بورژوازی چنان نشان میدهد که گویا اینترنتیو کمونیسم برای دمکراسی دیکتاتوری پرولتاریا است، اما این تحریفی بزرگ است. دیکتاتوری پرولتاریا بدیل کمونیسم در مقابل دیکتاتوری بورژوازی ست، آلتنتاتیو کمونیسم برای دمکراسی، آزادی است. بحث ما این است که آن حقوق و آزادیهایی را که دمکراسی به جامعه میدهد خیلی ظاهری و پوچتر از آن است که به مردم حق دخالت در قدرت سیاسی و ایجاد تغییرات در زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شان را بدهد. برای نمونه هرچهارسال یکبار این حق را به مردم میدهد که روزی بیایند و میان دمکراتها و جمهوریخواهان آمریکا یکی را جهت اعمال حاکمیت بر مردم و آن برنامه و پروژه هایی را که مردم را در محرومیت نگاهداشته و میدارد، انتخاب کنند. الان بیست دوره است که این بازی دمکراسی در آمریکا در جریان است، بیست رئیس جمهور تغییر کرد و بیست دولت آمد و رفت، چه چیزی از زندگی مردم تغییر کرده است؟! در کشورهای اروپایی نیز بهمان شیوه است. تحت حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا آزادیهای بسیار بیشتر از آنچه در سایه دمکراسی بورژوازی وجود دارند در تمامی مظاهر و زوایای زندگی ایجاد و برقرار خواهند شد. در زمینه حاکمیت نیز دیکتاتوری پرولتاریا بجای انتخابات هرچهارسال یکبار برای پارلمان، برمینا و اساس سیستم اداره شورایی برای دخالت مدام و مستقیم در هر زمینه و امور دولتی، هم در تعیین قوانین و هم در اجرای آنها، زمینه را برای مردم ایجاد میکند.

منصور حکمت و جنگ افغانستان

در رابطه با این موضوع شما ابراز داشته اید که م. حکمت موضعی خیلی جنگ طلبانه داشت. بنظرم در این رابطه سوء تفاهمی پیش آمده است. چون اولاً، درک این جمله که گفته است "سرنگونی طالبان توسط ارتشی خارجی بخودی خود محکوم نیست. نمیتوان اعلام جنگ هیچکسی، حتی آمریکا و غرب، علیه طالبان را محکوم کرد" بعنوان جنگ طلبی درست نیست. حاکمیت طالبان اقتدار گروهی چاقوکش و خونریز بود که لبه تیزچاقو را حتی بر گردن ابتدایی ترین حقوق بشریت و آزادی مدنی گذاشته بود، هیچ آثاری از مدنیت در آن جامعه را بجای نگذاشته بود. چرا بایستی سرنگونی چنین گروه راهزنی، توسط هرکسی بوده باشد، را محکوم کرد؟! پافشاری م. حکمت بر "بخودی خود" معنی خیلی مهم دارد! این یعنی اگر جنگی مشخصاً و تنها و یا بویژه برای ضربه زدن و سرنگونی طالبان باشد محکوم نیست. دوماً، جمله بالا ناتمام مانده بخاطر اینکه موضع و تحلیل کامل م. حکمت در رابطه با جنگ افغانستان را ابراز نمیدارد، و فقط در رابطه با گوشه ای از آن مسئله است. جهت نشان دادن موضع کامل م. حکمت بایستی به ادامه این جمله توجه کرد. در آخرین بخش بحث م. حکمت در "دنیا پس از ۱۱ سپتامبر" که در مورد جنگ افغانستان است میگوید: اعلام جنگ هیچکس، حتی آمریکا و غرب" علیه طالبان را نمیتوان محکوم کرد. طالبان بایستی برود و آخرسر بایستی با زور و اعمال نظامی برود. دشمنی غرب با طالبان خیلی بهتر از دوستی تاکنونشان است. هیچکس مانع در هم پیچیدن اقتدار ادمکشهایی نیست که خود غرب سرکار آورده است. اما میان جنگ و ترور تفاوت وجود دارد. اعمال و فعالیتهای آمریکا و انگلستان در افغانستان تروریستی ست. بمباران شهرها و محل زندگی مردم افغانستان بایستی شدت محکوم شده و خاتمه یابد". (تاکیدها از من است)

شروط کمونیسم کارگری بودن

در رابطه با اینکه کسی به کمونیسم کارگری

بپیوند گفته ای که نیابستی مخالفت با دین و ناسیونالیسم به یک شرط تبدیل شود. نمیدانم منظورت از کمونیسم کارگری شدن چیست؟ اگر منظورت عضویت در حزب است، حزب ما هیچ فرد خواهان عضویت را مورد امتحان و تحقیقات اینلوژیکی قرار نمیدهد. شرط عضویت این است که این فرد خود را در اهداف حزب شریک بداند و آماده باشد آنطور که در توانایی اش هست و خود ابراز میدارد برای حزب کاری انجام داده و فرم عضویت را پر کند. بدون شک وقتیکه به عضویت حزب درمیاید بایستی حق عضویت ماهانه را نیز بپردازد. دیگر از هیچ فردی سوال نمیشود که موضعش در مقابل دین و ناسیونالیسم و فمیزیم و دمکراسی و ... و یا هرچیز دیگری چیست و نیست. هیچ تحقیقات و تحصی در مورد باورها و عقایدش صورت نمیگیرد. من بعنوان نظر خودم این را مغایر با عضویت در حزب میدانم که کسی هم عضو حزب ما باشد و هم به مسجد رفته و در مناسکها و مراسمها قومپرستی و ناسیونالیسم شرکت نماید. اما این به نظر من یک تناقض در زندگی و اعتقادات این فرد است و او آزاد است که چگونه این را حل کند.

"طایفه گری" و فرقه گرایی

در رابطه با آنچه شما بعنوان طایفه گری ابراز کرده ای؛ در مورد با برجسته کردن اختلافات و تکه تکه شدن به سنت چپها تبدیل شده و این که "کمونیسم کارگری نیز از این بی بهره نمانده" با شما کاملاً موافقم، اما درمورد نمونه هایی که اشاره کرده ای درک متفاوتی داریم. بله درست است که این سنت چپ فرقه ای و غیراجتماعی ست و متأسفانه هنوز کمونیسم کارگری (منظورم آن جنبش و احزابی است که تحت نام کمونیسم کارگری فعالیت میکنند) نتوانسته اند عملاً دست و پای خود را از این سنت رها کنند. بلحاظ تئوریک کمونیسم کارگری بر ایجاد حزب یکپارچه(یک بنی) پافشاری و تاکید میکند، داشتن و وجود نظرات مختلف در حزبی سیاسی را امری عادی و حتی مثبت و غیر از این را ناممکن میدانند. که به پیشبرد و پیشرفت و پخته تر شدن مواضع و دیدگاههای سیاسی، فکری و عملی حزب کمک میکند. بشرطیکه همه دیدگاهها و نظرات درون حزب سیاسی متعلق به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، و نه جنبشهای متفاوت، باشد.

بنظرمن تکه تکه شدنهایی که در صفوف کمونیسم کارگری رخ دادند تا دلت بخواد بیمعنی بود. علیرغم اینکه بنظرم دیگر این روندها از هم فاصله زیادی گرفته اند، اما در اندوران هیچ ضرورت سیاسی و اجتماعی و طبقاتی برای این جداییها نبود. آنچه رویداد نتیجه حضور و دوام آثار چپ غیرکارگری و فرقه ای در این احزاب بود. چپی که م. حکمت بخش زیادی از زندگی سیاسی خود را برای جداکردن خود از آنها صرف کرد. حکمتیستم ننتها طرفدار این دیدگاههای سکتی نیست که شما در نوشته ات بعنوان "حزب میابستی یکپارچه، همرنگ، یکنوع و هماوا باشد" نام برده ای، بلکه وجود و حضور دیدگاهها و نظرات مختلف در حزبی سیاسی را عادی، طبیعی و مایه پیشرفت میدانند. تحزب کمونیستی بخاطر همین از این قانون پیروی میکند که هر سیاست و قراری به رای اکثریت قبول و اتخاذ میگردد، چون وجود نظرات و دیدگاههای متفاوت فرض گرفته میشود. متأسفانه این دیدگاه در کمونیسم کارگری مخصوصاً در ایران موفق نشد. تا روزیکه این عادت و سنت فرقه گرایانه ریشه کن نشود مدام یکپارچگی حزب مورد تهدید واقع میشود.

اما در رابطه با نمونه ای که شما به آن اشاره کرده ای، یعنی "بیرون رفتن جریان کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران و کومله – سازمان کردستان این حزب- " مسئله فرق میکند. در اندوران و اگر هرگونه سختی و مشکلی برای پیداکردنی درک درستی از راهی که کمونیسم کارگری انتخاب کرد وجود داشته بود، الان و دیگر پس از حدود سی سال از آن مسئله سخت نیست. در میان آن بخشی که ماندند و خود را بعنوان کمونیست معرفی کرده و م. حکمت را

سرزنش میکردند که لازم نبود از حزب بیرون برود، و پس از بیرون رفتن این جریان خود به ۵- ۶ بخش تقسیم شد، جریاناتی در صفوف آنها سربرآورد که غیر از باند فالانژ و قومپرست نمیتوان هیچ نام دیگری بر آنها گذاشت. چند گروه و جریان سربرآوردند که کاملاً ضدکمونیست هستند. تصورکنید که جریان عبدالله مهدی نیروی مسلح سازمان آسایش (سازمان امنیت کردستان) را به کنگره کومله برده و با زور اسلحه و گلوله دوستان هم حزبی خود را تحت فشار قرار دادند که نصف کمیته مرکزی شان را به آنها بدهند. از این هم بیشتر، برنامه داشتند تا کشتاروسیعی در صفوف جریان ابراهیم علیزاده راه بباندازند که بطور اتفاقی آشکار و ناکام شد. الان همه اینها خانواده یک جنبش هستند که خودشان آن را "جنبش کردستان" نام نهاده اند و در سایه اقتدار حزب عموزاده "اتحادیه میهنی" و برادر بزرگوارشان طالبانی اینجوری بهم میگردند. اگر جریان کمونیسم کارگری در آن حزب ماندگار شده بود و برای نمونه مثلاً در کنگره چهارم آن پیروزی کمونیسم کارگری اعلام میشد، واقعا این باندها به چه نوع توطئه ای علیه آن متوسل میشدند. واقعا این تصمیم خیلی درست و عاقلانه بود که م. حکمت اتخاذ کرد و آن حزب را با تمامی امکاناتش جاگذاشت. بدین شیوه حداقل از وقوع این فاجعه جلوگیری کرد که دنیا شاهد درگیری مسلحانه و بجان هم افتادن جناحهای مختلف درون آن حزب برسر نام حزب و امکانات و پست و مقام حزبی باشد. جناح ناسیونالیست کرد عملاً نشان داد که برای حل اختلافات درون حزب و یکسره کردن آن دست به اسلحه ببرد. این در منطقه ای که احزاب مسلح آن را تنیده اند، و چندین حزب مسلح ناسیونالیست کرد در آن میداندار بوده وهستند، احتمال اینکه اختلافات سیاسی به سطح جنگ مسلحانه و خونریزی برسد کم نبود. کمونیسم کارگری با دست برداشتن از نام حزب و تمامی امکاناتی که حتی خود در بوجود آوردن آنها نقش اصلی داشتند از وقوع چنین فاجعه ای ممانعت کرد. البته جدا از این، تصمیم کمونیسم کارگری پایه سیاسی و اساسی داشت. اینجا بخاطر اینکه از روند بحثهایمان دور نیافتیم از توضیح بیشتر در این مورد خودداری میکنم.

ضدیت یا تفاوت

در رابطه با اینکه معتقدید کمونیسم کارگری بشیوه ای نادرست و زیاده از حد در ضدیت و مقابله علیه جنبشها و سنن و مکاتب فکری دیگر میکند، لیست ب بلندیالایی از جریانات و جنبشهای فکری و نظرات گوناگون ردیف کرده و میگوید که کمونیسم کارگری ضد و علیه همگیشان است (سوسیالیسم "غیرکارگری"، یوروکمونیسم، مانویسم، انارکوسندیکالیزم، چپ نو، پوپولیزم امریکای لاتین، دمکراسی، تروتسکیزم، ناسیونالیسم، رفرمیسم، مارکسیسم غربی و ...). قبل از هر چیزی بایستی بگویم همه اینهایی که نامی جداگانه بر خود نهاده اند، نشاندهنده این است که اینها خودشان پدیده های متفاوتی اند. یعنی خودشان قبل از اینکه ما چیزی در مورد آنها بگویم، در دنیای واقعی با هم متفاوتند. حال همانگونه که آنها باهم متفاوتند کمونیسم کارگری نیز جنبش و سنتی متفاوت با اینهاست. اما بکاربردن کلمه "ضدیت" برای موضع کمونیسم کارگری در مورد آنها بهیچ وجه درست و مناسب نیست. کمونیسم کارگری از تفاوتهای خود با این جنبش و مکاتب فکری و سنن، نه ضدیت، با آنها سخن میگوید. حتی ممکن است در موارد مشخص حاضر باشد با بعضی از اینها همکاری کند و عملاً در مواردی دست به همکاری و کاری مشترک زنداست. مثلاً در رابطه با جنبش علیه جنگ آمریکا در خلیج و یورش به عراق فعالیتهای مشترک با بعضی از آنها داشته ایم. همچنین هریک از این جریانات هر نوع دستاوردی برای بشریت داشته اند، مثلاً در از بین بردن بیسوادی که شما به آن اشاره کرده ای، تا بیمه بهداشت و درمان، ما این تلاشها و دستاوردها را ارزشمند میدانیم. در این رابطه شما جهت را به خواندن نوشته ای جلب میکنم که در رابطه با مرگ فیدل کاسترو نوشته ام، که بعنوان نمونه ای از ارزش گذاردن ما برای دستاوردهای هرجنبشی

برای بشریت میباشد. از نظر ما بعضی از این جنبشها شاید حتی دارای جوانبی مثبت باشند، برای نمونه جنبش ضدامپریالیسم، خود مبارزه علیه امپریالیسم مثبت است. من برای چه گوارا، بعنوان سمبل سنت ضدامپریالیستی و بویژه ایستادگی در برابر زورگوییهای آمریکا احترام زیادی قائل هستم اما وی را کمونیست نمیدانم. ما که انتقادی همه جانبه تر و عمیقتری از کل امپریالیسم داریم انتقاد و دیدگاه آنها را محدود و راهشان را بسوی پرتگاه میدانیم. اینان از منظر ضدامپریالیستی بنیاد و کشمکشهای گوناگون آن مینگردند. از این منظر اینها مثلاً در جنگ میان جنبشهای اسلامی و امپریالیسم آمریکا، از جبهه اسلام و حتی تروریسم اسلامی حمایت و جانبداری میکنند.

بهرحال بحث ما در مورد سنت و روند و مکاتب فکری (غیر از ناسیونالیسم) بحث تفاوتهای ماست، بحث ما این است که انتقاد اینها از دنیای امروز و کاپیتالیسم را انتقاد کمونیستی طبقه کارگر نمیدانیم، بحث این است که اینان صاحب و دارای راه چاره ای واقعی و آلترناتیوی برای خاتمه دادن به استثمار در جامعه بشری نیستند. بگذار برای مثال به مورد حزب شیوعی عراق بپردازیم. شعار استراتژیک این حزب "مهن آزاد و خلقی خوشبخت" است. اولاً بحث این بکنار که "مهن آزاد" نمیتواند "خوشبختی خلق" را تضمین کند، در دنیا "خلقهای" زیادی هستند که "میهنشان آزاد" است ولی خود از هیچ خوشبختی برخوردار نیستند. اما اصل بحث ما این است که این شعار هیچ ربطی به جنبش کارگری و کمونیستی ای ندارد که برای "ازمیان برداشتن نظام کار مزدی و مالکیت خصوص" فعالیت میکند.

از منظر کمونیسم کارگری اینها جنبشهای غیرکارگری ای هستند که نام کمونیسم و مارکسیسم را بر خود نهاده اند. برای نمونه، جنبش ضدامپریالیستی، جنبش راهبیبخش ملی، جنبش دمکراسی، جنبش توسعه اقتصاد سرمایه داری، جنبش خاتمه دادن به وابستگی و ... علیرغم اینکه نام کمونیسم و سوسیالیسم بر خود گذاشته اند اما بخشی از جنبش از بین بردن سرمایه داری و بنیان نهادن سوسیالیسم نیستند.

از منظر کمونیسم کارگری، دنیا صحنه و میدان تقابل مکاتب و دیدگاههای فکری برسر ایدال هایشان نیست، برای نمونه دمکراسی یا سوسیالیسم و یا آزادی و یا ... بلکه میدان تقابل جنبشهای اجتماعی است. هیچ طرف و جنبشی بر مبنای آنکه خود در مورد خود چه میگوید و چه اسمی بر خود نهاده است ارزیابی نمیشود. در عالم واقعی سرکوبگرترین دولتها و احزاب سیاسی خود را دمکرات معرفی میکنند، جنبشها و جریانات بورژوازی و مرتجع خود را سوسیالیست و آزادیخواه معرفی میکنند. اما بایستی اینها را بر مبنای پراتیک و نقش واقعی شان در جامعه بررسی و ارزیابی کرد. انتقاد ما از سوسیالیسمهای غیرکارگری این است که آنها تحت نام سوسیالیسم برای اهدافی دیگر فعالیت میکنند، آنچه بعنوان سوسیالیسم از آن نام برده اند لغو کارمزدی و مالکیت خصوصی نیست، بلکه اهدافی بورژوازی مانند خاتمه دادن به وابستگی، رشد صنعت و اقتصاد ملی، رهایی میهن، برقراری دولت بورژوازی خودی و ملی و .. است.

فوریه ۲۰۱۹

کمونیست را بخوانید
کمونیست را بدست
کارگران و فعالین
کارگری برسائید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

این ویروس چه حد و مرزی خواهد داشت و حتی تا چه حد امکان بازگشت دوباره آن وجود دارد. هر یک از دولت ها، تا بحال راه و شیوه خود، با آزمون و خطا، را دنبال کرده اند. آنچه که مسلم است این است که این ویروس در این مدت نسبتاً کوتاه، همچون طوفانی پرده ریاکاری نظم موجود را با خود پاره کرد و تمامی تناقضات موجود را، عریان در مقابل جامعه بشری قرار داد. اینبار نه زمین لرزه، نه آتش سوزی جنگل‌ها، نه سیل و خشک سالی، و نه هیچ فاجعه ای "طبیعی" و یا "حمله موجودات فضایی" در یک کشور یا جغرافیا، بلکه ویروسی که از پیش انتظار آن میرفت، یکباره در بازار بورس و اقتصاد سراسر جهان میلیاردها دلار را از بین برده و اقتصاد نظام را به پرتگاه سقوط و ورشکستگی رسانده و کل جوامع را به قرنطینه شدن کشانده است.

شکی نیست که در فراز بهت زدگی از این شرایط، چند ماهی است که کل جمعیت دنیا به گونه ای یکسان و سراسری، پوشالی بودن "ارزش های رایج" و عدم کارایی دمکراسی های موجود و دولت از نوع سلطنتی یا جمهوری و پارلمانی، تمامی دستگاه های عریض و طویل مذهبی و تولید خرافه، و همه و همه را مشاهده کرده است. همه می دانند که دولت ها سعی دارند که وضعیت کار و بازگرداندن چرخ اقتصاد را هرچه زودتر برآه اندازند و بی اعتماد به ادعاهای دولت ها مبنی بر "تخفیف بحران" و "کاهش خطر" هستند. همه جا مردم از دولت ها انتظار دارند که سوت پایانی به پنهان کاری و مطلع کردن جامعه از امکان بروز این نوع پاندمی ها از همان آغاز اولین شواهد آن باشند. همه جا انتظار دارند که دولت ها مسئولیت تمامی هزینه های ناشی از این بحران را بعهده گرفته و به بازسازی و ترمیم تمامی امکانات از میان برداشته شده و کاهش یافته برای تضمین امنیت و بهداشت و سلامتی شهروندان را به اجرا درآورد. امروز تمامی اراجیف رایج در مورد تعرض ها و ضرورت سپردن آن به بازار آزاد و مدعیان آن همگی از صحنه خارج شده اند.

امروز دیگر سخنی از تورم و بالانس کردن های دخل و خرج ها در میان نیست. میلیاردها دلار سرمایه نابود شده و به همان اندازه قروض دولت ها افزایش یافته است. امروز هیچ دولتی حاضر نیست در مورد باز پس دادن این قروض حرفی بزند. در این شرایط، هرگونه اعلام تعرض آتی به مردم مسلماً با اعتراض عمومی روبرو خواهد شد.

اعتراضاتی که می تواند حداقل بورژوازی در غرب را مجبور به عقب نشینی های وسیعی کند. چاپ پول و دامن زدن به تورم و کاهش سطح زندگی مردم، در این شرایط غیر ممکن است. شکی نیست که نیروهای اجتماعی و طبقاتی، از اولترا راست ها تا چپ جامعه، انتظارات خود را همه جا اعلام خواهند کرد. اینکه نتیجه این تقابل ها چه می شود، از پیش معلوم نیست تا همین جا، در بسیاری از کشورها، مردم با برپایی انواع و اقسام جمعیت ها و مراکز امداد رسانی اعلام داشت که نه دولت ها، بلکه خود بایستی آستین ها بالا زده تا با ارائه کمک و همیاری، در مقابل این ویروس سدی ببندند.

تنها یک چیز مسلم است و آن اینکه افسار گسیختگی سرمایه در تعرض به زندگی و رفاه مردم ممکن نیست و رابطه بین مردم و هیئت های حاکمه قابل مقایسه با سابق نیست.

۲۶ آوریل ۲۰۲۰

رقابت میان سرمایه های امپریالیستی، به همین ترتیب، توسط دولت های سرمایه داری قابل کنترل نیست. رقابتهایی که نه الزماً در شکل ناب اقتصادی و مالی آن که در اشکال سیاسی و نظامی پیش رفته و میروند. رقابتهایی که چه در قالب جنگهای جهانی و چه جنگهای منطقه ای و نیابتی، خود را نشان داده و میدهند.

این رقابت علیرغم شرایطی که جامعه بشری را با مخاطره مواجه ساخته، همچنان در جریان بوده و هست. اعزام نیروها و ناوهای نظامی آمریکا به سواحل مالزی، در مقابله با ادعاهای مالکیت چین و حضور ناوگان هایش در آبهای دریا و اقیانوس منطقه، همچنان در جریان است؛ رقابت های روسیه و عربستان در مورد میزان تولید نفت و سعی در کاهش رقابتی و حاشیه ای کردن تولید نفت در آمریکا، همچنان ادامه دارد؛ هنوز رقابت در مورد میزان و امکان گسترش نفوذ و سرمایه گذاری های چین در اروپا با همان شکل سابق در جریان است و بریتانیا و اتحادیه اروپا کماکان مشغول مذاکره در مورد برگزیت و میزان و شکل تجارت میان خود، بوده و هستند.

به همین ترتیب این نه سیاست های ارتجاعی و ناسیونالیستی هر کدام، منجمله "آمریکا اول" ترامپ است که باعث رقابت شده، بلکه بر عکس این سیاست ها خود ناشی از رقابت های موجود میان سرمایه های امپریالیستی است. رقابتهایی که دستیابی به واکسن کرونا را دانما مختل میکند. رقابتی که توسط شرکت های داروسازی مرتباً تعقیب می شود. آنها حتی برای حفظ سهم آتی خود، همگی بر این تاکید دارند که هیچ درمان دیگری، مگر آنچه با کسب جواز توسط یکی از این شرکت ها تولید شود، ممکن نیست! این بخشی از داده های برسمیت شناخته شده سرمایه و قانون بازار است.

در دهم فروردین، روزنامه واشنگتن پست در مقاله ای تحت عنوان "رقابت کرونایی چین و آمریکا برنده ای ندارد!" از "جولیان گریترز" (از مرکز ودرهد- دانشگاه هاروارد) نقل قول کرده بود که "در دوره هستیم که انگیزه های قدرتمند ناسیونالیسم در سطح جهانی پر از تنش، و ناتوان از انکار گلوبالیزاسیون خودنمایی میکنند. رهبران ناسیونالیست در ایالات متحده و چین قصد دارند چنین وانمود کنند که هر یک بی نیاز از دیگری است. در صورتیکه هر استراتژی موثری باید بر واقعیت نیاز به همکاری بین المللی برای حل بحران های فرا کشوری متکی باشد." این همان اساسی است که در قطعنامه اخیر سازمان ملل نیز بیان شده است. قطعنامه ای که حتی لازم الاجرا نیست. این قطعنامه نیز نه ناشی از خیرخواهی این سازمان، بلکه ناشی از فشاری است که از پایین اعمال می شود، فشاری که جامعه بشری به کل این نهادها آورده است تا کل این نظام را وادار به عقب نشینی کند و وادار کند هرگونه درمانی را از حیطة بازار آزاد خارج کرده و رایگان در اختیار همگان قرار دهد. فشاری که در دوره شیوع ویروس ساز تا این حد نبود. هنوز هم هزاران داروی مقابله با بیماری واگیردار و قابل علاجی وجود دارند که میلیون ها میلیون انسان در کره زمین قادر به خرید و تهیه آن نیستند. داروهای مقابله با اچ آی وی مورد نیاز جامعه جهانی است، اما چون امتیاز تولید آن در انحصار شرکت های داروسازی ویژه ای است، دولت آفریقای جنوبی را بابت ساخت ارزان همین دارو به دادگاه بردند و مجبور کردند که از تولید و ارائه این دارو به بیماران خودداری کند. قانون بازار حکم میکند که واکسن کرونا نیز همین سرنوشت را داشته باشد. اما قدرت کشنده این ویروس، نیاز بورژوازی جهانی و دولتهای آن به مقابله با این ویروس برای نجات نیروی کار و بالاخره فشار اعتراض پائین به بی لیاقتی، بی مسئولیتی بورژوازی و کاپیتالیسم در حفاظت از جان میلیونها نفر در سراسر جهان، سازمان ملل و قدرتهای جهانی را وادار به پیدا کردن راه حل نوع دیگری کرده است. "همکاری و همیاری دولتها" جواب نیاز امروز سرمایه برای ادامه حیات و بازسازی خود است. جوابی که از نظر سیاسی نه ملی گرایی و ناسیونالیسم که با نشان دادن مسئولیت جهانی بورژوازی در قبال این فاجعه، همسرنوشتی جامعه بشری را در مقابل وضعیت موجود برجسته و تقویت میکند.

نیاز سرمایه در اروپا، برای رقابت و عرض اندام در مقیاس جهانی، منجر به تشکیل "بازار مشترک" و فراکشوری در اروپا شد. سیاستی که بر اساس آن با هزینه های گوناگون کشوری و پروسه تعویض پول و غیره در این جغرافیا پایان داده شد و نهایتاً به سازمان اتحاد اروپا و بانک اروپا انجامید. "اتحادیه اروپا" و "بانک اروپا" و تمام توافقات و تعهدات اقتصادی کشورهای عضو آن، محصول نیاز سرمایه در اروپا برای بالابردن قدرت رقابت وی در مقیاس جهانی است. امروز شاهد همین نیاز و سیاست از طرف چین هستیم. بورژوازی چین امروز تلاش میکند با اتکا به حضور در عرضه و تولید در سطح جهانی، با متصل کردن بازارهای "جاده ابریشمی" قدرت رقابت خود در بازار جهانی را بالا برده و موقعیت خود در قبال رقبا، بویژه آمریکا، تقویت کند.

گسترش سرمایه های امپریالیستی و نفوذ آنان، گلوبالیزاسیون، سازمان های متناسب با خود را بوجود آورده است. سازمانهایی که جای پای هر یک از این قطب های جهانی را بر خود دارد. رد پای که بر اساس قدرت و نفوذ هر یک از قطب ها، بازتاب خود را در روابط بین المللی دارد.



کرونا، بحران سرمایه جهانی و تقابلهای آتی

امان کفا

در حالی دنیا همچنان دستخوش "بحران کرونا" است، بسیاری از سیاستمداران و روسای دولت ها، اذعان کرده‌اند که در این اوضاع، دستیابی به یک درمان همه جانبه در مقابل پاندمی کرونا بدون "همکاری عمومی" دولتها و "مجامع بین المللی" ممکن نیست. دوره رقابت دولتها و انزوا گری و ... به پایان رسیده و همه باید دست در دست هم داده، و به تقابل کرونا، و چنین پاندمی هایی بشتابند. "روبرتو ازودو" و "تدروس ادهانوم"، روسای سازمان تجارت جهانی و سازمان بهداشت جهانی، هفته گذشته در یک بیانیه مشترک بر اهمیت رد و بدل کردن اطلاعات در رابطه با این ویروس تاکید کردند. ۴ روز بعد، بیانیه مشترک دیگری، که علاوه بر این دو سازمان، امضا امضای "کو دونگ یو"، رئیس سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد را هم داشت. در این بیانیه مشترک امضا کنندگان اعلام کردند که "حیات زنجیره تجارت و تبادل مواد غذایی در جهان اهمیت بالایی دارد و باید این تبادل و تجارت برقرار بماند" تا بتوان از خطر قحطی جهانی جلوگیری کرد.

در حالیکه بر تعداد شمار قربانیان کرونا همچنان افزوده می شود، اینبار در قطعنامه اخیر سازمان ملل اعلام شد که تمامی امکانات جهت مقابله با کرونا، باید در اختیار همه دولت ها قرار گیرد و "همکاری و همیاری" تنها راه موجود در مقابل همه است. در این بیانیه ها از همه دولت ها و سازمان های دخیل خواسته شده که در این اوضاع، تمامی نزاع ها به کنار گذاشته شود، و در یک کلام، گلوبالیزاسیون و رقابت های جهانی موجود، جای خود را به "همکاری" دهد! این بیانیه ها، در دنیای امروز، در نظام سرمایه داری، در بهترین حالت همان جایگاه و استفاده ابزاری را دارد که بیانیه "حقوق بشر" سازمان ملل در دوره جنگ سرد و تقابلهای آندوره داشته و دارد. بیانیه ای که در سال ۱۹۴۸، تدوین گشت و قرار بود حقوق بشر متکی به سیستم کاپیتالیستی و دمکراسی را همچون الگویی در مقابل حقوق مدنی و سیستم "سوسیالیستی" حاکم در شوروی تعیین کند. کل جایگاه این بیانیه، برخلاف ادعاهای "بشر دوستانه" بورژوازی غرب، در حقیقت یک وجه و بازتابی از همان شرایطی بود که ارائه طرح مارشال را لازم کرده بود. طرحی که طی آن، آمریکا با وارد کردن سرمایه و اعتبار به یاری و نجات دولت های ورشکسته شده اروپا آمد تا آنها را قادر به پاسخگویی به خواسته های مردمی کند که بعد از تحمل یک جنگ جهانی، حاضر نبودند به همان اوضاع وخیم اقتصادی قیل از جنگ رضایت دهند. امروز اما شرایط دیگری برقرار است. گلوبالیزاسیون نحوه کارکرد نظام سرمایه داری جهانی است و کل تقسیم کار جهانی سرمایه و روابط بین دولت ها را تعیین می کند. آنچه که دولت ها و سازمان های جهانی را به اهمیت تاکید بر "همکاری جهانی" و تسریع حل بحران کرونا و نتایج سیاسی-اقتصادی آن، رسانده است، نه ارزش گذاری به بشریت و نیازهای انسانی، بلکه پاسخی برای نجات نظام کارمزدی و مشخصاً نیروی کاری است که با شرایط و تأثیرات مخرب بحران کرونا دست و پنجه نرم میکند. بحرانی که بر بطن آینده ای نامعلوم، می تواند زمینه ساز تشدید بحران ها و تنش ها و حاد تر شدن مبارزه طبقاتی باشد. این واقعیتی است که دولت ها و بورژوازی جهانی را ناچار کرده تا به سرعت پاسخی در مقابل بحران کرونا ارائه دهند. پاسخی که قرار است تلاش بورژوازی در نجات کاپیتالیسم از طریق "نجات" نیروی تولید کننده سود، کارگر، را زیر پوشش دول نماینده منافع همگانی، مخفی کند.

کار در این تصویر سازی جعلی، که گویا دولت های فعلی نه ماشین سرکوب طبقاتی، که نماینده و بیانگر اراده مردم اند، به جایی رسیده است که

تحریم اقتصادی ایران و

"شتر سواری دولا دولا" حزب حمید

تقوایی



خالد حاج محمدی

شیوع ویروس کرونا و وضع وخیم مردم ایران، بار دیگر مسئله تحریمهای اقتصادی آمریکا علیه ایران و جایگاه نفس تحریم اقتصادی یک مملکت و عوارض زیانبار آن بر زندگی مردم را زنده کرده است. در این زمینه تا کنون از جانب برخی از دولت‌ها، از آمریکا درخواست شده، با توجه به شیوع کرونا به تحریم اقتصادی ایران پایان دهد.

در این میان علاوه بر جمهوری اسلامی جریانات و گروه‌های مختلف به حرف آمده اند و هر کدام از زاویه منافع جنبشهای سیاسی متعلق به خود، له و علیه تحریم سخن گفته اند. جمهوری اسلامی و بورژوازی حاکم بر ایران و مدافعان نظام که طبیعتاً مخالف تحریم اقتصادی حکومتشان هستند، مثل همیشه تلاش میکنند بار تحریم اقتصادی را بر دوش طبقه کارگر و مردم محروم بیندازند. تلاش میکنند بی حقوقی، فقر و گرانی، عدم تلاش برای تامین امکانات اولیه جهت مقابله با کرونا و نجات جان انسانها و در یک کلام بی مسئولیتی حاکمیت در قبال زندگی اکثریت مردم را با این استدلال که "تحریم هستیم" توجیه کنند.

دسته دوم جریانات راست و چپ بورژوازی، ناسیونالیستی، قومی و... در اپوزیسیون هستند که خواهان ادامه تحریمهای اقتصادی ایرانند. این دسته مخالفت خود با جمهوری اسلامی و جنایتکاری آن را توجیهی برای دفاعشان از تحریم اقتصادی ایران میدانند. در میان این دسته صفی رنگین کمان از فرسگردی ها و طرفداران سلطنت تا انواع جریانات و گروههای ناسیونالیستی، قومی و... تا مجاهدین در اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار دارند. در میان این صف "حزب کمونیست کارگری" نیز قرار دارد که با توجیهات "عامه پسند" و "اینکه البته مخالف تحریم هستیم و اما با هزار اما و اگر و ... رسماً چیزی جز دفاع از تحریم اقتصادی ایران را بیان نمیکند.

در مقابل همه اینها کمونیستها و همه کسانی قرار دارند که تحریم اقتصادی ایران را بدلیل تاثیرات مخرب آن بر زندگی مردم محکوم میکنند. این دسته تحریم اقتصادی را به عنوان سلاح کشتار مردم محروم، به عنوان ابزار قطع نان و شیر و داروی دهها میلیون انسان نه تنها محکوم که تحت هیچ شرایطی قبول نمیکند. این طیف از اپوزیسیون ضمن مقابله با توجیهات حاکمیت، ضمن افشا و مقابله با تبلیغات جمهوری اسلامی در توجیه فقر و بی حقوقی مردم به بهانه تحریم، خواهان قطع فوری تحریمهای اقتصادی هستند.

در این نوشته بطور مشخص به مباحثات اخیر "حزب کمونیست کارگری ایران" و دفاع شرمگینانه آنها از تحریم اقتصادی در لفافه "برخورد زنده به شرایط و کلیشه نساختن از مخالفت با تحریم اقتصادی و ..."، خواهیم پرداخت.

در این حزب تعدادی از اعضا رهبری آن از جمله اصغر کریمی، حمید تقوایی و کاظم نیکخواه هر یک به مناسبتی و به شکلی در مورد تحریم اقتصادی و سیاست و جهت حزبشان پرداخته و رسماً و عملاً از تحریم اقتصادی دفاع کرده اند. اصغر کریمی به نام دفاع از موضع حزب خود، تلاش ناموفق و ناموجهی کرده است که با استناد به خاطرات نه چندان دقیق خود، موضع راست حزب را به منصور حکمت نسبت داده و او را هم شریک آن کند.

اصغر کریمی طی نوشته ای زیر عنوان "حزب کمونیست کارگری و تحریم اقتصادی" اشاره میکند که:

"تا جایی که به منصور حکمت مربوط میشود نکاتی که در جلسه هیئت اجرایی حزب در اوایل دهه نود گفت نشان میدهد

که او چقدر به این مساله سیاسی برخورد میکرد و از آن یک اصل خدشه ناپذیر نساخت. تیصره هایی که او روی بحث من گذاشت بسیار واضح و غیر قابل تفسیر است. مواردی را بعنوان مثال بر شمرده که در وضعیت های معین و خاصی نمیتوان مخالف تحریم اقتصادی بود."

او در ادامه در مورد سیاست حزبشان مینویسد:

تحریم اقتصادی در شرایط کنونی را (البته نه در مورد تحریم تجهیزات نظامی و تحریم سپاه پاسداران و امثالهم) به زیان مردم میدانیم و محکوم میکنیم اما در عین حال بر این نکته هم واقفیم که تحریم اقتصادی ممکن است در شرایطی پروسه سرنگونی انقلابی رژیم بقدرت مردم را تسریع کند و مورد استفاده مردم قرار بگیرد. (تاکیدات از من است)

اجازه بدهید ابتدا تکلیفمان را با نامربوطی "خاطرات" اصغر کریمی در رابطه با موضع "منعطف" منصور حکمت از زبان خود حکمت و حزبی که او در راسش بود را روشن کنیم، بعد به سیاست مورد دفاع اصغر کریمی و حزبش و چرایی آن بخواهیم گشت.

منصور حکمت در دوره حیات خود و در مقاطع مختلف از بحث تحریم اقتصادی ایران تا تحریم اقتصادی عراق و در مباحثات مربوط به بحران خاورمیانه، سپاه روی سفید و بدون هیچ انعطاف و اما و اگر هر نوع تحریم اقتصادی را محکوم کرده است. "خاطرات" اصغر کریمی و تلاش برای گره زدن سیاست حزبش به منصور حکمت با اتکا به این خاطرات نه تنها نادقیق و غیر واقعی نامسئولانه، که بعلاوه تلاشی اپورتونیستی برای توجیه سیاست به غایت راست و ارتجاعی حزب مطبوعش با استفاده از اعتبار و توریته منصور حکمت در جنبش کمونیستی است. تلاشی که باید در مقابل آن ایستاد و آنرا خنثی کرد.

منصور حکمت در مصاحبه ای با نشریه کمونیست در اکتبر ۱۹۹۰-مهر ماه ۱۳۶۹ تحت عنوان، "در باره بحران خاورمیانه"، در مورد تحریم اقتصادی عراق توسط آمریکا و هم پیمانان او مینویسد:

"...گرو گرفتن غذا و داروی میلیونها انسان هم، که تازه طبق قطعنامه سازمان ملل مجاز نیست، اقدامی کاملاً ضد انسانی است. بهرحال اگر نفس امتناع از تجارت با عراق را جزو حقوق کشورهای دیگر بدانیم، گردنه بگیری نظامی تحت عنوان اجرای عملی این سیاست قطعاً محکوم است و باید متوقف بشود.

منصور حکمت در آوریل ۱۹۹۸-فروردین ۱۳۷۷ در نوشته دیگری زیر عنوان "دو ابرقدرت" باز در مورد تحریم اقتصادی عراق مینویسد:

"جهان به کلینتون ها و آلبرایت ها و خیل ژورنالیستهای جیره خوار هیات حاکمه آمریکا فهماند که دیگر کوبیدن مردم محروم عراق را تحمل نمیکند. نه فقط این، بلکه خواهان پایان یافتن کابوس هفت ساله مردم تحت محاصره اقتصادی است. به قول شرکت کننده ای در یک تظاهرات ضد آمریکائی، محاصره اقتصادی خود مهلک ترین سلاح انهدام و کشتار جمعی است. سلاحی که هفت سال است هر روز به کودکان عراقی شلیک میشود و تا همینجا میلیونها قربانی داشته است."

"محاصره اقتصادی عراق باید فوراً لغو

شود. تهدید نظامی آمریکا باید برای همیشه از بالای سر مردم منطقه برداشته شود. صرفنظر از مشقات غیر قابل توصیف اقتصادی ای که این شرایط بر مردم عراق تحمیل میکند، توحش غرب به بقای رژیم ارتجاعی عراق خدمت میکند. تا آنجا که به مبارزه برای رهائی و آزادی مردم عراق مربوط میشود، کلینتون و صدام حسین به یک اردو تعلق دارند. (همه تاکیدها از من است)

حکمت در بحث دیگری زیر عنوان "تحریم تجاری ایران" به تاریخ تیر ۱۳۷۴، ژوئن ۱۹۹۵ در مورد تحریم اقتصادی ایران مینویسد:

"این سیاست آمریکا مستقل از تاثیراتش بر ثبات و بی ثباتی رژیم اسلامی، باید بعنوان یک اقدام زیانبار برای مردم ایران بدون هیچ ابهامی محکوم شود. وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی مردم نتیجه محتوم این سیاست خواهد بود. برخلاف ادعاهای رایج، تحریم تجاری از جانب آمریکا حتی اگر اروپا و ژاپن و سایر قطبهای اقتصادی از آن تبعیت نکنند، نتگناهای واقعی برای اقتصاد ایران ایجاد میکند که قربانیان فوری آن نه رژیم اسلامی، بلکه توده وسیع مردم کارگر و کم درآمد در ایران خواهند بود. این تصور که اعمال فشار بر مردم و به استیصال کشیدن آنها گامی در جهت سرنگونی رژیم اسلامی است، تصویری بیمارگونه و ضد اجتماعی است که فقط در چهارچوب تفکر فرقه ای جریانات حاشیبه جامعه نظیر مجاهدین می گنجد." (تاکیدات از من است)

اولاً و با استناد به اظهار نظرهای منصور حکمت هیچیک از "اما و اگرهای" اصغر کریمی و حزبش در مورد محکوم کردن تحریم اقتصادی ایران (در مورد تحریم عراق هم به همین صورت)، مستقل از تاثیراتش بر ثبات و بی ثباتی جمهوری اسلامی، موجود نیست. منصور حکمت بسیار روشن و غیر قابل تفسیر نظر و سیاست خود را بیان کرده است. وی هیچ مخالفتی با کمپین علیه تحریم که در دوره تحریم عراق در جریان بود، نداشته است و اتفاقاً از اعتراض جهانیان علیه تحریم اقتصادی عراق دفاع میکند. در دیدگاه حکمت بی ثباتی احتمالی ناشی از تحریم اقتصادی حاکمیت به هیچ عنوان توجیهی برای دفاع از این سیاست ضد انسانی و ارتجاعی نیست. در دیدگاه حکمت تحریم اقتصادی مهلک ترین سلاح انهدام و کشتار جمعی است و کسانی که تصور میکنند از این کانال پروسه سرنگونی (آنهم نوع انقلابی آنرا) را جلو می اندازند (چیزی که اصغر کریمی و حزبش میگویند)، تصویری بیمار گونه و ضد اجتماعی از مکانیزم جامعه و اعتراض اجتماعی دارند. برخلاف "خاطرات" اصغر کریمی در مباحثات حکمت هیچ انعطافی زیر لوای ضدیت با حاکمیت و "تاثیرات مثبت تحریم بر بی ثباتی حاکمیت" موجود نیست و برعکس با نقد روشن این سیاست ارتجاعی جای هر نوع سوء برداشتی را برای کسی که بخواهد نظر او را بداند، گذاشته است.

یکی از مولفه هایی که حکمت اتفاقاً بر آن تاکید دارد تحریم اقتصادی از طرف آمریکا یا ناتو یا ...، علاوه بر نابودی زندگی میلیونها انسان در هر کشوری است، بعلاوه قلدری و یکه تازی قدرتهای ارتجاعی جهانی را تحت لوای "مقابله با حکومتهای دیکتاتور" و ... تثبیت میکند و از این زاویه هم از آن بعنوان جنگ اقتصادی علیه مردم، هم رده میلیتاریسم و جنگ نظامی قرار داده و در مقابل آن می ایستد. یکه تازی ای که ظاهراً امروز مورد تأیید اصغر کریمی و حزب مطبوعش است.

دوما زمانی که بحثهای مختلف حکمت و اظهار نظرهای کتبی و شفاهی او قابل دسترس است، پناه بردن اصغر کریمی به "حافظه" و ارجاع مخاطبان خود به آن بعنوان "فاکت" در مورد سیاست حکمت، استیصال رهبری این حزب در سوء استفاده از اعتبار منصور حکمت برای توجیه سیاست راست خود را به نمایش میگذارد. ظاهر ا کفگیر به ته دیگ خورده که اصغر کریمی ناچار میشود به "خاطره" تراشی و تولید "فاکت" های اینچینی روی بیاورد.

سوما، احتیاجی نیست اصغر کریمی برای بیان سیاست راست خود و توجیه و عرضه آن به بازار

سیاست، به شکلی ناپسند و غیر مستدل، به میل خود و بر اساس نیاز روز، لباس حکمت را بر تنش کند. گفته های حکمت، لنین، مارکس و هر کس دیگری "آیه های آسمانی" نیستند. سنگین تر و با وقار تر و اصولی تر بود، اصغر کریمی و حزبش مستقل از حکمت، روی پای خود سیاست خود را بیان و از آن دفاع میکردند. نقد حکمت و مارکس و لنین و هر رهبر مارکسیستی نه جرم است و نه کفر. حرف خودتان را به اسم خود بزنید و از آن دفاع کنید. من فکر میکنم این روش حتی به حال خودتان و احترامی که اگر به حکمت دارید، ریفقانه تر و سنگین تر و باوقار تر است. جای تردید جدی است که رهبران این جریان به این حقایق و به گفته و نوشته و تاکیدات چندین باره حکمت بر سر زیانباری تحریم اقتصادی ناآگاه و نامطمع باشند. اینها را میدانند و در دورانی خودشان به هر دلیل و شاید هم اپورتونیستی به آنها رای داده اند. اما امروز و زمانی که خط خود را پیش میبرند، توان و جسارت نقد سیاستهای حکمت را ندارند و زیر جلکی مواضع راست خودشان را به حکمت نسبت میدهند، چرا که این تنها ابزار حفظ آبروی برباد رفته شان است. میدانند این حزب و رهبری اش در چشم کمونیستها در ایران نه تنها سرسوزنی با کمونیسم مارکس، انگلس، لنین و حکمت مربوط نیستند که برعکس در مقابل این کمونیسم ایستاده اند. اویزان شدن به حکمت تا هر زمان احتیاج باشد، راه ابراز زنده بودن و مربوط بودن و چپ بودن و راه فریب ساده دلهای صفوف خود است.

تحریم بد و تحریم خوب

دم خروس حزب شیوعی عراق از زیر عبای حزب حمید تقوایی

تا اینجای مسئله روشن شد که ادعاهای اصغر کریمی و تلاش برای وصله پینه کردن سیاست خود و چسباندن به منصور حکمت نه تنها ناموفق و حاوی هیچ حقیقتی نیست که بعلاوه عملی زشت و ناپسند است.

اما اجازه بدهید نگاهی به "انعطاف" و اما و اگرهای این جریان، و استدلالات و تقسیم بندی های هیئت حاکمه ایران یا سرمایه در ایران به بخشی که باید تحریم شود و بخشی که آنها مخالف تحریمش هستند و چرایی آن بیندازیم.

ابتدا باید تاکید کنم که تحریم اقتصادی امروز ایران، تنها قطع معاملات تجاری آمریکا یا ایران، چیزی که در چهارچوب حقوقی هر دولتی میگنجد، نیست. تحریم اقتصادی ایران علاوه بر اینکه همراه با لشکر کشی به خلیج فارس و تبدیل منطقه به میدان مانور مهلک ترین سلاحهای کشتار جمعی است، بعلاوه و همزمان همراه با یک سیاست زورگویی و قلدری بر جهان و وادار کردن همه کشورها به پیوستن به تحریم اقتصادی آمریکا است. مستقل از نفس رابطه تجاری آمریکا با ایران این قلدری و زورگویی ابعاد به مراتب جهانی تر و زیانبارتری را با خود دارد و باید هزار بار محکوم شود. حال آگاه بدهید از زبان حمید تقوایی به عنوان لیدر این حزب و تاکیداتش بر سیاست حزبش نگاهی بیندازیم.

حمید تقوایی در نوشته ای به نام "در نقد کلیشه سازی از مباحثات کمونیسم کارگر" که در جواب نقد و انتقادات دو عضو رهبری، محمد آسنگران و علی جوادی، به سیاست حزبشان، در دفاع از سیاست خود و حزبش نوشته است، میخوانیم که :

"موضع ما همیشه مخالفت با تحریم اقتصادی بوده است (و البته همیشه هم اعلام کرده ایم که با تحریم سپاه پاسداران و بیت رهبری و اعضای شورای نگهبان و دیگر مقامات حکومتی مخالفتی نداریم)."

او در ادامه مینویسد:

"نکته دیگری که باید تاکید کرد اینستکه حزب ما گر چه همیشه مخالف تحریم اقتصادی بوده است اما در هیچ شرایطی علیه تحریمها کمپین و کارزار بر راه نیانداخته است.... از لابی ایستهای طرفدار جمهوری اسلامی مثل نایاب گرفته تا جبهای ضدآمریکائی در داخل و خارج کشور و تا جبههای نوع حزب توده و مارکسیسم خط امامی مدام بر تاثیرات

تحریم اقتصادی ایران و…

مخرب تحریم اقتصادی و ضرورت لغو آن
تأکید میکنند و کمپین براه میاندازند…
(همه تأکیدات از من است)

اصغر کریمی و بعلاوه کاظم نیکخواه نیز تقریبا در نوشته و جدلهای خود بر سر تحریم اقتصادی ایران بر همین نکات حمید تقوایی به عنوان سیاست حزبشان تأکید میکنند.

اینجا چه در بحث حمید تقوایی و چه در نوشته اصغر کریمی دو نکته تأکید میشود، یکی اینکه آنها با تحریم اقتصادی سپاه پاسداران و بیت رهبری و اعضا شورای نگهبان و دیگر مقامات حکومتی مخالفتی ندارند و دوم اینکه آنها هیچوقت کمپین علیه تحریم اقتصادی راه نینداخته و راه نمی اندازند.

حمید تقوایی "**بحث** مدام از تأثیرات مخرب **تحریم و ضرورت لغو و کمپین** راه انداختن علیه آنرا" **کار**، **لایبسم** **های** طرفدار **جمهوری اسلامی**، **توده ای** ها، "**مارکسیسم خط امامی**" و **چپهای** **ضد** **امریکایی** و… **میدانند**. اما در دنیای واقعی موضع حمید تقوایی و حزبش کپی موضع و سیاست خواهر زاده های حزب توده (حزب شیوعی عراق) در رابطه با تحریم اقتصادی عراق است. تمام ادعاهای تقوایی در مورد "علیه تحریم اقتصادی کمپین راه نینداختن" و عدم مخالفت با تحریم اقتصادی بخشی از حاکمیت(بخوان بخشی از سرمایه) و مخالفت با تحریم بخش دیگر سرمایه، همگی سیاست حزب تقوایی بعد از مرگ حکمت و بعد از انشقاق در آن حزب و جدایی ماست. این سیاستها در حزب کمونیست کارگری تا سال ۲۰۰۴، که ما از این جریان جدا شدیم و حزب حکمتیست را تشکیل دادیم، جایی نداشت. ظاهرا حمید تقوایی و همه طرفداران تحریمهای اقتصادی بدلیل "توازن قوا در حزب کمونیست کارگری" و ناتوانی شان از تقابل با سیاستهای کمونیستی حکمت ترجیح دادند سکوت اختیار کنند.

رهبران این جریان میگویند مخالف تحریم هستند **مگر در شرایطی** که تحریم به **پروسه** **سرنگونی کمک** **کند**. میگویند با تحریم سپاه و… مشکلی ندارند. در مورد "شرایط ویژه و کمک به سرنگونی"، اگر تحریم اقتصادی دودش در چشم طبقه کارگر و بخش محروم میرود، اگر تحریم اقتصادی **گرو** گرفتن **نان** و **داروی** **اکثریت** مردم **ایران** است، فقط جریانی نامسنول و فرقه های حاشیه ای و غیر اجتماعی میتوانند بگویند تحریم و به این اعتبار گرسنگی، فقر و فلاکت مردم **پروسه** **سرنگونی** را جلو می اندازد. حکمت و جنبش ما همیشه علیه این تصور، تصوری بیمارگونه و ضد اجتماعی و از جنس مجاهدین، ایستاده است. در هیچ پروسه ای تحریم اقتصادی که عواقب آن تحمیل درد و رنج و فقر و استیصال به طبقه کارگر و بخش محروم جامعه است، انقلاب و سرنگونی رادیکال و انقلابی را جلو نمی اندازد. درست بر خلاف تصور این حزب اتفاقا چنین سیاستی مردم را مستاصل میکند و طول عمر حاکمیت را افزایش میدهد. مردمی که گرسنگی و فقر، مرگ و میر بر اثر بی امکاناتی، بی دارویی و بی پولی گریبانشان را میگیرد، دست به انقلاب نمیزند. فقر و گرسنگی بر خلاف این تصور بیمارگونه در صفوف طبقه کارگر انشقاق ایجاد میکند، ارتش بیکاران را بیشتر و بیشتر میکند، تأمین نان شب در میان این طبقه و مسابقه برای حفظ شغل و مقابله با فقر را افزایش میدهد. آنها امید و اعتماد به نفس و خوشبینی خود را از دست میدهند و فکر نان شب جای فکر انقلاب و سرنگونی را میگیرد. در چنین شرایط هایی ممکن است مردم از سر استیصال دست به شورش کور بزنند که مناسفانه اساسا شکست خواهند خورد. شورش های کور با هر درجه از حقانیت مردم راه دوری نمیروند و هر چند میتواند دل روشنفکر خرده بورژوای نامسنول وماجراجو را به سرنگونی خوش کند، اما برای کمونیستهایی که به عمل آگاهانه و انقلابی هدفمند با اتکا به پایین و با انکا به اتحاد کارگری و حزب قدرتمند آن چشم میدوزند، این شورش و طغیانها از سر گرسنگی و استیصال راه پیروزی پایین علیه بالا نیست.

دفاع از جنگ اقتصادی علیه مردم، دفاع از

سیاستی که بشریت متمدن از آن بعنوان سلاح کشتار جمعی نام میبرد، با پز "تخصیص شرایط" و "تضعیف رژیم" و "کمک به سرنگونی"بیمایه تر از آن است که نه یک کمونیست که هر کسی با سطح متوسطی از شعور اجتماعی، هر کسی که تأثیرات فقر و فلاکت را بر زندگی مردم و استفاده سیاسی دولتهای تحریم شونده و تحریم کننده را میبیند، قانع کند. فقط جریانات ضد اجتماعی از حزب تقوایی تا فرشگرد و مجاهد میتوانند با توجیهاتی این چنینی از این تعرض آشکار به زندگی و مبارزه مردم حمایت کنند و برای آن هورا بکشند.

توجیه دیگر و دفاع از "تحریم بانکها، سپاه و… " بعنوان "تحریمهای خوب و ضد رژیم" و مخالفت با تحریم دیگر، تحریم طبقه کارگر و آحاد مردم یا کسبه خرد، بیمایه تر از توجیه اول است. لازم نیست شما اقتصاد دان یا مارکسیست یا فلیسوف باشید تا بدانید که تحریم اقتصادی در هر جامعه بورژوایی، تحریم بالای "جامعه است، در کشورهایی مانند ایران و عراق سرمایه، صنایع، تولیدات، ماشین الات، نفت، گاز، پتروشیمی ها، بانکها و… در دست دولتهای حاکم یا میلیاردر های بزرگ و سهمیه در قدرت است. پایین به معنایی چیزی ندارد که تحریم شود. تحریم اقتصادی مستقیم تحریم طبقه حاکمه و صاحب سرمایه است. تحریم ایران تحریم سرمایه در ایران است و مخالفت با تحریم از سر دفاع از سرمایه داران نیست، بلکه مخالفت با گرسنگی پایین جامعه است. به همین دلیل ضدیّت با سپاه و بیت رهبری و شورای نگهبان مجوزی برای دفاع از تحریم اقتصادی آنها نیست. به این دلیل روشن که سپاه پاسدارن و سران حاکمیت و بیت رهبری صاحبان اصلی سرمایه تجاری، تولیدی و مالی و گردانندگان اقتصاد ایرانند. سپاه پاسداران مستقل از اینکه یک نیروی نظامی است، در عین حال یک نهاد و قطب بزرگ اقتصادی است. زمانیکه بخشی از سرمایه که ورود دارو، غذا، مواد تولیدی تحریم میشود اولین قربانی آن طبقه کارگی است که با بیکاری، بی دارویی، کمبود مواد غذایی دست و پنجه نرم کند. سلاح کشتار جمعی یعنی همین **!**اولین قربانی تحریمها نه صاحبان سرمایه، از نوع "بد و رژیمی" آن تا نوع "خوب و مردمی" آن که طبقه کارگی است که هر اعتراضش به فقر با "تحریم هستیم" روبرو میشود. طبقه کارگری که زیر بمباران تبلیغاتی بورژوازی که باید اوضاع خطیر تحریم را تشخیص و به وضعیت موجود رضایت داد قرار میگیرد، است.

حمایت از "تحریم سرمایه بد" و "مخالفت" با "تحریم سرمایه خوب" شعبده بازی جدیدی است که حمید تقوایی با آسمان ریسمان بافتن و قایم شدن پشت ضدیّت با رژیم، تلاش میکند بعنوان سیاستی کمونیستی و البته "متناسب با شرایط موجود" به آن روی آورده.

حمید تقوایی و حزبش در حقیقت موافق تحریم بخشی از اقتصاد اند که در دست ولی فقیه و متحدین او است و با تحریم بخش دیگر از سرمایه و صاحبان آن مخالف است. اینها سیاستهای این حزب معین در دوره بعد از حکمت و دوره تفوق سیاست راست تقوایی در این حزب است.

اجازه بدهید به سیاست جنبش ما به تحریم اقتصادی عراق در دوره حاکمیت صدام حسین بپردازیم. در ایندوره ما تحریم های اقتصادی عراق از جانب امریکا را محکوم کرده و از مخالفین جدی تحریم اقتصادی عراق بودیم. نه فقط در سطح اعلام موضع که علیه آن کمپینی به راه انداختیم و مدام از عواقب زیانبار و جنایت کاری صاحبان این سیاست گفتیم. سیاستی که نقل قولهایی که از منصور حکمت آوردم بخشی از آن و فرموله کننده سیاست ما (حزب کمونیست کارگری ایران و عراق) بود. ادعاهای امروز تقوایی در آن حزب حتی یک بار هم امکان بروز پیدا نکرد. دفاع از تحریم اقتصادی مثلا رهبری حزب بعث در عراق و یا صدام حسین و مخالفت با بقیه تحریمها هیچگاه سیاست حزب و جنبش ما نبود. اقتصاد عراق در آن دوره اساسا در دست این طیف یا این بخش از بورژوازی عراق، در حاکمیت، بود. بخش بزرگ اقتصاد عراق نفت بود که هیچ قدرتی جز حزب بعث و شخص صدام و همراهانش در حکومت قدرت معامله یک بشکه از آنرا نداشت. حکم صدام و دستورات او شاید بیش از فرمان خامنه ای امروز ایران در هیئت

حاکمه عراق باید بی اما و اگر اجرا میشد. صدام حسین و هیئت حاکمه عراق و حزب بعث آن کشور، کمتر از سران جمهوری اسلامی، از سپاه پاسداران و بیت رهبری و شورای نگهبان، جنایتکار و در ضدیّت با طبقه کارگر و مردم محروم نبود. سرمایه در ایران دست عده ای است که امروز هیئت حاکمه و دولت جمهوری اسلامی آنرا نمایندگی میکنند. تقسیم بندی سرمایه در ایران توسط حمید تقوایی و حزبش به بخش قابل تحریم و غیر قابل تحریم؛ توجیهی برای اتخاذ سیاست راست این جریان است. همانطور که از حضور امریکا در سوریه و "دخالتهای بشردوستانه" ناتو با توجیه "تقویت جنبش سرنگونی و انقلاب" در سوریه، از حمله نظامی به موصل به بهانه "جنگ با داعش و آزادسازی موصل"دفاع کردند. حمید تقوایی با همین سیاست "هدف وسیله را توجیه میکند"از دفاع از ناتو تا آتش بس با موسوی و رفسنجانی را در پیش گرفت.

مستقل از نفس تحریم اقتصادی و مصائب زیانبار آن بر زندگی و مبارزه مردم، دفاع از "تحریم خوب" (تحریم سپاه و…) حاکی از ضدیّت تقوایی و حزبش با این بخش از حاکمیت، که مورد تحریم است، میباشد. او به روشنی نه مخالف سیستم کاپیتالیستی ایران، که مخالف ولی فقیه و اسلامیت حاکمیت به عنوان ربنای سیاسی آن جامعه است. حمید تقوایی در بحثهای قبلی خود از جمله علیه سوسیالیستها در دانشگاه در ۱۶ اذر ۱۳۹۸، سپاه روی سفید نوشته است: "سرمایه داری تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اساسا با هیچ مکتب سرمایه داری ای خوانائی ندارد. مربوط ترین اسمی که میشود روی آن گذاشت سرمایه داری دزد سالار(کلپتوکراسی) است." تقوایی سرمایه داری "دزد سالار" و یا برادران "قاجاقچی" را در قامت سپاه، بیت رهبری و شورای نگهبان پیدا کرده است و خواهان تحریم آنها است. معلوم نیست بخش بعدی که میمانند کدامند و این سرمایه بدخیم و خوشخیم تقوایی در کجای تاریخ کمونیسم جایی داشته است. این تقسیم بندی بیشتر از اینکه قرابتی با کمونیسم و مارکس و لنین و حکمت داشته باشد، بیشتر هم خانواده چپی است که علیه بورژوازی وابسته و متحد بورژوازی ملی بود. تقسیم سرمایه به خوب وبد، اتحاد با یکی علیه دیگری ریشه در چپ غیر کارگری و بورژوایی دارد. چپی که نماینده اعتراض بخشی از بورژوازی علیه بخش دیگری است. این چپ با کمونیسمی که ضدیّت با کاپیتاللیسم مشخصه آن است فاصله ای به عمق فاصله پرولتاریا و بورژوازی دارد.

موضع تقوایی در این زمینه کپی موضع حزب توده عراق (حزب شیوعی) در رابطه با تحریم اقتصادی عراق در دوره صدام حسین است. حزب شیوعی عراق ابتدا از تحریم اقتصادی دفاع کرد و زمانی که تحت فشار قرار گرفت سیاستش را به این تغییر داد که "محاصره اقتصادی روی نظام بماند و از روی مردم برداشته شود". امروز همین سیاست در حزب تقوایی به نام اینکه "محاصره اقتصادی روی سپاه، بیت رهبری، شورای نگهبان و سران حاکمیت"(بخوان روی نظام) بماند و از روی بقیه برداشته شود" است. اینجا است که دم خروس سیاست نئو توده ای از زیر عبای رهبری حزب کمونیست کارگری بیرون میزند. پشت سیاست هم مخالفم، هم موافق، هم مخالفم هم علیه اش فعالیتی در دستور نمیگذارم، هم مضراست و هم به سرنگونی کمک میکند، سیاست ننوتوده ای و اپورتونیستی دفاع از تحریم اقتصادی حزب حمید تقوایی است.

این جریان نه فقط مخالف هر سیاست و کمپینی (نه صرفا کمپین پرو رژیمی ها) علیه تحریم اقتصادی ایران هستند و به قول خودشان هیچوقت علیه تحریم کمپین راه نینداخته اند، که مخالفت با تحریم اقتصادی ایران و هر کمپینی علیه تحریم اقتصادی را "دفاع از جمهوری اسلامی" نام میگذارند. چنین سیاستی در دنیای واقعی چیزی جز دفاع از تحریم اقتصادی نیست. اگر تحریم اقتصادی ایران و یا عراق سلاح کشتار جمعی است که به درست برای حزب حکمت این بود، آنوقت چرا مقابله با آن و اعتراض و کمپین علیه آن، دفاع از حاکمیت است؟! چرا ایستادن علیه قطع دارو و نان و امکانات زندگی مردم، ایستادن علیه گرسنگی کشیدن و به تباهی کشاندن زندگی دهها میلیون انسان و اعتراض به آن، علیه به استیصال کشاندن طبقه کارگر در مبارزه اش علیه بورژوازی، دفاع از جمهوری اسلامی است. آیا

کمونیت ۲۴۸

واقعا این نوع تبلیغات فاصله ای با دستگاه تبلیغاتی خود دولتهای تحریم کننده ایران، فاصله ای با ماشین تبلیغاتی آمریکا، سی ان ان، فاکس نیوز، بی بی سی و… دارد؟ عاقبت شترسواری دولاودلا همین است !

اصغر کریمی نیز درست مثل تقوایی همینها را میگوید و هر مخالفت و تلاشی برای لغو تحریمها را به لایبست های جمهوری اسلامی نسبت میدهد. قطعا جمهوری اسلامی برای برداشتن تحریم اقتصادی تلاش میکند و فکر نکنم هیچ حاکمیتی در دنیا خواهان تحریم اقتصادی خود باشد. صدام حسین و حزب بعث و هیئت حاکمه عراق هم علیه تحریم بودند و برای برداشتن آن تلاش زیادی کردند. اما و همچنانکه اشاره کردم، این طبقه کارگر و مردم محروم است که بدلیل تحریم تباه میشوند. تحریم بعلاوه براترین سلاح در خدمت جمهوری اسلامی برای توجیه بیحقوقی مردم است، چیزی که در این چند سال شاهد آن بوده ایم. کمونیستها همواره مخالف تحریم هستند و همواره علیه جمهوری اسلامی و توجیه بی حقوقی مردم به بهانه تحریم خواهند ایستاد. اما این اتفاقا موضع پرو آمریکایی حزب حمید تقوایی و اصغر کریمی است که دفاع از تحریم را زیر عنوان اینکه نمیخواهند با جمهوری اسلامی تداعی شوند، توجیه میکنند. و صد البته هیچ مشکلی در تداعی شدن با لابیستهای امریکا و جریانات قومی و سلطنت طلب و… در این زمینه ندارند.

میگویند "ما" هیچ وقت علیه تحریم اقتصادی کمپین راه نینداخته ایم. باید پرسید این ما کدام ما است؟ حق دارند این "ما" یعنی حزب جدیدی که به نام کمونیست کارگری از ۲۰۰۴ تا امروز فعالیت دارد. حزب حمید تقوایی، هیچوقت علیه تحریم کاری نکرده است. دلیلی نداشت کاری کند. نمیتوان هم مدافع تحریم بود و هم علیه آن کمپین راه انداخت.

اما قبل از این دوره در جریان حمله به عراق و اعمال تحریم اقتصادی بر این کشور، حزب ما (حزب کمونیست کارگری در دوره حیات منصور حکمت) به مدت طولانی، کمپینی علیه تحریم اقتصادی عراق راه انداختیم. بارها به نهادهای کارگری، سازمانهای انسان دوست، مراجع بین المللی و… مراجعه و تلاش کردیم علیه تحریم اقتصادی عراق کاری کنند. اعتراضاتی راه انداختیم و تشریه ویژه علیه تحریم اقتصادی عراق منتشر کردیم. همه این اقدامات بر خلاف ادعاهای این آقایان در دوره حکمت انجام گرفت و حزب کمونیست کارگری عراق در راس آن بود. کسی

هم در آن جریان به زبان نیآورد که "کمپین راه انداختن کار غلطی است و این قرار گرفتن در کنار لابیستهای های حزب بعث و صدام حسین است". کسی نگفت این تبلیغات "ضد امپریالیستی" و "خط امامی" است و نباید علیه تحریمها کاری کرد. بر عکس در مقابل حکمت که گفت: "تا آنجا که به مبارزه برای رهائی و آزادی مردم عراق مربوط میشود، کلینتون و صدام حسین به یک اردو تعلق دارند." سکوت کردند و دم نزدند. امروز اگر ما بگوییم از زاویه طبقه کارگر و مردم زحمتکش در ایران، خامنه ای و ترامپ به یک اردو تعلق دارند، هزار بار بعنوان طرفدار جمهوری اسلامی، "خط امامی"مورد تعرض و فحاشی مجاهد وار "فعالین همیشه در صحنه" حزب تقوایی قرار میگیریم.

اصغر کریمی که مکالمه ای من درآوردی را به یاد می آورد، این فاکت، این واقعیت و این تحرک را در "حافظه قوی" خود ندارد که در راس کمپین علیه تحریم عراق، حزب کمونیست کارگری عراق قرار داشت و ما همواره به عنوان حزب یک جنبش در این کارزار مشترک همراه و در کنارشان بودیم." به یاد نمی آورد "که مبتکر راه اندازی این کمپین منصور حکمت بود. شاید لازم باشد به سردبیر نشریه عربی زبانی که علیه تحریم اقتصادی به اسم "ضد الحصار"(ضد تحریم) منتشر میکرديم، اتفاقا سردبیر آن را عصام شکری، که امروز هم خط حمید تقوایی و عضو کمیته مرکزی این جریان است، مراجعه کنند. حزب کمونیست کارگری عراق در آن زمان بحث تحریم و نتیجه کمپین خود را در اجلاس مختلف خود مورد بررسی قرار میداد، فارس محمود از جناب هیئت اجرایی دفتر سیاسی مامور دنبال کردن مسئله شد ، در بسیاری از کشورها کمیته و جمع و واحدهایی را مامور کار کمپین کردند. و حزب ما و شخص منصور

تحریم اقتصادی ایران و...

حکمت در جریان همه این فعالیتها بود و همراه این رفقا بودیم. سیاست علیه تحریم، کمپین علیه تحریم اقتصادی عراق و تلاشهای ما در این راستا، در حزب جدید "کمونیست کارگری" به فراموشی سپرده شده، زیر فرش مدفون شد تا از چشم مردم دور بماند. تلاش میکنند با "ارجاع به حافظه" با پز "کلایشه سازی نکنیم" و "تشخیص شرایط ویژه" یک تاریخ جعلی و غیر مستدل را آگاهانه در خدمت سیاست راست و پرو امریکایی خود جایگزین کنند. ظاهراً طی ۷ سال تحریم اقتصادی عراق، "روح خبیث" حزب توده، "چپ های خط امامی" و یا "مدافعان صدام" و "لایبتهای حزب بعث" در جسم رهبری وقت حزب ما و حزب کمونیست کارگری عراق و شخص حکمت رسوخ کرده بود و تقوایی آنروز هم، فرصت و فضای مناسب برای وارد کردن شوکی به رهبری حزب برای بیدار و هوشیار شدن و بیرون آمدن از این ارتداد را نیافته است!!! واقعا تاریخ سازی و تاریخ نگاری از این ریاکارانه تر، جعلی تر، دست ساز تر و غیر تاریخی تر را به ندرت میتوان سراغ داشت.

به عنوان موخره

مشکل این حزب ناروشنی در بحث حکمت به نسبت تحریم نیست. حزبی که از ۲۰۰۴ روی سیاستهای رهبری جدید آن کار میکند، در تمام عرصه ها از سیاست تا سبک کار و فرهنگ روی پایه های دیگری استوار است. این حزب در میدانهای مختلف از نوع انقلاب و نوع سرنگونی، از افق و استراتژی که در مقابل خود قرار داده است و غیره، مطلقاً با حزب دوره حکمت، با سیاستهای کمونیستی و رادیکال آن سنخیتی ندارد. در تمام

است. در جنگ افغانستان حزب ما در دوره حکمت نفس حمله به طالبان را محکوم نکرد، اما همزمان اعلام کرد هر نوع بمباران شهرها، محل کار و زندگی مردم و میلیتاریزه کردن آن جنایت و محکوم است. این حزب در کیس موصل در عراق از حمله "ائتلاف علیه داعش" به شهر موصل و بمباران زمینی و هوایی این شهر به رهبری آمریکا دفاع کرد و توجیه این بود که در کیس افغانستان ما حمله به طالبان را محکوم نکرده ایم. آنها دفاع از بمبارانهای وسیع شهر موصل که در آن مقطع یک و نیم میلیون انسان در آن زندگی میکردند، توسط دهها دولت به رهبری آمریکا را با توجیه "مبارزه علیه داعش" توجیه کرد ند و محکوم نکردن حمله به طالبان را به عنوان استدلال از زبان حکمت، به مردم تحویل دادند. سیاست دفاع از تحریم اقتصادی در حقیقت حلقه دیگری در سیاستهای راست این حزب در ۱۵ سال گذشته است. تلاشهای ناموفق و ناموجه اصغر کریمی و بقیه رهبران این حزب و نوشتن این سیاستهای راست پای حکمت، برای هر انسان منصف و حقیقت یابی، حاوی یک سر سوزن حقیقت گویی و وفاداری به پرنسیپها سیاسی و حتی اخلاقی نیست. حزب حمید تقوایی سالها است از پایه بر مبنای منافع یک جنبش راست بازسازی شده است و در هر دوره و تند پیچی همه بارقه های گذشته خود را تکانه و تمام قد به عنوان بخشی از ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی، به عنوان جناح چپ یک جنبش بورژوازی قد علم کرده است. رابطه این حزب با کمونیسم مارکس، لنین و حکمت عین رابطه جنبش مانویستی و توده ای ها با مارکس، لنین و حکمت است.

داستان سازی و قصه گویی پناه آورده است و عاجز از دفاع از سیاست راست حزبشان دست به خاطره سازی میزنند. تلاش میکنند برای این سیاست راست مقبولیت بخرند و آنرا به زور با تحریف حتی به شیوه غیر اخلاقی به حکمت منتسب کنند.

تعجب نکنید اگر این حزب فردا در صورت حمله یا تعرض نظامی آمریکا به ایران با توجیه اینکه دخالت نظامی و حمله آمریکا به ایران (درست مانند حمله به لیبی و سوریه) پروسه سرنگونی را تسریع میکند، از حمله به ایران هم دفاع کند. دفاع از تحریم اقتصادی و توجیه اینکه تنها با تحریم اقتصادی سپاه و بیت رهبری و شورای بگهبان و... (بخوان بخشی از بورژوازی حاکم) توافق دارند، در حقیقت رویه دیگر سکه دفاع از حمله نظامی ناتو در خاورمیانه و در کیس لیبی و سوریه است. بحث این جریان و رهبران آن در کیس خاورمیانه دفاع از دخالتگری های امپریالیستی بود و به قول حمید تقوایی در کیس لیبی، "دخالت ناتو با هر نیتی باشد، پروسه انقلاب را پیش خواهد برد". در سوریه کنار ناتو و ارتش آزاد ایستادند و شعار "بعد از سوریه نوبت ایران و بعد از اسد نوبت خامنه ای است"، را سر دادند. پس از کیس سوریه و لیبی درست مانند کیس تحریم ایران بطور پوشیده و شرمگینانه خواهان تکرار دخالتگری نظامی در ایران بودند و به این دخالتگری امید بسته بودند. شعار "بعد از سوریه نوبت ایران است" برای هر انسانی که یک بند انگشت عقل سلیم داشته باشد و ریگی در کفش نداشته باشد، چیزی جز امید به حمله به ایران نیست.

اعلام اینکه "ما عموماً مخالف تحریم اقتصادی هستیم" هیچ ارزش مصرفی جز اعلام "وفاداری" بدون مضمون به حکمت ندارد. این سیاست درست مانند کیس موصل و بمباران این شهر

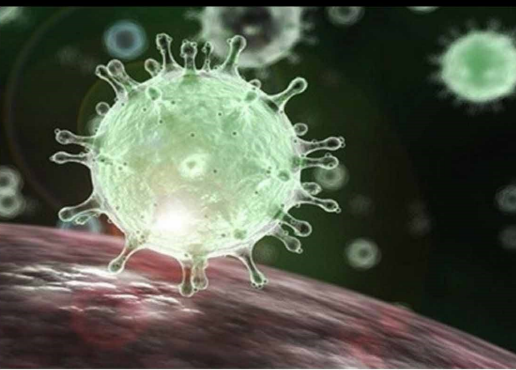
مقاطع حساس این حزب همواره به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم ایرانی ابراز وجود کرده است. این حزب نه امتداد حزب قبل از سال ۲۰۰۴ که حزب گراشی است که در حزب کمونیسم کارگری دوره حکمت و دوره ما امکان ابراز وجود تمام و کمال نیافت. ارجاع به منصور حکمت بهانه و حفظ ظاهر و استفاده از اتوریته سیاسی او است! جستجو در میان نوشته ها و اخیراً گفته های حکمت و پناه بردن به "خاطرات" و "بجتهای شفاهی" و اینکه "منصور حکمت به من گفت"، برای سواستفاده از اعتبار حکمت در جنبش کمونیستی و کارگری در خدمت افق و استراتژی جریانی است که هیچ وقت خط حکمت، لنین و مارکس را نمایندگی نکرد. اتکا به خاطرات و اوبراز کردن خود به حکمت، بدلیل نیاز این جریان در قرض گرفتن اعتبار از حکمت در خدمت سیاست راست خود در سیاست ایران است. درست سرنوشتی که انواع و اقسام جریانات چپ بورژوازی و خرده بورژوازی بر سر رهبران بزرگ کمونیستی از مارکس و انگلس تا لنین آوردند، این حزب هم بر سر حکمت آورد یا تلاش میکند بیاورد. جریاناتی که اهداف خود را به نام مارکسیسم بیان میکنند و از اعتبار کمونیستها در خدمت سیاستهای ناسیونالیستی، بورژوازی و خرده بورژوازی خود و اهداف غیر مارکسیستی و حتی ضد مارکسیستی خود استفاده میکنند. رفتار رهبران این حزب با حکمت درست مانند چپ پوپولیست ایران در جنگ ایران و عراق با لنین است که تلاش میکردند در لایلای کتابهای او کلماتی در تائید سیاست خود بیابند و بگویند براساس گفته های لنین دفاع از امام میهن در این جنگ درست است، تفاوت در این است که کفگیر رهبری حزب تقوایی به دیگ خورده و زمانیکه در کتابها چیزی نیافته، به خاطره و

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۵۶ ۴ فروردین ۱۳۹۹

ایران، "کرونا"، محاصره اقتصادی آمریکا و جمهوری اسلامی



ایران، "کرونا"، محاصره اقتصادی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران سرزمینی در سرایش کشتار "کرونا" است. در حالیکه هر روز ابعاد تازه تری از اثرات مرگبار این بیماری و رابطه مستقیم آن با وضعیت بهداشتی عمومی جامعه و درجه سلامتی فردی مبتلایان روشن میشود؛ به همان درجه فاجعه ای که مردم ایران با آن دست به گریبان هستند، ابعاد هولناک خود را عیان میسازد. نیازهای بهداشتی و سلامتی عمومی جامعه از هدفهای مستقیم محاصره اقتصادی آمریکا است، تداوم آن این وضعیت را وخیم تر میکند و باید فوراً پایان یابد.

جامعه ایران یک جامعه طبقاتی زیر سلطه هار سرمایه است که توده اصلی مردم زحمتکش آن توسط زنجیرهای یک حکومت ارتجاعی در تباهی فقر و سرکوب اسیر هستند. بر متن یک فضای اعتراض عمومی، سیاست محاصره اقتصادی آمریکا تماماً بر خلاف ادعاهای ریاکارانه دولت آمریکا و خیل اپوزسیون طرفدار، بیشتر از جمهوری اسلامی، مردم و جبهه آزادیخواهی را مورد حمله قرار میدهد و تضعیف میکند. در شرایط بحرانی امروز، بیمارستان های خالی از تجهیزات، کمبود انواع نیازهای پایه ای و سراسیمگی در پی مواد ضد عفونی هر چه بیشتر مردم عادی و تحت ستم را تهدید میکند، و مسابقه توجیحات وزارت خانه های دو دولت آمریکا و جمهوری اسلامی در کلاف محاصره اقتصادی یک ننگ و فصل تهوع آور است که پای هر دو را میگیرد.

"کرونا" و مخاطرات آن یک تهدید جدی است و توده زحمتکش و فقیر در ایران در آستانه یک فاجعه بزرگ به سر میبرند. نفس زندگی و جان سالم بدر بردن مردم را وادار به صف آرای تازہ تر در مقابل حکومت میکند. "آموزش" و پروپاگاند دولت آمریکا در زمینه "افشا" در فساد دولتی جمهوری اسلامی آخرین چیزی است که مردم در صف آرای خود به آن نیاز دارند. آشکار است که منافع این مردم، و بطریق اولی امر آزادیخواهی و رفاه هرگز امر دولت آمریکا نبوده و نیست. اما بهره گیری از سراسیمگی مردم در هراس از موج مرگ "کرونا"، در معاملات و معادلات صحنه سانتریفوزها جز کثافت و رذالت نیست. محاصره اقتصادی یک اسلحه کشتار کور و جمعی مردم در دست آمریکا است و "کرونا" بیان عملی و تجسم کارایی آن در مقطعی است که "در و تخته با هم جور در آید!" محاصره اقتصادی آمریکا باید فوراً پایان یابد!

ایران، "کرونا" و جمهوری اسلامی

صفحه ۲

مارس وحشت در دل دریای مدیترانه

صفحه ۲

دستمزدها از فراز "قله های ۱۳۹۸"

صفحه ۳

مواجهه با هیولای کرونا، نه راه پیش و نه راه پس؛ بی پناه همچون زحمتکشان افغانی در ایران

صفحه ۴

نوبت، نوبت اظهار نظر کارگراس!

آخرین خبر از دستمزد سال ۱۳۹۹

صفحه ۵

یارانه کرونا، مضحکه جدید علیه معیشت و تندرستی طبقه کارگر

صفحه ۸

طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات

فرو دست در تاریخ پیشین جامعه

بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل

بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعاً بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآییم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بر روی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

مصطفی اسدیور

به نقل از شماره 298 نشریه حکمتیست

بحران کرونا و

عروج خشم های فروخته

خالد حاج محمدی

مقدمه :

ویروس کرونا در چند ماه حضور خود چهره جهان را دگرگون کرده است. عروج این ویروس مرگبار و ناتوانی بشریت در مقابل آن از طرفی و ناآمدگی حاکمان و ناکارآمدی سیستم موجود در مقابله با آن و حفاظت از جان مردم جهان، بحرانی عظیم و سوالات بزرگی را در مقابل بشریت قرار داده است. امروز کل جهان درگیر واقعه ای است که هیچ کس بدرستی نمیداند پایان آن و ابعاد واقعی تلفات و دامنه و گستردگی تاثیران آن بر جهان تا کجا است. هدف این نوشته نگاهی به این اوضاع و تحولات بر متن جهان کرونیایی است.

عواقب کرونا

کرونا و شیوع شتابان آن بر کره خاکی، بیان تناقض عظیم نظام کاپیتالیستی با زیست و امنیت انسان در جهت سود سرمایه و انباشت هر چه بیشتر آن حتی به قیمت نابودی کره زمین، محیط زیست و همه موجودات زنده است، افسار گسیختگی ای که همه چیز را در خدمت سودآوری سرمایه قرار داده و امروز کرونا به آن، ایست داده است. محققان دلیل عروج این ویروس را تعرض انسان به کره زمین، نابودی جنگلها، طبیعت و عدم حفاظت از آنها و تبدیل همه جا به محل کسب و کار و معاملات اقتصادی برای سود و در عمل منقرض شدن بخشی از موجودات، تنگ شدن و نابودی زندگی آنها و قاطی شدن محیط زیست گونه هایی از آنها با انسان می دانند.

ناتوانی بشر در مقابله با این ویروس اما مستقیما بدلیل ناآمدگی دولتها و عدم اختصاص بودجه کافی برای نجات جان انسانها و بعلاوه نتیجه تعرضات وسیعی است که در چند دهه گذشته بورژوازی جهانی در خدمت سود اقلیت کمی که مقدرات جهان را رقم میزنند، به معیشت مردم کرده است. کرونا ثروتمند و فقیر نمیشناسد اما این ویروس مانند بسیاری دیگر از ویروسها، وقایع طبیعی چون سیل و زلزله و...، بخش محروم جامعه را در معرض بیشترین تلفات و مصائب قرار میدهد. در شرایطی که کرونا بدون وقفه به همه کشورها دست یازیده است و همه مرزها را درنورده است، بخش بزرگی از مردم جهان امکان ماندگاری و قرنطینه و در خانه ماندن را حتی به مدت کوتاهی بدلیل فقر ندارند و با نفرت همه جانبه توصیه های روزانه حکام جهان که "در خانه بمانید" را نظاره گراند.

امروز میلیاردها انسان با چشم خود می بینند، در دوره ای که بسیاری از کشورهای جهان به اندازه ده برابر نابودی کره خاکی، بمب، موشک، سلاحهای هسته ای، اتمی، شیمیایی و... ساخته اند، اما در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی اروپایی، در آمریکا و...، امکانات اولیه برای کادر درمانی بیمارستانها از جمله لباس ، دستکش، ماسک و... در اختیار ندارند. در ثروتمندترین و صنعتی ترین کشورهای جهان به اندازه یک دهم نیاز، دستگاههای تنفسی برای مبتلایان به کرونا را ندارند. در همه جهان توده وسیعی از مردم شرافتمند و انسان دوست برای کمک به مقابله با کرونا، کمک به مراکز درمانی، کمک به مبتلایان به کرونا اعلام آمادگی کرده اند، اما ماسک و دستکش کافی حتی برای کادر درمانی خود بیمارستانها موجود نیست. در کشوری مانند انگلستان در مدت یک هفته، یک میلیون انسان داوطلبانه حاضر به کمک رسانی جهت نجات جان انسانها شدند، اما کادر درمانی خود مراکز پزشکی مستقل از اینکه بسیار اندک

زده اند ۴ میلیون به جمعیت بیکار اضافه میشود و همراه اعضا خانواده چیزی حدود ۱۲ میلیون انسان به خیل گرسنگان خواهند پیوست. بعلاوه بخشی از سرمایه های کوچک، کسانی که از این کانال حداقلی را بدست می آوردند نیز در این پروسه و حتی تا امروز ورشکست و به صف کارگران جهان می پیوسته اند. طبقه کارگر جهانی و بخش محروم جامعه در همین مدت کوتاه در فقر مطلق فرو رفته است. آخرین پس اندازهایی که مردم محروم اگر داشته اند به ته کشیده است و آینده بسیار تاریکی از نظر اقتصادی علاوه بر کرونا، زندگی طبقه کارگر و بخش کم درآمد بشر را تهدید میکند.

وضع ایران و زندگی مردم به مراتب از این وخیم تر است. اینجا دیگر جهنم کامل چه از نظر اقتصادی و چه فرهنگی و روبنایی همراه با یک حاکمیت که در جنایت شهره خاص و عام است در مقابل مردم است. آمار قابل اتکایی در مورد مبتلایان و جانباختگان کرونا در دست نیست. همچنانکه اشاره شد طبق آمارى که ای ال او منتشر کرده است در ایران نیز ۴ میلیون به جمعیت بیکاران اضافه شد. از چند روز گذشته قرنطینه هم برداشته شده و جامعه برای درو کردن جان انسانها توسط کرونا به دلیل نیاز اقتصادی سیستم رها شده است. طبق گفته های وزیر تعاون و رفاه اجتماعی در مدت ۲۰ روز ۶۰۰ هزار نفر تقاضای بیمه بیکاری کرده اند.

کرونا و بورژواى جهانی، کارگران و محرومان

دولتمردان جهان در ابتدای شیوع کرونا، تلاش کردند برای ممانعت از رکود اقتصادی و کاهش سود سرمایه، هر نوع قرنطینه و تعطیلی مراکز کاری و بازار و معاملات و... را رد کنند. آنها تصمیم داشتند از تلفات انسانی چند میلیونی به نفع عدم کاهش سود صاحبان سرمایه چشم پوشی کنند. هنوز بسیاری از کشورها این مسیر را دنبال میکنند و بقیه هم در تلاشند که پروسه در خانه ماندن و قرنطینه و تعطیلی مراکز کار و... را هر چه بیشتر کوتاه و خاتمه دهند.

دول مختلف برای ممانعت از سقوط اقتصاد پولهای هنگفتی را هزینه کرده یا در حال هزینه کردن هستند. برای نمونه کشورهای جی ۲۰ قول تزریق ۵ هزار میلیارد دلار به اقتصاد جهانی را داده اند. بانک مرکزی اروپا قول ۷۵۰ میلیارد دلار حمایت از منطقه یورو را اعلام کرده است. اینها و بسیاری فاکتورهای دیگر عوارض سنگینی را به جهان تحمیل کرده است. باید توجه داشت این پولها نه برای نجات جان انسانها، نه برای راه انداختن بیمارستانهای جدید و تولید امکانات برای مقابله با کرونا، نه برای کمک به کارگران و بخش محروم جامعه جهت تامین زندگی و ایجاد امکان ماندن در خانه و قرنطینه، که اساسا برای کمک به سرمایه و حمایت از صاحبان آن است.

در این اوضاع طبقه کارگر جهانی و کل بشریت تناقض و ضدیت این نظام با منافع خود، با حفظ سلامت و تامین امکانات مقابله کرونا و... را با چشمان خود دید، تناقض عظیمی که موجود بود و زیر حجم عظیم تبلیغات و پروپاگاند رسانه ها و دستگاه عظیم و طویل تبلیغاتی دول حاکم از چشم جامعه دور مانده بود. این تناقض در دل کرونا دهان باز کرده و جهانیان را بطور حیرت زده ای در فکر فرو برده است.

این اوضاع برای کل بشریت یک بازبینی جدی در معیارها، باورها، قوانین و موازین جامعه بشری و هر آنچه مورد باور بود را باعث میشود. در میان دولتها و نمایندگان سرمایه رسما و به نام لطماتی که اقتصاد جهان خورده است، از هم اکنون خود را برای تعرضی دیگر مبنی بر کار و کوشش بیشتر طبقه کارگر و نیروی کارکن جامعه برای جبران خسارت ناشی از کرونا به اقتصاد و سرمایه در دستور گذشته اند. حکام جهان همزمان بوی عروج خشم های خفته طبقه کارگر جهانی و اقتشار پایین جامعه را کشیده اند. همه میدانند که دوره اتی دوره طغیان های توده ای، اعتراضات

کمونیست ۲۴۸

کارگران و مردم محروم به توحش و افسار گسیختگی سرمایه است و برای تقابل های جدی خود را آماده می کنند. از هم اکنون خطر شورشهای وسیع کارگران و محرومان جامعه را هشدار داده اند. سگ و اسب و پلیس و دستگاه جاسوسی و امنیتی خود را همراه با دستگاه تبلیغاتی و دروغ پراکنی، برای مقابله آماده میکنند. اینجا نیز نیاز جامعه بورژوایی به ادامه حیات، حفظ و حصارت از منافع عده ای قلیل که بر جهان حاکمند در اولویت است. به همین دلیل به جای تجدید نظر و تامین اصلاحاتی که درجه ای وضع زندگی، رفاه عمومی، بهداشت و درمان، بیمه های اجتماعی و... را بهتر کند، بسیج مزدبگیران و جیره خواران و ... را برای سرکوب در همه ابعاد آماده میکنند. ممکن است مجبور شوند در بخشهایی مانند پزشکی و درمان و بهداشت، تغییراتی بدهند تا مردم را قانع و راضی نگهدارند و کل سیستم را از گزند اعتراضات نجات دهند. اما دامنه این تغییرات ناچیز هم بستگی به دامنه اعتراض و نارضایتی پایین جامعه و خصوصا طبقه کارگر دارد.

آمار تلفات و قربانیان و مبتلایان هنوز روشن نیست و همه آمارهای تا کنونی بر اساس تخمین هایی صورت گرفته که این دوره به زودی خاتمه یابد. اینها هنوز گوشه کوچکی از حقایق را بیان میکنند و متاسفانه آمار تلفات و میزان مصائبی که بشریت شاهدش خواهد بود بسیار بیشتر از اینها است. اما تا همینجا دیوار توهم به نظام کاپیتالیستی در میان متوهم ترین بخشهای مردم، در ثروتمندترین کشورهای جهان فرو ریخته است. باورهای گذشته، دولتهای رفاه، کشورهای متمدن و دولتهای ظاهرا مردمی با "رای و اراده" مردم ، پارلمانها و دموکراسی بورژوایی، حقوق بشر، همراه با میدیا و نقش آنها و...، در تمام جهان با پتک کرونا و نقش آنها فروریخته اند و در ذهن جامعه مورد بازبینی قرار خواهند گرفت. بشریت با سوالاتی مواجه است که قبل از کرونا در سطح توده ای و عموم کمتر وجود داشتند. اعتماد به بالا تماما جای خود را به بی اعتمادی و نفرت میدهد. اگر از این واقعه کمی فاصله بگیریم تازه معلوم خواهد بود که رهبران جهان متمدن، سران دولتهای بزرگ جهان، چقدر با قضاوت و بی رحمی، چقدر غیر مسئولانه، چقدر بی ارزش با جان و زندگی و سلامتی چند میلیارد انسان در خدمت سود سرمایه بازی کرده اند.

چند ماه از این واقعه نگذشته است که حقایقی که در پشت پرده مخفی مانده اند، حقایقی که میدیای رسمی به عنوان بخشی از ابزار حاکمیت قدرتمندان بر بشریت انجام وظیفه میکنند و از بیان آنها پرهیز میکردند، یکی بعد از دیگری عیان و تناقض و ضدیت کل سیستم حاکم بر جهان را با منافع اکثریت عظیم نیروی کارکن جوامع بشری را نمایان میکنند. هم اکنون نه تنها هشدارهای ۵ سال قبل در مورد خطر عروج این اپیدمی و بی توجهی حکام جهان، که تنها پنج ماه قبل از عروج ویروس مراکز پزشکی انگلستان دولت را در جریان گذاشته اند که خطر عروج آن نزدیک است و از آنها خواسته اند از قبل خود و جامعه را برای مقابله آماده کنند، امکانات بیمارستانها را افزایش، ماسک و دستکش و مواد ضد عفونی را مهیا کنند تا وقت خود با معضل روبرو نشوند و دامنه تلفات کاهش یابد، اما هیچ و مطلقا هیچ اقدامی از جانب دولت صورت نگرفته است. این تنها هیئت حاکمه بریتانیا نیست که قبل از وقوع واقعه در جریان بوده است و کاری انجام نداده است بلکه همه دولتها از پنج سال قبل در جریان بوده اند و قبل از وقوع نیز خبر داشته اند که ویروسی از جنس کرونا در راه است و اما و همچنانکه گفتم هزینه نکرده اند تا سرمایه و سود آن برای مثنی انگل به قیمت مرگ و میر و افزایش فقر و بیکاری عمومی لطمه نخورد.

در همه کشورها با سیستم کاپیتالیستی حاکم، اساس این بود که بخشی از مردم خصوصا سالمندان، کسانی که بیمارهای تنفسی، قندی، ربوی دارند همراه با معلولین و... تلف خواهند شد اما سرمایه و ثروت جای خود باقی خواهد ماند و هزینه های جامعه بورژوایی حتی بعد از کرونا پایین تر

زنده باد سوسیالیسم

خواهد بود. این حقایق نشان میدهد که اگر روزگاری فاشیستی چون هیتلر چنین برنامه ای داشت و در دنیا به عنوان جنایتکار شهرت گرفت، همه حکام و نمایندگان سیستم کاپیتالیسم و بازار، اگر نیاز سرمایه ایجاب کند، جملگی در کنار هیتلر در قضاوت و جنایت علیه بشریت خواهند ایستاد. در این ماجرا همه دولتها از اروپای "متمدن" و دولتهای "رفاه"، دول حاکم بر جوامع پیشرفته صنعتی، تا بقیه با کنسرواتو و لیبرال و سوسیال دمکرات تا اسلامی و مدل غربی و چینی و جهان سومی، با تفاوتی بسیار کم، در یک ردیف و حول یک سیاست عمل کردند و آنها تامین منافع سرمایه داران و رها کردن صاحبان واقعی جامعه، طبقه کارگر و نیروی کارکن جامعه در مقابل کرونا.

جهان بعد از کرونا و عروج خشم های فرورخته

پایان این اوضاع هنوز نامعلوم است. قیل از این واقعه هم صدها میلیون کارگر و انسان زحمتکش در جهان به این جهنم به عنوان زندگی، به سیستم و حکامش معترض بودند. قیل از این اتفاقات هم از فرانسه تا ایران، از عراق و لبنان تا بولیوی و دهها کشور دیگر شاهد موج اعتراضات کارگری و مردمی بودند.

در دوره کرونا در همه کشورها، کارگران و مردم زحمتکش در سراسر جهان به اشکال مختلف تلاش کردند همدیگر را یاری کنند. گروهها کمک رسانی و داوطلب برای مقابله با کرونا یک موج انساندوستی را شکل داد که هیچ مرزی را برسمیت نشناخت. در ایران و زیر سایه جمهوری اسلامی از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب انواع نهاد های همیاری، کمیته های محلات علیه کرونا و ... شکل گرفت. هر چند در دل فضای کرونایی، تحریکات اعتراضی و تجمعات بدلیل خطر مبتلا شدن به ویروس کاهش یافت و این امکان موقتا از مردم برای فشار به حاکمیت ضعیف شد، اما مردم شرافتمند و آزادیخواه برای کمک به همدیگر سازمان یافتند.

وضع طبقه کارگر و بخش محروم جامعه چه در ایران و چه در بقیه کشورها قبل از کرونا هم تعریفی نداشت. تحریم اقتصادی و گرو گرفتن جان و هستی مردم محروم توسط دولت آمریکا و سواستفاده حکام بر ایران از این حربه برای توجیه فقر و بیحقوقی مردم نیز سر بار همه چیز است. بعلاوه فضای جنگی و تهدید ها و پروپاگاندا جنگی دولت آمریکا و حاکمین بر ایران نیز به عنوان ابزاری علیه مردم از هر دو طرف مورد استفاده بی اما و اگر قرار میگردد.

اما دنیا بعد از کرونا، دنیای دیگری خواهد بود! بن بست سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی، بی اعتباری همه قوانین و معیارها و ادعاهایی حکام برجهان، بی جوابی آنها و تناقض کامل سیستم بورژوازی با ابتدایی ترین نیازها بشر، نیاز بشریت و تلاش بر حق برای رفاه، بهبود، سلامتی و امنیت در جهان، به میدان جدال دوره آتی و صف آرای طبقه کارگر و افشار زحمتکش در مقابل بورژوازی خواهد انجامید. جدالی که در دوره ای شکل میگردد که بورژوازی جهانی در "متمدن ترین" کشورها پشم و پيله اش ریخته و از اعتبار افتاده است.

امروز بارقه های یک جنبش عظیم اعتراضی در دل دنیای کرونایی از فرانسه تا ایران و ... نمایان شده است. اعتراضات این دوره بطور قطع بی توهم تر، جدی تر، رادیکالتر و همه جانبه تر از تحریکات اعتراضی قیل از کرونا خواهد بود. بی تردید بورژوازی و دولتها و همه رسانه های آنها تلاش خواهند کرد که با تحمیل استیصال به بشریت، با پاشیدن تخم نومیدی و اینکه باید تسلیم شوند و سر در مقابل نیاز نظام کاپیتالیستی فرود آورند، سعی میکنند جامعه بشری را به عقب برانند و بربریت کاپیتالیسم را به تنها راه ادامه زندگی تبدیل کنند.

اما در مقابل این تلاش، نیاز بشریت به راهی کامل و آزادی و رفاه در دنیای مدرن و لذا دست بردن به ریشه برای خاتمه حاکمیت این سیستم و جایگزینی آن با جامعه ای آزاد، برابر و مرفه نیز

جوابی است که روی میز می آید و قوی یا ضعیف جدال طبقاتی در دوره آتی حول ادامه وضع موجود و یا آلترناتیوی سوسیالیستی را رقم خواهد زد. اینکه کمونیستها و رهبران و سخنگویان طبقه کارگر در بعد فرا کشوری چقدر بتوانند در این دوره این افق را پرچم مبارزات خود کنند، چقدر بتوانند شورشها و طغیان های توده ای را در جهت کمک به این افق هدایت و رهبری و صاحب سازمان کنند، اینکه چقدر بتوانند توده وسیع این طبقه را حول این افق متحد کنند، و اینکه در دل این جدال چقدر احزاب و سازمانهای کارگری و کمونیستی در جواب به نیازهای این دوره شکل بگیرند، همگی سوالات بزرگی در مقابل ما است. آنچه مشهود است جدال دوره آتی و نیاز به این ابزارها برای موفقیت است که به جلو صحنه می آیند.

در مورد ایران

ایران میتواند و به احتمال زیادی یکی از کانونها بحرانی در دوره آتی خواهد بود. قیل از کرونا نیز جامعه ایران با چند دوره اعتراضات آزادیخواهانه از دیماه ۹۶ و تا آبان ۹۸ همراه با انواع تحریکات کارگری از هفت تپه و فولاد، تا هپکو، آذر آب، پتروشیمی ها و تا اعتراضات مختلف معلمان و دانشجویان و ... طرف بوده است. کرونا موج اعتراضی را خواباند اما نفرت عمومی از حاکمیت در دل این واقعه هم در قلب مردم ایران جوشید و دنبال لحظه مناسب برای عروج آتششان خشم مردم است. جامعه ایران به عقب بر نخواهد گشت. کرونا تجربه ای دیگر در کنار بقیه تجارب در ضدیت نظام با ابتدایی ترین نیازمندی های این جامعه است.

طبقه کارگر و مردم ایران در این دوره هم یک بار دیگر بی ارزشی جان و هستی و سلامتی خود را نزد حاکمان و جایگاه والا و خدایی سرمایه و صاحبان آن و قدوسیت انرا تجربه کردند. دیدند نمایندگان خدا و مذهب و سرمایه، در قامت روسای جمهوری اسلامی و در دل یک فاجعه عظیم انسانی از زبان رئیس جمهور مملکت در کمال وقاحت و بی حیایی اعلام کرد: "یا دو میلیون نفر می میرند، یا سی میلیون گرسنه به خیابان می ریزند." این سخنان زمخت کل حکام جهان در جامعه بحران زده و این حرف دل همه دولتمداران سرزمین ایران است. اینها را باید از روی زمین پاک کرد و این داغ و ننگ را از دامن بشریت تکاند.

اما جامعه ایران با طبقه کارگر آن که در همین چند سال جدالهای بزرگی را از سر گذراند و مردم ایران را به خود و افق برابری طلبانه این طبقه امیدوار کرد، بیش از این جای روحانی ها و خامنه ای و همه اقمار و مزدبگیران بورژوازی و رسانه ها و .. آنها نیست. موج بر میگردد، دردها و غم سنگین جانبختگان کرونا هر چند زمان هم بخواهد التیام خواهد بخشید، و خشم خفته دهها میلیون کارگر و معلم، زن و جوان، دانشجو و ... زیر پرچم آزادی و برابری به جلو صحنه خواهد آمد. فقر و محرومیت این دوره و قرض هایی که همه بالا آورده اند، تنها زمانی حاشیه ای خواهند شد، که این امید به راهی در همه جا زبانه بکشد و این بار و با استفاده از تجارب گذشته، سازمانیافته و متحد نیروی خود را زیر پرچم دفاع از برابری به میدان بیاورد.

قطعا این دوره وظایف سنگینی روی دوش کمونیست ها، روی دوش رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر و روی دوش همه محافل و شبکه های به هم تنیده از انسانهای شریف و آزادیخواه و کمونیست و قطعا روی دوش حزب حکمتیست (خطر رسمی) خواهد بود. باید به وظایف این دوره واقف بود و هوشیارانه نیروی خود را در همه مراکز کار، در محلات و در مراکز تحصیلی سازمان داد و خود را برای جدال اصلی و جدی این دوره آماده کرد. ایران میتواند شعله یک جنبش کارگری، یک جنبش عدالتخواهانه برای راهی، علیه کاپیتالیسم و برای سوسیالیسم، در جهان را برافراشته کند. خشم فروخته ای که عروج خواهد کرد باید به سازمان و نیرو برای این جدال تبدیل شود.

۲۲ آوریل ۲۰۲۰

تحریکات انسانی و چپ حاشیه ای



وریا نقشبندی

رقابتهای مبتدل نشده باشیم، اگر آنچه را که برای خود میخواهیم برای دیگران هم بخواهیم، آنوقت همبستگی انسانی یک مشخصه ماست."

در این اظهار نظر جز لقمه ای از افاضات و پندهای اخلاقی چیز دیگری نمیتوان یافت. برای کسانی که با ادبیات این نوع از چپ آشنایی دارند، مخاطب این بند از نوشته، فعالین اجتماعی و شخصیتهای خوشنامی هستند که بنابر تشخیص و احساس مسئولیت خود، اقدام به کمک رسانی به مردم در محلات و شهرها نموده اند. شخصیتهایی که منشا شکلگیری تحریکات اجتماعی و انسانی وسیعی بودند که دانشور در مطلب اول آن را

"عمیقا غیر مسئولانه" می نامد و امروز می خواهد بگوید که آن اظهارنظرات گذشته را زیر فرش کنید و نادیده بگیرید و این بار "فراخوان" به "همبستگی انسانی" مشخصه ی او می شود! اما اپورتونیسیم عربان و ناشیانه ای که بدجوری توی ذوق میزند، مشخصه دانشور است. بلاخره مردم در مورد سیاست حزب شما، "قسم حضرت عباس را باور کنند که دم خروس".

آیا می توان مواضع گذشته را با چنین اظهاراتی سر هم بندی و ماستمالی کرد؟

سیاوش دانشور وقتی میبندد که برخلاف مواضع خود و حزبش، تحریکاتی مستقل و انسانی از هر طیف و گروهی برای کاهش دادن قربانیان ویروس کرونا در شهرها و محلات شکل گرفته است، سکان را چرخانده و همبستگی را می ستاید و از فرط "عشق" به این نوع از فعالیتها و "تلاش برای بسط و گسترش" آن پا را فراتر گذاشته دورنمایی تخیلی، غیر واقعی و دلخواهی برای این نوع فعالیت ها ترسیم می کند.

دانشور می گوید این فعالیتها باید به تشکیل مجامع عمومی و شوراها ارتقا یابد! "... اینها (نهادهای همیاری) در اشکال متنوعی میتوانند سازمان شورائی و سبک کار شورائی و زندگی شورائی را تمرین کنند." باید گفت مرچبا به این درایت! بعد از چرخش فرصت طلبانه از نقد "فعالیتی غیر مسئولانه" به پز "رهبر" و "خط دهنده" و "دست اندکار" تحت عنوان "تکات سبک کاری" ظاهرا دانشور در تلاش برای "رادیکال" کردن موضع خود فراخوان متکی کردن کمیته های همیاری به مجامع عمومی و شوراها را "بهترین"، "رادیکالترین" موضعی میداند که مو لای درزش نمیرود. چه چیزی رادیکال تر از مجمع عمومی و شورا! باید برای این چنین به ریشخند گرفتن بحث مجامع عمومی و شوراها تاسف خورد، باید تاسف خورد که این چنین کلیشه وار این ارزنده ترین مبحث جنبش کارگری و کمونیستی را، برای جا نماندن از قافله و نشستن بر کرسی "خط دهنده" و "رهبر"، از هر محتوای عملی تهی میکند. در جایی در همان نوشته نیز خوشنامی یکی از فعالین کارگری را پشتوانه ی صحت حرف خود می کند، تا شاید بتواند حقایقی به رهنمودهای "حکیمانه اش" بدهد و همزمان بتواند نوشته اول خود را زیر فرش کند. در وضعیت امروز که مردم خود را در خانه قرنطینه کرده اند و عموما شاهد هیچ نوع تجمعی حتی در اندازه خانوادگی در ایران نیستیم، دم زدن از تشکیل مجامع عمومی و شوراها، همانقدر پا در هوا و بی ربط است که بی ارزش نشان دادن همان حجم از فعالیت محدودی که بخشی از مردم در شهرها و محلات دارند انجام میدهند. فراخوان دانشور بیشتر از هر چیزی بیگانگی او را با سیاست کمونیستی و دخالتگری در جامعه، با جایگاه سیاست کمونیستی مجمع عمومی و شوراها در سیر جدالهای طبقاتی را نشان میدهد. بیگانگی که ظاهرا قرار است با رونویسی و تکرار پرطمطراق اما بی محتوای چنین سیاستهایی لاپوشانی شود.

این چپ با گیج سری خود مجامع عمومی و شورا را موضوعی کلیشه و ایدئولوژیک و قابل حصول

معمولا در پس هر تحول و رخدادی در جامعه، اظهارنظرات و موضعگیریهای گاه مشابه و یا متفاوت از سوی افراد، جریانات سیاسی و غیره شنیده میشود. خاصیت این موضع گیریها میتواند این باشد که جامعه ی مورد خطاب قرار داده شده، از آن به نفع خود سود جسته یا اینکه نه، کاملا خلاف آن عمل کرده و این مواضع را به خود آنها بر می گرداند. شیوع ویروس کرونا در ایران نیز مشمول این امر از سوی احزاب و شخصیتهای آن واقع گردید و تا به امروز نیز کماکان بر حسب سکون های اجتماعی یا جنب و جوش حول آن، در حال رنگ عوض کردن و تغییر نسخه میباشد.

در این رابطه اظهار نظرها و مواضع گوناگونی در میان بخشی از چپ مطرح شده است که مختصرا به آن می پردازم.

۱- دو نوشته از سیاوش دانشور، رئیس دفتر سیاسی "حزب حکمتیست"، منتشر شده که خصلت نما است.

دانشور در تاریخ ۲۸ فوریه مطلبی تحت عنوان "کرونا در ایران، چه باید کرد" دارد و حدود یک ماه بعد به تاریخ ۴ آوریل مطلب دیگری تحت عنوان "نهادهای همیاری، نکاتی در باره سبک کار" نوشته است. دو نوشته با دو موضع متناقض!

او در رابطه با تناقضات این دو نوشته و اظهار نظر، چیزی نمی گوید و به مخاطبانش توضیح نمی دهد که دلیل این تغییر موضع چیست؟ او در نوشته اول خود اینطور موضع خود و حزب مطبوعش را با مسئله همیاری و همبستگی مردم به اشکال مختلف در وضعیت ویروس کرونا برخورد میکند:

"حزب کمونیست کارگری- حکمتیست از ابتدا تلاش داشت بسیار مسئولانه به موضوع برخورد کند. ویروس کرونا و اشاعه جهانی آن نه مشابه زلزله است و نه سیل. در این موارد میشد بسیج عمومی داد، خود مردم و کارگران شریف و انساندوست تجارب غنی دارند و توانستند قیل از رویدادهای دیماه ۹۶ و با علم به اینکه حکومت کاری نمیکند و حتی کمکهای دریافتی را هم می دزدد و به بازار روانه میکند، موجی از همبستگی انسانی خلق کردند. مسئله ویروس کرونا اما یک کیس متفاوت است، همان برخورد را نمیتوان داشت و هر فراخوانی از این دست میتواند عمیقا غیر مسئولانه باشد".

سیاوش دانشور در کنار توضیح کمک رسانی های مردمی در دوره زلزله و سیل، زیرکانه نه از تلاش در کمک رسانی مردمی در دوره کرونا بلکه از فراخوانهای "تجمع کنید" و "اعتصاب کنید" نام میبرد و دوپهلوی این دو را همطراز هم قرار میدهد و کمک رسانی های مردمی را تحت عنوان "فراخوانهای به تظاهرات" بعنوان فراخوانهایی غیر مسئولانه نقد میکند.

نوشته ی دوم دانشور با کلی آسمان و ریسمان بافتن تلاش می کند تناقض گفته هایش با نوشته ی اول را لاپوشانی کند و این بار خودش "عمیقا غیر مسئولانه" برخورد می کند.

او در نوشته دوم میگوید:

" لذا ما در جامعه طبقاتی و در شرایط کنونی پدیده ای در حال گذاریم. باورها و سیاست کمونیستی داریم اما تماما از سلطه افکار و قوانین حاکم در جوامع کنونی منفک نشده ایم. در این هوا تنفس میکنیم و همواره متأثر از خرافات و رقابتها و ارزشهای این جامعه ایم. ما اگر اسیر خودپسندی، خودمحوری، برتری جوئی و

تحرکات انسانی و ...

در هر شرایطی می بیند. این ها سوراخ دعا را گم کرده و شورا و مجامع عمومی را به یک شعار توخالی تبدیل کرده و تبلیغ می کنند...

همه میدانند که مردم در هر بحران مثل زلزله و سیل، و این بار کرونا، انساندوستانه به میدان میابند و به یاری مردم سیل زده، زلزله زده و ... می آیند و خود را برای کمک رسانی سازمان می دهند. در شرایطی که کمونیستها سنتا فعالین این عرصه اند، بخشی از جریانات موسوم به چپ هم بعنوان "آموزگار" و "مبصر" شروع می کنند به نصیحت کردن و هشدار دادن و این کار را بکنند و آن کار را نکنند و باید و نباید هایی که فقط به درد خودشان میخورد.

این چپ تصویری کلیشه ای از مجامع عمومی و شورا در ذهن دارد. این چپ بدون توجه به شرایط معین و تنوع سازمانهای توده ای با اهداف متفاوت، این تصویر را میدهند که گویا از دل کمکهای مردمی به زلزله زدگان، به سیل زده ها و مقابله با بیماری کرونا، مجامع عمومی و شورا در می آید!

سیاوش دانشور باز به همان باید و نباید های خود در همان نوشته دوم خود ادامه میدهد و میگوید:

"نهادهای همیاری و شبکه این نهادها باید قوام یابند، تجارب را اخذ و درونی کنند، عملاً به یک شبکه قدرتمند و دارای توانمندی و سازماندهی اقدام مشترک بدل شوند. کار این شبکه امروز همینهاست که انجام میدهد، نباید بار اضافی روی دوش آن گذاشت."

دانشور انواع مشخصات دلخواهی را بار این نهادها میکند. از "ماگزیمالیسمی" چون اتکا این نهادها به مجامع عمومی و تبدیل به شوراهای محلات، شهر و ..، شوراهایی که ابزار اعمال قدرت توده ای اند، تبدیل شوند تا "مینیمالیسمی" که "بار اضافی روی دوش آنها نگذاشت!"

سیاوش دانشور توضیح نمیدهد چرا یک ماه پیش اقدام به هر فعالیت مستقلی از طرف مردم "غیر مسئولانه" اسم میگرفت و چه اتفاقی افتاد که امروز زمانیکه نهادها یا کمیته های مردمی شکل گرفته اند، باید این نهادها گسترده تر شوند و قوام یافته تر عمل کنند؟ حتی احکام آسمانی نیز صادر میکند که همین اندازه از فعالیت این کمیته و نهادها کافی است و نباید بار اضافی روی دوش آن گذاشت. کاش میشد در این اوضاع قرنطینه، در هر شهر و محله ی نه یک کمیته بلکه دهها کمیته و نهاد مردمی برای کمک رسانی شکل میگرفت و هر کدام مستقل از همدیگر امورات خود را پیش میبردند. مگر غیر از این است که باید از تجمعات گسترده پرهیز کرد؟! در ثانی اگر میشد مجامع عمومی و شوراها را سازماندهی کرد لابد میشد در این شرایط تجمعات اعتراضی و اعتصابات را نیز براه انداخت! فقط اپورتونیسیم و به اقتضای زمان "خط دادن" است که دانشور و حزبش را به این درجه از التقاط میکشاند.

۲ -موضوع دوم که روی دیگر سکه نسخه ی سیاوش دانشور است نقد طیفی از "فعالین چپ" است که می گویند کمیته ها و نهادها و همیاری های مردمی نباید وظایفی که رژیم انجام نمی دهد را برعهده بگیرند و از جیب خودشان و مردم این وظایف را پیش ببرند و این بار را از دوش دولت بردارند... حتی بخشا پا فراتر گذاشته و می گویند مساله سیاسی است و اصلاً کرونا کار خود رژیم علیه جنبش های اجتماعی است. کار به جایی رسیده که میگویند "ما قرنطینه را رعایت نمی کنیم و مریض هم نشدیم!" این دهن کجی به یک فاجعه انسانی و جهانی، به علم و تلاشهای بشر در جهان را بحساب نادانی این بخش باید گذاشت. اما از این طیف باید پرسید چرا در مورد زلزله و سیل و دیگر مصیبت های طبیعی کمک و همیاری و همبستگی خوب است و باری از روی رژیم بر نمی دارد ولی وقتی بحث کرونا که به مساله مرگ و زندگی در سراسر جوامع بشری تبدیل شده است، این کارها کمک به رژیم است؟! این تناقض، دو استاندارد در برخورد به تلاش در کمک رساندن به مردم محرومی که زیر سایه یک حاکمیت ارتجاعی در مقابل بلایای طبیعی بی دفاع رها شده اند ناشی از چیست؟

سوال این است که گنج سری و تفاوت در برخورد به پدیده های اجتماعی در چیست و کجا است؟

اولاً- پدیده ها را آنطور که هست باید دید نه آنطور که در اذهان این و آن میگردد. مساله اتحاد و همبستگی و تشکل مفاهیمی برای شعار دادن نیست. مکانیسم اتحاد و همبستگی و همیاری و دخالت و تشکل یابی را باید شناخت.

این چپ در واقع از طرفی هر حرکت اجتماعی و انسانی را با دوز ضدرژیمی بودن آن می سنجد و بلافاصله آن را "سیاسی" یا "غیر سیاسی" می نامند. از طرف دیگر مجامع عمومی و شورا برای این چپ اعلام تعهدی کلیشه ای و ایندولوژیک است که ظاهراً از دل هر تحرک و سازمانی و در هر شرایطی قابل حصول است. این ها سوراخ دعا را گم کرده اند. شورا و مجامع عمومی را به یک شعار توخالی تبدیل کرده و تبلیغ می کنند.

اجازه بدهید با چند مثال ساده موضوع را روشن تر کنم:

مسجد معمولاً جای نمازگزارها است. از نظر ما فقط مکانی "مقدس" نیست. در دوره تظاهرات ها و تحرکات دوره انقلاب ۵۷ مساجد هم جای نمازگزاری بود و هم جای تجمع و تحسن و آگاهگری و سازماندهی مردم.

در رابطه با همبستگی های مردمی ظاهراً در جایی پای امام جمعه ها به میدان کشیده شده است. و این سوال ایجاد شده که آیا نباید گذاشت این اتفاق بیفتد؟ قبل از هر چیز در اینکه حاکمیت، مساجد و نهادهای حکومتی در هر شکل آن تلاش کنند خود را صاحب این نهادها نشان دهند و فعالین این کمیته باید هوشیار باشند شکی نیست. هوشیاری که تا امروز شاهد آن بوده ایم و موفقیت و گسترش این نهادها اتفاقاً ناشی از این درجه از هوشیاری سازماندهندگان و دست اندرکاران آن است. اما همزمان این فاجعه و بی امکاناتی مطلق مردم، بویژه مردم محروم، در مقابل این فاجعه موجی از انساندوستی را دامن زده و طیف وسیعی از مردم را برای کمک رسانی فعال کرده است و کار به جایی رسیده که حتی مساجد به محل توزیع مواد بهداشتی و ... تبدیل شده و یا بطور نمونه در شهر پاوه این نهادهای مردمی چنان قدرتمند شده اند که حتی رادیوی محلی را در اختیار آنان قرار داده اند. اینها نه فقط نقطه ضعف این نهادها و این نوع فعالیت نیست که نشان از موفقیت آن است. نهادهایی که دست رد به سینه کمکهای انسانی و بی قید و شرط نمیزند. نهادهایی که از کدخدا تا معتمد محافظه کار محل و ... را زیر پرچم انسانی خود آورده است.

نهادهای مردمی همزمان که سراغ سرمایه داران برای کمک گرفتن می روند، فرمانداری ها و شوراهای شهر و دیگر نهادهای دولتی را هم تحت فشار و درخواست همین مردم دخالتگر قرار میدهند تا سر کیسه را شل کنند.

مبارزه با کرونا در ابعاد جهانی هنر دولت ها نبوده است. دولت ها پول و امکانات در اختیار دارند که باید از آنها گرفت. اما این پزشکان و کادر درمانی و توده های وسیع داوطلب برای کنترل و توزیع مواد بهداشتی و خوراکی به خانواده ها و غیره اند که امر مقابله با کرونا را امکانپذیر کرده اند. در چین و ایتالیا و دیگر کشورهای جهان ده ها هزار انسان داوطلب در عرصه مبارزه و دفاع از زندگی شرکت داشته و دارند. این ها کارمندان دولت نیستند. جوانان و زنان و مردان و ساکنین محلات و شهرها هستند که این مقابله را سازمان داده و عملی می کنند. در ایران هم اولویت امروز این کمیته ها نجات جان مردمی است که بدون کمترین امکانات با این فاجعه دست و پنجه نرم میکنند.

دوما- کار ما و رابطه ی ما با فعل و انفعالات اجتماعی رابطه مرید و مرادی نیست و از بالا به پایین نگاه کردن نیست. باید و نباید گفتن های تو خالی نیست. دخالتهای ملانقطی و نصیحت گرانه نیست. زمانی لازم باشد به چیزی بگوییم نه، صریح و بی پرده میگوییم و پایش می ایستیم. اگر مخاطراتی بر سر راه جنبش های اجتماعی تشخیص بدهیم علیه اش می جنگیم. اما نهایتاً انتخاب بر عهده خود فعالین در عمل و در محل

است. ما جنبش بوجود نمی آوریم. جنبش های اجتماعی بر متن تحولات جامعه شکل می گیرند.

ابعاد این فاجعه نه فقط در ایران که در دنیا چنان وسیع است که طیف وسیع و لایه های متفاوت، از فعالین رادیکال تا سلبریتی ها، را به تحرک وا داشته است.

مردم بسیاری از شهرهای جنوب ایران خود راسا اقدام به قرنطینه کرده و با تشکیل صندوق های مالی، مواد بهداشتی خریداری کرده و محل های خود را ضدعفونی کرده اند.

فعالین و انساندوستان شهر مریوان توانسته اند مردم را مستقیماً در ایجاد کمیته های مردمی محلات خود و نهادهای همیاری شریک کنند و درجهت یک کاسه کردن همیاری و همبستگی در سطح شهر تلاش کرده اند.

مردم شهرهای جنوبی تر کردستان، پاوه، جوانرود، نودشه، ... هم کارهای بزرگی کرده و دخالتهای عمومی گاهی در سطح تمام شهر سازمان داده اند.

در مهاباد بیمارستان ساخته شده. در سنندج، سقز، دیواندره و غیره اقدامات انجام شده است.

در کرمانشاه گروههای مختلف همیاری مستقل از دولت شکل گرفته است.

آیا این تحرکات و کمک ها و همیاری های مردمی باعث شده رژیم کار و مسئولیت خود را پیش نبرد؟ این توجیه و منطقی به شدت پرت و نامربوط است. امروز مکانیسم فشار بردولت همین دخالتهای خودجوش و آگاهانه در ابعاد توده ای است. راه ها و مکانیسم فشار اجتماعی بصورت اعتراض و اعتصاب و و تجمع و غیره حداقل تا به امروز بدلیل خطر کرونا و مسئله فاصله گیری اجتماعی بسته شده است.

ممکن است باز چپ گنج سر ایراد بگیرد که من به نقش سرمایه داران و سلببریتی ها و غیره اهمیت داده و اهدافشان را در نظر ندارم. ولی حداقل برای کسی که یک کلاس سواد سیاسی داشته باشد، می داند که طبقات و اقشار اجتماعی اهداف و منافع گوناگون دارند. یکی دنبال اسم و رسم و شهرت است، یکی می خواهد بخاطر کمی که می کند به بهشت برود، یکی امر خیر و خیریه می نامد و بخشی هم اهداف انساندوستانه و برای حفظ جان انسان از بیماری مرگبار کرونا و کمک به مردم برای دخالت و احساس مسوولیت اجتماعی و انسانی و تمرین همبستگی و اتحاد و همیاری است. این چپ حاشیه ای و پرت از حضور در تحرکی اجتماعی که سایر بخشهای جامعه در این حضور دارند هراس دارد، این تحرکات برایش "نجس"، "غیر طبقاتی" است. چپی که از شنا در بخش عمیق استخر هراس دارد. این دنیا "غیر منزه" برای این چپ نا آشنا و هراسناک است.

برای این چپ انساندوستی و سوسیالیسم مذهب است. نه انجام عمل انساندوستانه و ابزار دفاع از زندگی مردم.

اتحاد و همیاری و همبستگی های مردمی امروز، در پایان کرونا از بین نمی رود. سوسیالیست ها و انساندوست های واقعی بر اساس جوامی که امروز به دردهای جامعه می دهند و کاری که امروز می کنند، می توانند صاحب اتوریته و نفوذ و در رهبری مبارزات اجتماعی آتی هم قرار گیرند.

۱۷ آوریل ۲۰۲۰

اولین اصلی که

کارگر باید در رد و

قبول یک قانون کار

در نظر بگیرد

اینست که من

بعنوان یک عنصر

آزاد در این جامعه

در سرنوشت

خودم، در محیط

کار خودم، در

تعیین اینکه نیروی

کارم را دارم در

ازاء چه میفروشم و

در چه شرایطی

قرار است کار کنم

و غیره، چقدر سهم

و نقش دارم .

اولین شاخص

اینست که کارگر

بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند

صاحب اختیار ظاهر

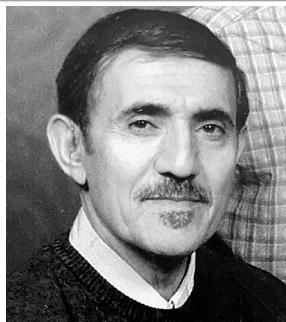
بشود.

منصور حکمت

چاره کارگران و مردم زحمتکش

سازمان و تشکیلات است تجربه ای از مبارزه کارگران برای مسکن مناسب

حبیب عبداللہی



سال ۱۳۶۲ در شرکت ساختمانی مهستان در تهران توانستم با کمک دوستان دیگر هم شهری که قبلاً به تهران آمده بودند، کار پیدا کنم. بخش دیگر کابوس بخصوص برای کارگران مهاجر که امکان اجاره خانه را هم معمولاً نداشتند، پیدا کردن محل زندگی بود.

انقلاب ما بر علیه حکومت شاهنشاهی برای این بود که از زندگی، کار و آزادی برخوردار بشویم اما آنچه تجربه ما شد، ادامه سرکوب شدید و تحمیل زندگی فلاکت بار به طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش بود. برای مردمی که در حاشیه شهرها و یا در روستا ها زندگی میکردند وضعیت به مراتب بدتر و نا امن تر از قبل شده بود. حکومت اسلامی جدید تماماً ادامه بمراتب ارتجاعی تر حکومت شاهنشاهی بود، چرخ های سیاسی و اقتصادی جامعه دقیقاً بر همان مناسبات سرمایه داری باید میچرخید و استبداد شرط حیاتی برای رسیدن به این هدف بود. ادامه وضعیت ما دقیقاً ناشی از این بود که بعنوان طبقه کارگر و سازمان های توده ای و سیاسی اش قدرت نداشتیم. در اتکا به این نیروی سازمان یافته میلیونی، کارگران در قدرت نبودند تا مردم را فوراً از حداقل های زندگی بفرمانند کنند و امکانات و کار و زندگی اجتماعی را مایه سعادت کل جامعه کنند. هم اکنون و بعد از چهل سال که از آن زمان گذشته است، اوضاع ایران دوباره آستن تحولات عظیمی است، طبقه ما و مردم زحمتکش به شرایط و وضعیتی که از هر لحاظ در جامعه دارند بشدت اعتراض دارند و حاکمیت هم زبان سرکوب و تفرقه. چنانچه طبقه کارگر و رهبران و سازمان و حزبی قادر به ابراز وجود اجتماعی و قدرتمند در جامعه نباشد، هر بخشی از بورژوازی که دستش به قدرت برسد، دقیقاً همان آش و همان کاسه دوران بعد از قیام و انقلاب چهل سال قبل در اشکال دیگری تکرار خواهد شد. امروز این وظیفه به عهده نسل جوان طبقه ما و آگاهان و پیشروان کمونیست قرار گرفته است.

قاعدتاً برای یک تازه وارد و آن هم در شهری مثل تهران پیدا کردن کار و مسکن آسان نیست بخصوص اگر هم که بخواهی از صفر زندگی دوباره ای داشته باشی!!

خوشبختانه از زمانی که روی پای خود ناچار از گذران زندگی شده ام، همیشه بر این باور بوده ام که انسان در هر مکانی باشد باید حداکثر تلاش برای زندگی مناسبتر را بکار ببرد.

محل زندگی ما شهرک غرب در سعادت آباد شمال تهران محلی بود مربوط به ساواکیهای فراری و حدوداً ۱۰۰ خانوار آنجا زندگی می کردیم. زیر یک سقف بودیم اما از امکانات اولیه زندگی بر خوردار نبودیم. آب نداشتیم و تهیه آن مصیب بزرگی برای زنان و بچه ها بود که در طول روز به کار در خانه مشغول بودند. برق نداشتیم و با مشکلات زیاد باید روشنی شب را تامین میکردیم، از امکانات بهداشتی هیچ خبری نبود. در ابتدای سکونت تا مدتی در تلاش بودم تا افراد را بشناسم و بیشتر با هم در مورد مشکلات محل و مطالبات روزمره صحبت می کردیم. با تعدادی رفافت نزدیکتری پیدا کرده بودم. همه از این وضعیت بشدت کلافه بودند. تصمیم گرفتیم موضوع را با همه ساکنین در میان بگذاریم و برای تهیه این امکانات اقدام کنیم. ما به اصطلاح بطور غیر قانونی آنجا بودیم. ما را از همه امکانات محروم کرده بودند تا آنجا را هر چه زودتر تخلیه کنیم. به هر مکانی مراجعه می کردیم تا حداقل امکانات "زندگی" داشته باشیم جواب نمی دادند. صدایمان را باید میتوانستیم به جایی برسایم و این زندگی، ببخشید، تحقیر و سگ مرگی، قابل تحمل نبود. تصمیم گرفتیم برای پیشبرد کارهای محل، شورا داشته باشیم. تجربه داشتن شورا از دوران قیام و بعد ها که در

و نه ما فکر میکردیم کسی میخواهد با ما مذاکره ای بکند و مصالح ما را در نظر داشته باشند. با ورود جماعت کمیته و پاسگاه و طرح تخلیه منازل، در زمان بسیار کوتاه و باور نکردنی زنان به مقابله جانانه با آنها پرداختند و آنها را فراری دادند. نتایج این اولین اقدام زنان محله ما بشدت دامنه دوستی و رفاقت و اعتماد بهم را افزایش داد.

در برابر این وضعیت از طرف پاسگاه طرح جدیدی ریخته میشود. شب هنگام به محله ما آمدند و خواستار این بودند که مساله را با شورا در میان بگذارند.

تصمیم ما بر شد که هفت نفر شورای محل به پاسگاه بروند مشروط بر اینکه فقط دو ساعت در آنجا ماندگار باشند. ما نگران دستگیری احتمالی و وقوع همان جمع و کمیته های کارگران پیشرو بودند (بچه های نزدیک همه موافق بودند. موضوع را با همه مردم در میان گذاشتیم، بی نتیجه ماندن همه اقدامات و تلاش ها که همه ما را به اینجا رسانده بود، خانه به خانه و برای همگان توضیح میدادیم. این ایده و اقدام برای تشکیل آن، خیلی زود مورد موافقت تمام صد خانواد قرار گرفت.

در یک گرد همایی که همان مجمع عمومی بود ما شورای خود را انتخاب کردیم. شورای واقعی و انتخابی خود مردم محل بود برای پیگیری مطالباتی که داشتیم. تجربه ما این بود که ارگان و مرکز یا مسؤلی که در نتیجه انقلاب به قدرت تکیه زده بودند نه تنها به ما توجهی ندارند بلکه تجربه هم داشتیم که بشدت سرکوب هر نوع حق خواهی و ازادیخواهی هم طبقه های ما در چهار گوشه کشور را پیشه کرده است. زندگی ما برای آنها ارزشی ندارد. کار ما درست بود و ما به قدرت و حمایت همدیگر نیازمند بودیم تا قدرت و جرات کاری را داشته باشیم. نیروی لازم برای مسائل آب رسانی و برق کشی را سازمان دادیم، گروه های کارآمد لازم بود که به این کار بپردازد، از این لحاظ کم نداشتیم. با استفاده از سرویس آب و برق که در محله همجوار وجود داشت اقدام به تامین این سرویس ها برای خودمان کردیم. به این ترتیب شورا با قدرت گیری از مردم محل، برق و آب را بدون اجازه از هیچ ارگانی به محل آورد. نمیدانستیم چه میشود اما همه ما در شوق و شادی آن لحظه ای که از این امکانات بهره مند شدیم غرق بودیم. ما تصمیم گرفتیم که باید این امکانات را داشته باشیم و تصمیم همه اهالی این قدرت را به اجرا کنند گانش که ما باشیم داد.

مذاکره ما و پاسگاه به نتیجه نرسید. ما خواستار تامین محل زندگی برای همه اهالی بودیم. ما خواستار خانه و امکانات برای همه بودیم و تا تحقق این نمیتوانستیم آنجا را تخلیه کنیم و خیابان خواب بشویم. از نظر ما روشن بود که آنها به مطالبه ما توجهی ندارند.

پاسگاه خود را از شر این مساله خلاص کرد. موضوع به دادگاه واگذار شد. بعد از چندین ماه دادگاه نمایندگان شورا را خواست. در روز موعود عیناً همه مردم محل در جلو داد گستری ونک تهران تجمع کردند و شورا آماده دفاع از مطالباتی که داشتیم شد. رئیس دادگستری وقت با دیدن تجمع مذاکره را به وقت دیگری موکول کرد و دستور داد تا اطلاع ثانوی از طرف دادگستری هیچ کس حق تعرض به منطقه مذکور را ندارد. پیروزی بزرگ ما در این لحظه به نتایج مهمی رسید. خبر این پیروزی در میان صد خانواده به سرعت پیچید و همه ما توانستیم نتیجه این اتحاد بزرگ را ببینیم. بسیاری را میدیدی که گریه شادی سر میدادند رفاقت و همبستگی ما عمیقتر شد.

تا دو سال بعد که من در این منطقه ماندم هیچ خبری از دادگستری نبود. بعد از این دو سال من به خاطر مسائل امنیتی چه در محل کار و محل زندگی ناچار به ترک آنجا شدم. کماکان با بسیاری از بچه ها در آنجا ارتباط داشتم و تا سال ۱۳۷۰ همه اهالی کماکان در آنجا زندگی میکردند. در این سال تصمیم دادگستری به مردم ابلاغ میشود که در ازا تخلیه منطقه به همه زمین برای مسکن مناسب داده میشود. به همه خانواده ها یکی بعد از دیگری زمین واگذار میشود و همه صد خانواده صاحب زمین شدند و بعد همه صاحب خانه خودشان شدند.

زنده باد قدرت و تصمیم ما برای زندگی بهتر. زنده باد تصمیم و پیگیری کارگران کمونیست و پیشرو و سازمان و تشکیلات کارگران که توانستند با دست رد بر هر نوع تفرقه ملی و مذهبی به مطالبه زندگی بهتر دست یابند.

از فردای آن روز و وقتی که خبر به کمیته و پاسگاه محل رسید، مورد تهدید قرار گرفتیم و منظم در تلاش برای مرعوب کردن ما بر آمدند.

ما در ۴ بلوک ساختمانی زندگی می کردیم و صد خانوار بودیم. کمی آنطرف تر مردمان محل که اکثراً از خانه های خوب و مناسب و امکانات سطح بالا برخوردار بودند از ما شکایت کرده بودند و پاسگاه ستاد اجرای شکایت آنها بود. ما کارگران بدون امکانات اولیه زندگی را بعنوان یک عده اویاش، جانی و از خدا بی خبر خطاب میکردند!! همین ها را به کمیته محل هم گفته بودند و می خواستند که ما از این محل ها بیرون برویم و میخواستند که نیروهای حکومتی ما را بیرون کنند. انواع تهدیدهای دیگر هم به این اضافه شدند.

انتخاب شونندگان که شورا نامیده می شدند هفت نفر بودند. هفت مرد. تا آن مقطع زنی آنچنان در انظار برای انتخاب بارز نشده بود. من مسئولیت شورا را داشتم. فراخوان دادیم که در برابر هر نوع تهدید یا هجوم نیروهای دولتی باید ایستادگی کنیم. برای حفظ آب و برقی که بدست آورده بودیم نیازمند پشتیبانی قاطع از تصمیمات شورای منتخب محل بودیم. مردها در طول روز ناچار از رفتن به کار بودند. زنان و نوجوانان و بچه ها در خانه ها میماندند. در جمع های بزرگ و کوچک بحث و توضیح این ضرورت در میان گذاشته شد و تمام زنان ضمن آمادگی بالا سازماندهی شدند که در مقابل هر نوع تعرض ایستادگی و مقاومت کنند.

بالاخره سر و کله کمیته و پاسگاه برای تخلیه منطقه مسکونی ما پیدا شد. ما که آمادگی لازم را داشتیم، برای دفاع جانانه از زندگی و سرپناهی که بدست آورده بودیم تردید نداشتیم، هیچ راهی جز این نبود. نه مامورین حکومتی تردیدی داشتند

حیات، کار و استثمار

حیات پایه ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانیه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند.

هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست های جامعه اعلام میکند.

تجاری از کار کمونیستی در دوران

جوانی در محل کار

حبیب عبداللهی

به عنوان یک انسان کمونیست که اکنون در تبعید زندگی میکنم خاطراتی از زمان بعد از انقلاب 57 در ایران در کار کمونیستی در میان کارگران دارم. علاقمند هستم آنها را برای هر درجه ای که مورد استفاده باشد در اختیار نسل جوان کمونیست در ایران بگذارم. این خاطره ها را در قسمت های مختلف تلاش میکنم در میان بگذارم.

دوران انقلابی قبل و بعد از سال 57 گذشته بود. ضد انقلاب به رهبری خمینی یکی بعد از دیگری دستاورهای انقلاب را با حمله وحشیانه به مردم آزادپخواه و کارگران و رهبرانشان، پس میگرفت. من در شهر سقز این دوران را گذراندم. چپ بودم و در میدان های مختلف دفاع از دستاوردهای انقلاب مباره کرده بودم. با تشکیلات کومه له فعالیت میکردم و با شروع مبارزه مسلحانه من همچنان در شهر کار و زندگی میکردم و فعالیتهایم را در اشکال دیگری ادامه میدادم. سرکوب و خفقان دهه شصت به شکل وحشیانه همچنان ادامه دشت، و ضد انقلاب به جون انقلابیون افتاده بود، و موج دستگیریها و اعدامها به شیوه وحشیانه ادامه داشت.عرصه فعالیت برای ما هم تنگ شده بود و مجبور شدیم که میدان فعالیت را به مکان دیگری و به اشکال دیگری شروع کنیم، دیگر ادامه فعالیت در اینجا ممکن نشد و بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران در سال 62 عضو حزب شدم و در ارتباط با مرکز تشکیلات های مخفی فعالیت را ادامه دادم. همراه دو رفیق دیگر که فکر کنم شرایط مشابهی با من داشتند بعنوان یک جمع حزبی (آن زمان حوزه حزبی می گفتیم) سازماندهی شدیم و قرار شد به تهران برویم و در آنجا زندگی و کار کمونیستی مان را دنبال کنیم.

۱-چگونگی پیدا کردن کار در شرکت مهستان

مانند ماهی سیاه کوچک از یک باتلاق وارد اقیانوس بزرگی شدیم. من از طریق دوستان هم شهری که در تهران زندگی و کار میکردند در شرکت ساختمانی مهستان توانستم بکار مشغول بشوم. ابتدا به عنوان شاگرد برق کار کار میکردم و سپس با توجه به نشان دادن خلاقیت و علاقه ای که به کارم داشتم، بعنوان برق کار ادامه دادم.

زندگی در شهر تهران، آشنایی با فرهنگ و مناسبات محیط بزرگتر، زندگی کارگری و خیلی ساده ای که داشتیم و آشنایی با دوستان جدید و داشتن نقشه برای گسترش فعالیت کمونیستی هیجان و شوقم را بیشتر کرده بود.

۲-قوانین ساعت کار و حقوق

در شرکت مهستان که شرکتی دولتی بود. و روزی ۸ ساعت کار می کردیم. و حقوق من به عنوان کار فنی بین ۳۰۰۰ تومان تا ۳۵۰۰ با توجه به اضافه کاری گاهی اوقات در نوسان بود. حقوق کارگران ماهر مثل برق کار ، تراشکاری، مکانیک، و نجاری با کارگران ساده خیلی تفاوت داشت. کارگران ساده تا انجای که یادم هست بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بود .

۳-محل زندگی

محل زندگی ما در فاصله نه چندان دور از شرکت بود و من هزینه مسکن نمی دادم و داستان ان را جداگانه به عنوان یکی دیگر از عرصه های فعالیت کمونیستی خواهم نوشت. اکثر کارگرانی که در شرکت کار می کردن محل زندگیشان در شهرکهای فقیر نشین اطراف تهران بود. و بعضی از آنها که از شهرستانها امده بودند در خانه های موقت که متعلق به شرکت بود زندگی می کردند. ایمنی کارگران تا حدی خوب بود چون این شرکت قبل از انقلاب توسط

خارجیها کنترل شده بود هنوز قوانین ایمنی را تا حدی اجرا می کردند. کارگران روزهای پنج شنبه و جمعه تعطیل بودن . در این شرکت گویا در زمان شاه چون توسط خارجیها کنترل شده کارگران از یک وعده غذای نهار برخوردار بودن ولی بعد از انقلاب دولت ان را قطع کرده بود و در اختیار بنیاد مستضعفان بود. در محل زندگی مثل محل کار ما با یک تعداد از کارگران که هر کدام در مکانهای مختلف کار می کردن سر و کار داشتیم و همچنانکه گفتم این بخش از زندگی نیاز به نوشته جدا از این بخش دارد و همزمان با همین فعالیتها و در برنامه زندگی سیاسی من بود.

۴-ارتباط گیری و شناسای افراد مورد اعتماد

شش ماه از کار در شرکت مهستان را گذرانده بودم و در این مدت کارم فقط پیدا کردن دوست و رفیق بود. همیشه گوشه چشمی به کارگران آگاه تری داشتم که آرزو میکردم سریعتز دوره دوستی با آنها را شروع کنم. بعد از این مدت رفقای هم حزبی که با هم به تهران آمده بودیم را توانستم یکی بعد از دیگری در آنجا معرفی کنم و توانستند استخدام شوند. این هدف جدی در کار ما بود و قطعاً برای این شرایط ما خیلی مهم بود که بصورت جمعی بتوانیم ادامه کارمان را بدهیم.

اکنون جمع کمونیستی ما در یک شرکت ساختمانی با تعداد حدودا ۴۵۰ کارگر کارش را تازه داشت شروع میکرد. کار برای رفقای دیگر جمع ما که تازه در شرکت استخدام شدند ساده تر بود چرا که در مدت شش ماه گذشته دوستان زیادی که داشتم را به آنها هم معرفی میکردم و همه ما توانستیم جذب رفقای جدید به کار متشکل را سریعتر دنبال کنیم تا جایی که در همان اوایل کار جمع دیگری از رفقای کارگر فعال را داشتیم. نقشه ای که ما در توافق با حزب داشتیم این بود که جمع هایمان را تکثیر کنیم و در مبارزاتی که در شرکت داریم آگاهانه مطالبات را پیگیری کرده و شرایط کارمان را بهبود بدهیم. ما کمونیست بودیم و هیچ تعصب ملی و مذهبی نداشتیم و عمیقا معتقد بودیم که کارگران فارغ از هر برچسپ ملی و مذهبی که دارند متعلق به یک طبقه اند و منافع مشترکی دارند و میتوانیم به آسانی بر مطالباتمان متحد شویم. فعالیت ما بطور سازمانیافته تری دنبال شد و جلب و جذب کارگران آگاه مورد توجه جدی ما بود. با رفقای زیادی در ارتباط نزدیک بودیم افراد نزدیک و متمایل به ما و اهداف ما از جمله چریکهای اقلیت ، پیکاریها و هواداران کومله بودند. مطمئنا این رفقا که هر کدام به جریانی سیاسی تمایل داشتند دارای برنامه های مشابهی مانند ما بودند، ما نمیدانستیم اما کار ما معلوم بود که بسیار حساب شده و متشکل دارد پیش میرود. شرایط برای خم شدن روی بهبود شرایط کار مان فراهم شده بود و ما فکر میکردیم که میتوانیم با اتحاد و رفاقتی که بوجود آمده است سراغ طرح مطالباتی که داریم برویم.

۵-تصمیم گیری حوزه برای پیشبرد مطالبات اصلی و روزمره کارگران در ان شرایط

ما تصمیم گرفتیم که روی مطالبات اصلی در شرایط موجود تکیه کنیم که به زندگی تمامی کارگران و کارکنان ان شرکت مربوط بود.گذران زندگی برای همه ما بسیار دشوار بود و به طور کلی بار سنگینی بر دوش همه ما بود. و در ان شرایط تنها مطالبات بر جسته کارگران که معقول و منطقی به نظر می رسید، پیشنهاد شرکت تعاونی بود.

ما تصمیم گرفتیم روی ایجاد شرکت تعاونی کارگران کار کنیم. تبلیغ انرا با همه رفقای نزدیک شروع کردیم، رفقای که بهمیدگر خیلی اعتماد داشتیم. نتیجه کار بسیار خوب پیش میرفت و بعد از مدت کوتاهی و با توجه به نظرات همین سطح از رفقا که هر کدام با جمع و رفقای دیگر

کارگیشان در قسمت های مختلف، مساله شرکت تعاونی را مطرح کرده بودند، تصمیم گرفتیم که مساله را در مجمع عمومی کارگران طرح کنیم. فراخوان مجمع عمومی را توافق کردیم و اقدام به این کار کردیم. مساله را باید با مدیریت طرح میکردیم و اینکار را کردیم. اولین مانعی که با آن روبرو شدیم مخالفت امامی رئیس شرکت بود که گویا آدم سابقا توده ای بود. موضوع مخالفت رئیس را با کارگران در میان گذاشتیم و آنها بشدت از این تصمیم رئیس شرکت ناراحت و ناراضی بودند. فعالیت رئیس شرکت و کارمندان نزدیک به وی برای شناسایی عاملین این اقدام شروع شد و جالب بود که با عدم همکاری گسترده کارگران روبرو شدند و دستشان به کسی نتوانست برسد. منفعت مشترکی که همه ما با هم روی مطالبه مان داشتیم بسیار عمیق تر از این بود که کسی طرف کارفرما را بگیرد و همین مساله رمز موفقیت ما بود.

۶-نقشه عمل ما برای برخورد با مخالفت مدیر شرکت

نقشه ای که ما داشتیم را با دیگر رفقای کارگر در میان گذاشتیم. اعلام کردیم که برای زمان برگزاری مجمع عمومی از یک ساعت زمان نهار که داریم استفاده کنیم و یک ساعت هم از زمان کار به حساب خود مان میزنیم و به زمان مجمع عمومی که فکر میکردیم دو ساعت طول خواهد کشید اضافه میکنیم. ارزیابی ما این بود که میتوانیم کار را به همین روال انجام بدهیم چرا که اظهار نظر رفقای دیگر از بخش های مختلف هم همین بود. به این ترتیب تمام کارگران فنی و عادی از این کار استقبال کردند. بخشی از کارگران مردد و یا کارمندانی که مخالف کار ما بودند با توجه به فضایی که در میان اکثریت کارگران بود کم کم به ما پیوستند و میتوانم بگویم که تمامی کارگران و کارمندان آماده برگزاری مجمع عمومی شدند، همه آنها مصمم بودند که یک ساعت نهار و یک ساعت از زمان کار که مدیریت دستمزدی در ازا آن نمیپردازد را به زمان مجمع اختصاص بدهند. رئیس شرکت کماکان مخالف برگزاری مجمع عمومی ما بود.

تاریخ برگزاری مجمع را در مشورت با بسیاری از رفقا تعیین کرده و اعلام کردیم.در این روز تقریبا همه کارگران و کارمندان شرکت حضور داشتند.

۷-بر خورد نهایی مدیر شرکت

مدیریت که نقشه اش برای ممانعت از برگزاری مجمع عمومی با مخالفت جدی کارگران روبرو شده بود در صدد اجرای برنامه دیگری بر آمد و بخشی از کارگران و کارمندان مخالف و مردد در مورد برگزاری مجمع را فعال کرده بود که جهت و نقشه ما را تغییر دهند. هدف مدیر شرکت و حامیان او این بود که این شرکت تعاونی اگر قرار بر این است تاسیس شود باید تحت نفوذ و اتوریته مسولین شرکت باشد و از طرف خود شان مدیریت شود.

۸-اهداف کارگران برای شرکت در مجمع عمومی

همه میدانستند در این مجمع برای چه جمع شده اند. مدتی کار فشرده و اقناعی در مورد ضرورت شرکت تعاونی در رفع بخشی از نیازمندیهای زندگی و دسترسی سهلتر به آنها، صورت گرفته بود.

سخنران هایی که ما انتظار نداشتیم اعلام کنند که حرف دارند نام نویسی کردند، آنها از میان مخالفینی بودند که در مواجهه با فضای شرکت موافق شده بودند و شامل کسانی میشد که درد مشترکی با اکثریت کارگران نداشتند و یا از این لحاظ تأمین بودند و مشکلی نداشتند و تعدادی هم با هم درد مشترکی داشتند اما تردید میکردند و میترسیدند با مدیر شرکت مخالفت کنند. بهرحال تعدادی که بیشترشان از این دسته بودند حرفهایشان را زدند و زمان انتخاب نمایندگان مجمع فرا رسید و قرار شد که ۱۱ نفر بعنوان نماینده کارگران برای پیشگری شرکت تعاونی انتخاب شوند. 25 نفر کاندید شدند. هیچکدام از اعضای جمع های ما

کمونیست ۲۴۸

که دیگر مانند کمیته ای شده بودیم قرار نبود سخنرانی کنند و ما همه کارهایمان را فکر میکردیم که قبلا کرده ایم. نتیجه انتخابات این شد که هیچکدام از کارگران و کارمندان مردد و مخالف رای نیاوردند. نفرات اول تا چهارم انتخاب شدگان از کمیته ما بودند و بقیه از رفقای نزدیک، رفقایبی که در دیگر علیرغم اینکه به چه سازمان و گروهی سمپاتی داشتند، یا به اصطلاح به چه ملتی و چه مذهبی عقیده داشتند یا نداشتند، درد مشترک و عمیقی با هم داشتیم و رفاقت کارگری به معنای عملی کلمه مبنای تصمیمات مشترک ما بود و برای عواقب احتمالی آن هم خود را آماده کرده بودیم.

۹-ایجاد و تاسیس شرکت تعاونی کارگری

ما به همت یکی از رفقای کارگر با شرکت تعاونی مرکزی در تهران در تماس بودیم و جلساتی حضوری با انها داشتیم دال بر ایجاد همچنین برنامه ای و موافقت انها را جلب کرده بودیم و به ما اطمینان کلیه اجناس را داده بودن که بعد از فروش سرمایه آن به تعاونی مرکزی بر گردد. و مکان ان را از خود شرکت مهستان گرفتیم.

طولی نکشید شرکت تعاونی که مجمع عمومی کارگران و تصمیم آنها رای به ایجاد آن داده بود درست شد و تمام مایحتاج روزانه ما و حتی لوازم خانگی مورد نیاز ما از طریق آن تهیه میشد. همه ما نتایج رفاقت و دوستی که بر سر مسایل مشترکی که در کار و زندگی داشتیم را از دریچه ایجاد این شرکت تجربه کردیم و بشدت از کاری که کرده بودیم لذت میبردیم.

جمع کمونیستی ما هم تعدادش بیشتر شد و اعتماد و اعتبار بیشتری پیدا کردند. و نقشه های دیگری را هم که داشتیم دنبال میکردیم از جمله آنها باشگاه ورزشی بود که شروع آن با مسابقات پینگ پونگ شروع شد و علاقمندان به آن برای مسابقه ثبت نام کردند. هم چنین از طرف هییت اجرای منتخب مجمع دو نفر من وحسین احمدی نیا برای یک دوره کلاس حساب داری انتخاب کردن، و هدف از این برنامه برای دست رسی به حسابداری شرکت تعاونی تحت نظر خود هییت منتخب باشد. و هزینه این کلاس هم اجبارا از طرف هییت اجرای به مدیر شرکت تحمیل کردن. دوره کلاس رایگان نبود و ما کارگران و یا شرکت تعاونی باید هزینه کلاس را تأمین کن. و مدیر شرکت مهستان را مجبور به پرداخت ان کردیم.

۱۰- نتیجه کار حوزه ما در ان مقطع

رفتن به سمت طبقه کارگر به معنی بوجود آوردن سازمان برای کارگران نیست. به معنی بوجود آوردن سازمانی از کارگران است. ما باید بدانیم طبقه کارگر در هر محله کارگری از نظر عینی چکار میتواند و چکاری نمی تواند بکند. نقطه قدرتش کجاست و این قدرتش را چگونه به نمایش می گذارد؟

ما نگران سازمان کارگران نبودیم چون بوجود امده بود و فضای را بوجود آورده بودیم که بدون ما هم ادامه کاری امکان پذیر بود.

ما به لحاظ امنیتی در موقعیتی بودیم که قبل از اینکه بتوانند به ما دست رسی پیدا کنند باید انجا را ترک می کردیم چون خطر دستگیری و شناسای از طرف دولت کاملا محسوس بود و اواخر سال ۱۳۶۴ انجا را ترک کردیم ولی شرکت تعاونی کارگران تا انجا که من خبر داشتم تا سال ۱۳۷۰ همچنان فعال بوده.

۱۷-۱۲-۱۳۹۸

۸ مارس ۲۰۲۰

مانیفست جنبش علیه بیکاری

رفقای کارگر!

کننده پس بنشیند؟

ایران سرزمین سازندگی ثروت و دارایی است، و این سازندگی با بیکاری، جنایت، خون و فرودستی عجیب است. هر روز با طلوع آفتاب خانواده بزرگ چهل میلیونی تبار ما زیر آسمان بیکاری چشم به روز دیگری از زندگی محنت بار خود باز میکنیم. در این دوره نیروی کار تقریباً مجانی کارگر ایران و چهار میلیون کارگر افغانی در مشت سرمایه دار ایران قرار گرفت. مهمترین مشخصه این دوره نامحدود بودن نیروی کار در دسترس کارفرمایان است. میلیونها، ده میلیون، بیست میلیون، سی میلیون، چهل میلیون، زن یا مرد، کودک، با هر دستمزدی و با بدون دستمزد، بدون هیچ حفاظی در اختیار کارفرمایان بوده است. در تاریخ توحش سرمایه نام ایران بعنوان خطه ای که در آن بدون نیاز به یک چهار دیواری، بدون نیاز به بیل و کلنگ، بدون نیاز به یک کاغذ پاره قرارداد، بدون نیاز حتی به وعده دستمزد؛ میلیونها کارگر را به جان معادن، گیاهان بیابانها، به جان آشغالدانی ها انداختند؛ سرزمینی که در آن کشتن کارگر در محل کار بلامانع است، جاودانه خواهد ماند.

رفقای کارگر!

مرگ، ترس از مرگ بر اثر بیکاری و گرسنگی محرک رونق "صنایعی" است که سود سرشاری را نصیب نسل جدید سرمایه داران ایران میسازد. غول بیکاری همه شیره توانایی و ظرفیتهای سازندگی یک طبقه را مکیده است. هبولای بیکاری مگر چقدر میتواند قد بر افرازد؟ بازار میلیونی کار کودکان و تن فروشی و جان کندن خانوادگی بجای خود، مگر بازار دیگری جز قمار مرگ کولبری، جز فروش کلیه و خون و مغز استخوان هم میتواند آزمایش شود؟! طبقه کارگر در ایران در در مقابله با مصیبت بیکاری و در مقابل یک بورژوازی هار با توسل به همه ذخایر توهم از "تولید ملی" تا "برجام" برای خود وقت خریده است. بعد از بازار گسترده "تندر و دعای بیکاری" و بعد از نسخه مناطق آزاد صنعتی، آیا توهم دیگری باقی است که طبقه کارگر بتواند با توسل به آن از نبرد تعیین

جامعه ایران در اعماق مصائب ناشی از بیکاری با فقر و تباهی و فلاکت دست بگریبان است. مهر "بیکاری" بر دنیای سیاست و مناسبات طبقاتی، بر کشتش و کوشش روزمره، بر باورها و امید و ناامیدی، بر زبان و ادبیات، بر ارزشهای فردی و اجتماعی حاکم غیر قابل انکار است. این جامعه در قرق صف طولانی از صاحب منصبان، از وزرا و وکلا است که برای بیکاری نقشه میریزند، قانون میاورند و میبرند، فخر میفروشند و با خونسردی در مقابل عواقب خاتمان برانداز آن شانه بالا میاندازند. سیمای سیاسی ایران از پلانقرم دولتها و ارگانهای حکومتی تا تصویر مشترک عمومی مردم از خوشبختی به یکباره از هر گونه بلند پروازی تپی شده و به کف خیابانها سقوط کرده است: یک شغل و نه بیشتر!

نگاه کنید!

ایران کعبه آمال بورژوازی در تحقق و سوسه "کارفرما هر وقت عشقش کشید، بتواند کارگر را بگیرد و بیاندازد بیرون"؛

ایران شهر چراغان عدلیه بورژوازی "هر وقت عشقش کشید دستمزد بپردازد، هر وقت عشقش کشید قوه قضائیه را شلاق بدست به جان کارگران بیاندازد"؛

ایران مدینه فاضله زیاله های فکری حول "سیاست اشتغال و نه پول پاشی و تن پروری"؛

ایران شهر شلنگ تخته کاربدستان دولت تا خانه کارگر در گستاخی علیه حقوق و حرمت و امنیت و معیشت جمعیت کارکن جامعه است.

صفحات روزنامه ها در میان تلنباری از بازی دلقک مابانه ارقام و منحنی های بغایت پوچ و مسخره هر روز میتواند، هر بخشی از زندگی شهروندان را با مخاطره روبرو سازند. این دوره، دوره رکود و بحران و کسر بودجه است، اما سهم بی سابقه ای از خزانه عمومی به جیب هنر کاربرد ورشکستگی و ورشکسته ها میرود. سال پس از سال شعار نظم و صرفه جویی برافراشته میشود تا ساختار دولت رسماً با فساد و ارتشاء در تنیده گردد. بخش عظیم طبقه کارگر بیشتر و بیشتر کار میکند و با هر گام تعداد بیشتری از همین طبقه به کام بیکاری و تباهی فرو میرود.

۱- قسم نامه و حلقه مشترک موجودیت شوراها در این عبارت نهفته است:

هرگز، حتی یک عضو خانواده کارگری نباید از تامین شایسته

غذا، پوشاک، سرپناه و ملزومات پایه ای زندگی محروم بماند؛

هرگز، هیچ کس از میان اعضای طبقه کارگر نباید تنها گذاشته شود.

۲- هر عضو و هر فعالیت فردی و جمعی در این سازمان باید در خدمت تحقق این قسم نامه قرار بگیرد. قسم نامه به عنوان راهنمای عمل و نه به عنوان یک سنگ نوشته مقدس است.

۳- شوراها بیکاران در پاسخ به نیاز میرم میلیون ها کارگر برای دفاع از معیشت و ملزومات پایه ای زندگی خود و خانواده آنها بوجود آمده است. اعضای این تشکیلات کارگرانی هستند که توسط دولت و سرمایه داران از حق و امکان تامین زندگی از طریق کار خود محروم گشته اند.

۴- مشخصه شوراها تلاش سازمان یافته جمعی در راه رفع نیاز فوری به غذا، پوشاک، سرپناه و سایر موارد ضروری زندگی در منطقه فعالیتی آنها است. چگونگی دستیابی به این ملزومات، و آنهم با سرعت و در حد کافی، فلسفه وجودی این تشکل است.

۵- این سازمان نه وقت و نه تمایلی به ترسیم و تعقیب نقشه های یک سازمان " ایده آل" خیالی و از پیشی را ندارد. عضویت در این سازمان مستلزم این درک مشترک است که تجربه بدست آمده در دوره های مبارزه بهترین الگوی فعالیت را فراهم می کند، و در همین پروسه کارگران قواعد، مقررات و فرمهای سازمانی را جهت

متکی باشد. تا اینجا مبارزه مشترک کارگران شاغل و بیکار، اعتراضات قدرتمند با شعار دستمزدها و کاهش ساعات کار و همگی چتر افق سوسیالیستی از ملزومات غلبه بر عوارض و مشقات بیکاری شناخته شده اند. اما اکنون وقت آنست که به واقعیت دیگر مبارزه طبقاتی کارگری و مشخصاً در ایران گردن نهاد: بدون یک جنبش قدرتمند کارگران بیکار در راه تحمیل بیمه بیکاری و کوتاه کردن دست تعرض طبقه حاکمه در زندگی روزمره و به بهانه بیکاری مبارزه بر سر سایر مطالبات و خواستههای کارگری از چشم انداز روشنی برخوردار خواهد بود.

جنبش علیه بیکاری بر چهار محور زیر استوار است:

یا کار یا بیمه بیکاری معادل دستمزد برای همه افراد آماده بکار

آزادی حق تشکل و حق اعتراض برای کارگران بیکار

بیمه بیکاری مشمول همه بیمه ها و مزایای کارگری

ایجاد صندوق دستمزدهای مساعده: همه کارگران باید امکان و حق داشته باشند حداقل دو هفته از دستمزد ماه آینده را از پیش دریافت دارند. این صندوقها باید با مشارکت و مسئولیت دولت در مراکز کارگری دایر شود. علاوه بر امنیت و آسودگی بیکاران در جستجوی کار، این تنها راه ممکن برای سد بستن در مقابل قرطاس بازی اسلامی سرمایه در ایران و دستمزد معوقه است.

جنبش علیه بیکاری بر تشکل شوراهای بیکاران در محلات استوار است؛ و از طریق ارتباط و همکاری این شوراها یک جنبش سراسری و تعرضی و توده ای مبتنی بر مجمع عمومی در محلات کارگری را تعقیب میکند.

علیه بیکاری

آبان ۱۳۹۸

دانلود در فرمات pdf

<http://a-bikari.com/1pdf/ABikari-manifest.pdf>

لاف نمیزند، بلکه می جنگد؛ اهل زد و بند و توافقات پنهانی نیست، بلکه به اهرم های مادی و سازمان یافته متکی است؛ جنبشی که به انتظار معجزه نمیشیند، به توهم دامن نمیزند، بلکه همواره در صف جلوی دستاوردهای هر چند کوچک از طریق مبارزه، تلاش، و از خود گذشتگی ایستاده است.

۱۵- ما جنبشی می سازیم که به هیچ قول و وعده اعتماد ندارد، اما قدرت سازمان یافته را به تضمین تهور در کسب امتیازات کوچک برای پیروزی هر چه بزرگتر این جنبش تبدیل میکند.

۱۶- جنبش ما در چهره هر کارگر و زحمتکش یک دوست و متحد می بیند؛ ولی همه آنهایی که ما را به صبوری در مقابل رنجها، خویشتن داری در مقابل سرکوبگران، واقع بینی در مطالبات، تحمل در مقابل خیانت، تمجید در مقابل پسمانده های خیرمنشانه، و هر گونه اندرز و بزک بساط استئمار و آقایی طبقات بالا دعوت میکنند؛ یک دشمن می شناسد.

۱۷- جنبش ما برای سازماندهی مفیدترین و در نتیجه قدرتمندترین بخش جمعیت خیز برداشته است، کارگرانی که تولید همه ثروت و نعمات جامعه در گرو تلاش آنها است. جنبش ما خود را بخشی از حرکت بزرگتر طبقه کارگر با افق برقراری حکومت کارگری میداند، که بنوبه خود الهام بخش و قطب نمای فعالیتهای ما علیه بیکاری است.

آبان ۱۳۹۸

دانلود در فرمات pdf

<http://a-bikari.com/1pdf/ABikari-manifest.pdf>

۱۰- بیکاری به یک پدیده هر چه عادی تری در زندگی کارگران تبدیل شده است. به همین دلیل حفظ پیوند با کارگران شاغل و بخصوص کارگران جوان واحدهای صنعتی بمنظور تقویت روحیه اعتراضی و دلگرمی به حمایت طبقاتی یک وجه دائمی فعالیت شورا است.

۱۱- فعالیت و مشارکت در شورای بیکاران به معنای آگاهی بیشتر و عمیق تر با امر وحدت طبقه کارگر و آمادگی دخالت در خنثی کردن موانع و توطئه های سیاسی و پلیسی دولت و سرمایه داران علیه کارگران خواهد بود.

۱۲- ما جنبشی متشکل از کارگرانی را میسازیم که آزادانه و صادقانه با آغوش باز هیچ مانع و مرزی در راه گسترش رفاقت های کارگری جلودارشان نخواهد بود. شورا نمیتواند به هر گونه ستم و نابرابری معترض نباشد. ما با هر وسیله ممکن از هرگونه مبارزه کارگران، شاغل و بیکار، در این کشور یا هر کشور دیگر پشتیبانی می کنیم.

۱۳- ما جنبشی را ایجاد می کنیم که در چاره جویی در راه کمترین نیازهای کارگران بیکار و خانواده خود را به در و دیوار میزند، اما هرگز فراموش نمی کند که همه مبارزات ما باید سمت پیروزی در ابعاد سراسری و در تحمیل قوانین به نفع کل طبقه کارگر، و در همراهی و بسیج کل صفوف طبقه متمرکز باشد.

۱۴- ما جنبشی حق طلبانه را می سازیم که مظلوم نمایی و ترحم جویی را خوار میشمارد؛

مرانامه شوراهای بیکاران

علیه بیکاری

تقویت کار مشترک و موثر تجربه و انتخاب نشان دهد. میکنند.

۶- هر واحد از شورای بیکاران متشکل از صدها عضو شجاع و رزمنده ای است که تامین زندگی کارگران را مافوق سودجویی سرمایه داران میدانند، و در جهت دفاع از محرومان تردیدی به خود راه نمیدهند.

۷- شورای بیکاران محل تجمع داوطلبانه کسانی است که از بیکاری رنج می برند. موفقیت ما بستگی مستقیم به ابتکارات متکی به چاره جویی جمعی و توسعه این ابتکارات در عمل دارد. این ابتکار عمل به منظور ارائه پیشنهادهای مداوم برای بهبود ساختار سازمانی و مقررات نهضت ما است.

۸- در عین حال، باید بدانیم که فعالیت جمعی ما از آنجا ضروری شده است که اقدامات فردی ما ناکافی و غیر موثر است. تقویت فعالیت جمعی یک هدف مهم ما میباشد. به همین دلیل هر کس یا گروهی که خود را جدا و بالاتر از تصمیمات و اراده جمع قرار میدهد، جایی در شورا نخواهد داشت.

۹- جنبش ما در هر قدم متکی به اتحاد هر چه بزرگتر و عمیق طبقاتی از توده های کارگر است. در شوراها هیچ مرزی برای شرکت و دخالت و حمایت کارگران از هر جنس، ملیت، مذهب، تعلقات سیاسی و غیره مطلقاً وجود ندارد. مقابله با تفرقه و تنهایی و انزوا یک ستون اصلی از فلسفه فعالیتهای شورا، و یک هدف در خود آن است. شورا باید فعالانه موارد و زمینه های تفرقه را بشناسد، جستجو کند و در غلبه بر آن بیقراری

در حاشیه یک تاریخ نگاری جلی

(نکاتی در مورد ادعاهای محمد آسنگران)

خالد حاج محمدی

مدتی است اختلافات سیاسی در "حزب کمونیست کارگری" علنی شده است. محمد آسنگران از اعضای رهبری این حزب طی دو نوشته در ۱۱ و ۱۵ فوریه ۲۰۲۰، زیر عنوانین "در مورد علنی شدن اختلاف نظر من و رفیق حمید تقوایی" و "ملزومات پیروزی چپ و جنبش کمونیسم کارگری در اوضاع سیاسی امروز ایران ! بررسی چند ترمینولوژی در مباحث اخیر رفیق حمید تقوایی"!، در دل بحث اختلافات خود با حمید تقوایی، ادعاهایی را به نام فاکت و تاریخ در مورد جدایی ما از حزب کمونیست کارگری، از اختلافات در این حزب در سال ۲۰۰۴ به رشته تحریر درآورده است. آنچه جای تعجب است، این است که با وجود مکتوب بودن این تاریخ و دهها بحث و نوشته جمعی و فردی طرفین اختلاف در آن دوره، محمد آسنگران بدون نیاز و نگاه به آن حقایق، پاره ای ادعای دلخواهی، غیر مستدل و غیر واقعی را به نام تاریخ آن دوره مکتوب کرده است. دو نوشته محمد آسنگران حاوی مسائل مختلفی است که به قول او طی چند سال گذشته در این حزب مورد اختلاف بوده و او خط "متمایزی" از رهبری حزب و مشخصا حمید تقوایی داشته است.

قصد من در این نوشته پرداختن به اختلافات امروزی این حزب و مباحث و ادعاهای محمد آسنگران نیست، این را نه لازم میدانم و نه در این نوشته می‌گنجد. اما نکاتی را در مورد "تاریخی" که محمد آسنگران، برای اثبات صحت برخورد امروز خود، می سازد، در مورد ضدتاریخ ساخته وی، بیان میکنم.

ابتدا اشاره کنم که تاریخ مستند اختلافات در حککا (حزب کمونیست کارگری ایران) در پروسه جدایی، تمام اسناد آندوره منجمله نامه های ما به عنوان اکثریت کمیته مرکزی آن حزب و بحثهای بعدی و ارزیابی از انشقاق در آن حزب و...، در سایت حزب حکمیتست (خط رسمی) زیر عنوان **(اسناد تاریخی حزب حکمیتست)** قابل دسترس است. علاوه بر این اختلافات ما با جریانی که به نام "حزب کمونیست کارگری" تا امروز ادامه فعالیت داده است، در همه مقاطع مهم تاریخی مکتوب و مدون است. ارزیابی ما از این جریان، از سیاست و پراتیک آن، از تعلق جنبشی این جریان، از اختلافات و جدایی سال ۲۰۰۴ و نقش و سیاست آنها در برخورد به این اختلافات و تفاوتهای فاحش ما با آنها در بسیاری مقاطع مهم تاریخی مدون موجود و قابل دسترس است. امروز فاصله عمیق سیاسی، جنبشی، "حزب کمونیست کارگری" و حزب حکمیتست(خط رسمی) را هر کسی که ذره ای به سیاست کمونیستی عطف توجه دارد، را به روشنی ببیند. این دو حزب در دنیای واقعی و بر اساس تاریخی از جدال، به جنبشهای سیاسی و طبقاتی متفاوت با سیاستهای متمایز، فرهنگ و سنت و پراتک متمایز و در بسیاری مقاطع در مقابل هم ، تعلق دارند. این واقعیت را کمونیستها و کارگران سوسیالیست در ایران دیده و بر مبنای آن تصمیم سیاسی خود را گرفته اند. جایگاه متفاوت این دو حزب در جنبش کارگری و کمونیستی انعکاسی از این واقعیت است. این تفاوت نه یک روزه شکل گرفت و نه یک روزه به اینجا رسیده است.

گرایشات مختلف در حککا از ابتدا موجود بودند. نفس وجود اختلاف سیاسی در تمام چهل سال گذشته از حزب کمونیست ایران تا بعدتر و تا دوره انشقاق در حزب کمونیست کارگری امری مخفی نبود. اما مشکل نه نفس وجود اختلاف، و عدم پذیرش اینکه هر حزب سیاسی گرایشات راست و چپ خود را دارد، بلکه برخورد جریان مقابل ما، که اتفاقا محمد آسنگران از شخصیتهای اصلی آن بود، با این اختلافات بود که آن حزب را بطور زودرس دچار انشقاق کرد. تلاش ما در همان دوره ایجاد امکان یک تقابل سیاسی روشن و یک جدل سیاسی شفاف بود که در دل آن کل حزب و جامعه از دامنه این اختلافات، خطوط

مختلف در آن حزب مطلع میشد، بحث و جدلها به سرانجام میرسید، حول این اختلافات و سیاست و پلاتفرم های مختلف، صف بندی های سیاسی و واقعی شکل میگرفت و به این اعتبار جدایی یا انشعاب (که قطعاً این اتفاق می افتاد) در یک فضای سیاسی و متمدنانه پیش میرفت و اعضا و کادرهای حزب با آگاهی به عمق اختلاف و به دور از هر نوع پروپاگاندا یا شانتاژ و ... تصمیمی سیاسی میگرفتند. چنین واقعه ای به شکلی که ما برایش تلاش میکردیم نه تنها به زیان کمونیسم تمام نمیشد، بلکه میتوانست به رشد سیاسی کل فعالین آن حزب و به نفع کمونیسم تمام شود، چیزی که جریان مقابل هیچوقت به آن تن نداد.

تاریخ نگاری جلی

محمد آسنگران در مطلب "در مورد علنی شدن اختلاف نظر من و رفیق حمید تقوایی "می نویسد:

"من بعد از جدائیهای ۲۰۰۴ و ضرباتی که حزب و جنبش ما متحمل شد، قدم به قدم و به مرور به یک ارزیابی رسیدم. متوجه شدم اختلافات سیاسی باید امری طبیعی در یک حزب سیاسی باشد. اما حزب ما سنت مدیریت آنرا نداشت و اختلافات سیاسی باعث جدایی شد. "

... "متأسفانه چند نفری که آن دوره نقش هدایتگری و تأثیرگذاری بر اعضا و کادرهای حزب داشتند نتوانستند دو قدم بعد تر را ببینند. افق روشنی از سیاست و پیروزی نداشتند. هر کدامشان حرف میزدند میخواستند ادای منصور حکمت را در بیاورند. بقیه کادرها هم با الهام از روش افراد با نفوذ دوره انشعاب بر آن آتش دمیدیم و حزب را دچار انشقاق کردیم."

محمد آسنگران در ادامه در مورد دو طرف این جدال میگوید:

"از نظر من تا به امروز هیچکدام از آنها یک ارزیابی واقع بینانه از آن سیاست و عواقب آن نکرده اند. هر جا به آن دوره رجوع کرده اند هر کدامشان خود را قهرمان و طرف مقابل را شیطان معرفی کرده اند."

بر اساس ادعای محمد آسنگران جدایی زودرس آن دوره بدلیل برسमित نشناختن نفس اختلاف سیاسی از جانب چند نفر در بالای حزب و دنباله روی بقیه، منجمله ایشان، از آنها بوده است. ایشان معتقدند تا امروز هیچ ارزیابی واقعی از این اتفاق از جانب هیچ کس و جریانی صورت نگرفته است. بر اساس ادعای او همه ما در آن پروسه و تحمل انشقاق در آن دوره سهیم هستیم و بالاخره اینکه امروز کسانی مثل آسنگران قدمی برداشته و به نقد اشتباهات "مشترک" ما و آنها رسیده است!!!

برای شخص من جای خوشحالی است که محمد آسنگران های آن حزب حتی بعد از گذشت ۱۵ سال به این بدیهیات که وجود اختلاف در یک حزب سیاسی امری طبیعی است، رسیده اند. میگویم بدیهیات زیرا که در آن حزب از بدو تشکیل تا مرگ منصور حکمت به ظاهر برای همه وجود اختلاف سیاسی، پذیرفته شده بود. یک پای جدل ما با حمید تقوایی و رفقایش در آن جریان بعد از مرگ منصور حکمت و از کنگره چهارم و در همه پلنومهای کمیته مرکزی و تا مقطع جدایی، تلاش برای تن دادن این دوستان به این بدیهیات بود که حزب سیاسی فرقه مذهبی یا ایدئولوژیک نیست. که اختلاف سیاسی در هر

حزب سیاسی، وجود جناح های راست و چپ، فراکسیون و حداقل و حداکثر در هر حزب سیاسی طبیعی است. که تن دادن به موازین حزبی تنها شرط ادامه فعالیت مشترک حزب علیرغم این اختلافات است. امروز آسنگران، پس از ۱۵ سال کشف کرده که وجود اختلاف سیاسی در احزاب طبیعی است. اما تاریخ از روزی که محمد آسنگران های آن حزب به این بدیهیات رسیده اند شروع نمیشود. ظاهرا باید از او تشکر کرد که گوشه ای از حقایقی را که ما سالها نوشتیم، گفتیم، استدلال کردیم و برای تثبیت آن تلاش کردیم، حقایقی که او اخیرا به آن رسیده است، را به عنوان نوآوری از جمله برای ما حکمیتستها به رشته تحریر در آورده است. محمد آسنگران نه در "نوآوری" او "کشف جدید"خود به حقیقت پایبند است و نه در تصویری که از اختلافات درون حککا، به نقش جناح ها و شخصیتهای اصلی آندوره به خوانند مطالب خود میدهد. تصویری که محمد آسنگران از اختلافات و جدایی آن دوره میدهد، سر سوزی به حقیقت نزدیک نیست. حتی این نوع تاریخ نگاری، و ضد تاریخ، محمد آسنگران هم نوآوری و کشف جدیدی نیست. جعل تاریخ واقعی و مستند حزب کمونیست ایران، توسط رهبری فعلی آن، جعل تاریخ حزب کمونیست کارگری توسط رهبری فعلی حککا، با هدف توجیه فاصله عمیق سیاسی و جنبشی و حتی تقابل این احزاب با تاریخ واقعی گذشته این جریانات، سیاستها و استراتژی آنها، امر جدیدی نیست. یک تاریخ نگاری دلخواهی که گویا همه حقایق تاریخی از زمانی شروع شده است که آنها به "انقلاباتی" رسیده اند و یا تاریخ واقعی همانی است که آنها بر اساس نیاز و مصلحت امروز و انتخابهای سیاسی که کرده اند، دست به نگارش آن میزنند. انتشار همه اسناد تاریخی این جنبش از جانب حزب ما اولاً برای دسترسی همگان به اسناد این تاریخ و بعلاوه خنثی کردن "تاریخ نگاری های" جلی و دلخواهی، سرشار از دروغ است.

برخلاف ادعای محمد آسنگران و بر اساس اسناد همان تاریخ که موجود و قابل دسترس هستند، مسئول تحمیل آن انشقاق زودرس و ممانعت از پیشبرد یک مبارزه سیاسی متمدنانه، علنی و روشن، نه ما بلکه خود این دوستان بودند. ادعای "همه شریک و سهیم در تحمیل انشقاق بودیم " ملی کردن انحلال طلبی ای است که بخشی از رهبری وقت آن حزب، که محمد آسنگران خود یکی از شخصیتهای اصلی آن بود، مرتکب شدند. این توجیهات که "همه سهیم بودیم "یا تخفیف نقش خود که "ما دنباله روی کردیم"، آنهم از طرف شخصیتهایی که در رهبری احزاب بودند، جدید نیست. این نوع "انتقاد"کردن را قبل از آسنگران از کسانی دیگر هم شنیده ایم و هیچ وقت نپذیرفتیم. قبل از محمد آسنگران دوستانی که "حزب اتحاد کمونیست کارگری"را اعلام کرده بودند و قصد پیوستن به حزب حکمیتست را داشتند، همین ارزیابی را داشتند و همان زمان جواب ما را گرفتند. گفتیم و امروز هم تکرار میکنیم که ما در این "انتقادات" شما سهیم نیستیم. این ادعاها تحریف آشکار یک تاریخ مستند و مکتوب است.

و بعلاوه تلاشی برای زیر فرش کردن نقش منفی خود محمد آسنگران و آسنگران های آن دوره است. این مظلوم نمایی که "عه ای آن بالا نقش داشتند و همه ما هم در پایین دنبال آنها افتادیم"، تلاش برای فرار از یک نقد صمیمانه و کمونیستی از یک سنت سیاسی است. تلاش در زیر فرش کردن اختلافات سیاسی، سبک کاری، اختلاف در فرهنگ مبارزه سیاسی، اختلاف در تلاش برای تثبیت یک حزب سیاسی یا تبدیل آن به فرقه ایدئولوژیک، تلاش در تثبیت سنت کمونیستی و یا حل اختلافات سیاسی با سنت مجاهدینی و شانتاژ و کمپینهای شخصی و نفرت پراکنی و است. نه دوست عزیز سهم همه ما در اختلافات و انشقاق، در غیر سیاسی کردن اختلافات، در آلوده کردن فضای سیاسی در حککا یکی نیست.

این تاریخ سازی و بخشش از جیب ما، از جیب جریانی است که در همان دوران بارها بر تحزب سیاسی و موازین و اصول آن، بر مبارزه سیاسی روشن به جای اتهام و شایعه پراکنی و پرونده سازی، بر مبارزه سیاسی به جای محفل بازی و تاریخ سازی در محافل علیه طرف مقابل تاکید کرد. جریانی که تلاش کرد رهبری وقت آن حزب را مقاعد کند که به جای خزیدن در محافل و زیر پای بقیه را خالی کردن و به جای شایعه پراکنی و پخش تهمت و افتراء، پای یک مبارزه روشن و

کمیست ۲۴۸

سیاسی، بیاید. چیزی که تا امروز هم در آن جریان علیه ما در جریان است و متأسفانه محمد آسنگران هنوز هم از آن فاصله ای نگرفته است. ما شریک نقد نیم بند آسنگران نیستیم! مرحمت تان زیاد لطفا از کیسه ما بخشش نکنید!

بر خلاف ادعا و ارزیابی محمد آسنگران، در همان دوره بارها تاکید کردیم که اختلاف نظر در یک حزب امری طبیعی است. اعلام کردیم حزب سیاسی حول موازین و مصوبات رسمی فعالیت میکند، اعلام کردیم آنچه حمید تقوایی های آن دوره میکنند و تصورشان از حزب سیاسی ، فرقه ایدئولوژیک است. ما مخاطرات اینگونه سیاست کردن را همان زمان و قبل از جدایی به اطلاع رساندیم، تلاش کردیم راه برون رفت را به رهبری وقت آن حزب و به عنوان اکثریت کمیته مرکزی به اطلاع برسانیم. نامه های ما در این زمینه و مجموعه ای نامه و نوشته رفقای مختلف در سایت ما و به عنوان بخشی واقعی از آن تاریخ موجودند. تنها برای نمونه کسانی که میلند میتوانند به نامه اکثریت کمیته مرکزی قبل از جدایی که بخشی از این مسائل در آن امده است و هشدارهایی که داده ایم در این لینک مراجعه کنند

(نامه مشترک اکثریت کمیته مرکزی درباره پلنوم کمیته مرکزی و راه برون رفت از بحران کنونی

"http://www.hekmatist.com/nashriveHekmat/1/Hekmat%2001Asnad25-1.pdf"pdf**.**

نامه های آن دوره ما بعنوان اکثریت کمیته

مرکزی در مورد انحلال طلبی اقلیت در رهبری حزب و از جمله تقوایی و همراهانش، راه ممانعت از یک انشقاق زودرس و فراهم کردن شرایط یک مبارزه سیاسی سالم را همان زمان به گوش کمیته مرکزی و دفتر سیاسی وقت رساندیم و تلاش همه جانبه ای از جانب طیف ما و شخص کورش مدرسی انجام گرفت که حزب کمونیست کارگری آن دوره وارد انشقاق زودرس نشود. تلاش شد فضای سالم سیاسی، فضای باز برای بحث و پیشبرد مبارزه ای سیاسی و متمدنانه به جای تهمت زنی و شیطان سازی، تامین شود که هیچ وقت از جانب جناح اقلیت پذیرفته نشد.

واقعیت این است که پس از مرگ منصور حکمت، توازن میان گرایشات در آن حزب به نفع گرایش ناسیونالیست چپ پرو غرب، به رهبری حمید تقوایی، تغییر یافت و این گرایش احساس میکرد فرصتی فراهم شده است که سکان حزب کمونیست کارگری وقت را در دست گرفته و تکلیف خود با گرایش کمونیستی در آن حزب را یکسره کند. اختلاف در آن حزب همیشه موجود بود و حمید تقوایی و انقلابیگری غیر کارگری او همان بود که امروز هست. با گذشت زمان، تحولات درونی حککا و خروج ما از این حزب، امکان ابراز وجود روشن تر و صریح تر این گرایش و نهایتا هژمونی این گرایش در حککا ممکن شد. حمید تقوایی قبل از مرگ منصور حکمت هم همان حمید تقوایی بعد از مرگ او بود. اتوریته و اعتبار حکمت، همه جانبه نگری و غالب بودن خط و سیاست او، امکان بروز همه جانبه و قدرتمند را به خط تقوایی نمیداد. مباحثی چون انقلاب و سرنگونی، جمهوری سوسیالیستی و ... نمونه هایی از ابراز وجود این خط و عقب نشینی سریع آن در مقابل خط کمونیستی منصور حکمت است. با مرگ منصور حکمت و تغییر توازن قوا میان جریان کمونیستی که تا آنزمان حکمت در راس آن بود، جریان پوپولیسم و طرفدار انقلاب همگانی، احساس کرد وقت میداناری است و فرصت ابراز وجود همه جانبه تر را یافته است. این گرایش که میخواست بر دوش یک انقلاب همگانی "سوسیالیسم"خود را به مقصد برساند، سنتهای سیاسی، فرهنگ مبارزه سیاسی بشدت عقب مانده، فرقه ای و غیر سیاسی و... خود را داشت، سنت و فرهنگی که نهایتاً کار مشترک و مبارزه سیاسی سالم را به بن بست رساند.

تلاش برای دست بالا پیدا کردن یک گرایش در یک حزب جرم نیست به شرطی که مبتنی بر

در حاشیه یک تاریخ ...

مبارزه سیاسی سالم و نقد و بحث و پلاتفرمهای روش و با رعایت موزاین فعالیت مشترک و قانونی و حزبی باشد. اما جناحی که محمد آسنگران به آن تعلق داشت، علاوه بر اینکه موازین و قوانین بازی و اصول سازمانی و ارگانهای رسمی حزبی را برسمیت نمیشناخت، بعلاوه به جای بحث روشن سیاسی و نقد و جدل علنی؛ به شایعه پراکنی، بحثهای محفلی، آشپزخانه ای، افترا و پرونده سازی، ترور شخصیت و نهایتان پارگیری های محفلی و تلاش برای تصفیه دیگران متکی بود.
ظاهرا محمد آسنگران فراموش کرده است که جریان ما و شخص کورش مدرسی با علم به این حقایق و برای آماده کردن فضا برای بحث و جدل سیاسی از پست لیبری حزب میگذرد تا جنگ و دعوای غیر سیاسی و ناسالم بر سر پست را خاتمه داده و مانع انشقاق زودرس در حزب شود و مباحثات و اختلافات بصورت سیاسی امکان بروز پیدا کنند.
آن زمان طرف مقابل ظاهرا از این تصمیم استقبال و اما در عمل باز هم به جای درک ماجرا از آن به عنوان فرصت جهت تصفیه جریان مقابل و تنگ کردن فضای سیاسی حزب و دامن زدن به شایعه پراکنی های غیر سیاسی و شیطان سازی، دیوار نفرت درست کردن به جای مبارزه سیاسی و تعجیل در "یکسره کردن" مسئله و تصفیه مخالفین استفاده کرد.
سنتی که امروز هم در حککا موجود است.
امروز علیرغم گذشت ۱۵ سال از آن تاریخ، هنوز یکی از "اتهامات" محمد آسنگران که از جانب طرفداران خط غالب حککا دائما عنوان میشود "طرفداری" و "هم خطی" او با "بحثها" و "خط" کورش مدرسی است و سرمایه نفرت پراکنی علیه محمد آسنگران است.
ظاهرا ملی کردن سنت غیر سیاسی خود و دوستان دیروز توسط محمد آسنگران، راهی برای رفع این "اتهام" است.

این سنت در این جریان به شکل بسیار نهادینه شده و زمختی موجود است.
سنتی که در سیاست ایران با فرقه مذهبی مجاهدین شناخته شده است و امروز به شکل بسیار برجسته ای در حزب حمید تقوایی نهادینه است و اتفاقا یقه منتقدین درونی خود را هم گرفته است.
افترا و شایعه در مورد مخالفان، بحث غیر مستدل و تاریخ سازی، ادعاهای خود را به نام تاریخ و فاکت به اسم طرف مقابل بیان کردن و رفتن به جنگ آنها، همراه با فحاشی برای از میدان بدر کردن مخالف سیاسی، امروز سنت جا افتاده این جریان است.
نا گفته نماند که در تمام ایندوره ۱۵ ساله شاهد کوچکترین اعتراض و انتقاد محمد آسنگران ها از این فرهنگ، از فرهنگ فحاشی به مخالفان به جای نقد مستند نبوده ایم."
مرور و تعمق" در این تجربه، "درسگیری" از آن و بالاخره کشف اینکه "اختلاف سیاسی طبیعی است" امروز اساسا ناشی از فشار این سنت بر روی خود محمد آسنگران و مخالفین خط رسمی و غالب در حککا است.

حمید تقوایی و چپ، کورش مدرسی و جنبش ۸۸

محمد آسنگران در نقد برخورد حمید تقوایی به مراسمهای سوسیالیستها در ۱۶ آذر امسال مینویسد :

"در سال ۸۸ یک جنبش بزرگ سرنگونی طلبانه به بهانه رای من کو به خیابان آمد و بخش عظیمی از آنها شعار میر حسین یا حسین و الله و اکبر سر میدادند اما بدون ابهام گفتیم این بهانه ای برای جنبش سرنگونی است و این جنبش را علیه جمهوری اسلامی باید جهت داد و تقویت کرد و… اما در مورد یک شعار ضد لیبرالیستی و علیه مجاهد و سلطنت که جنبش چپ دانشگاه بلند کرد، اگر فرض کنیم حتی نادرست بوده باشد، برخورد خصمانه ای به آن شد و حتی مثل جنبش سال ۸۸ هم ارزیابی نشد. این کپی همان برخوردی بود که کورش مدرسی به جنبش سال ۸۸ کرد. اینجا تفاوتی بین مند کورش مدرسی و حمید تقوایی وجود ندارد."

آسنگران در ادامه میگوید :

"حال سوال این است چرا به این چپها که فرضا یک جا اشتباه کرده اند یا سیاست نادرست داشته اند دشمنی میشود، اما با راستها که بخشی از آنها هم سابقه همکاری و نزدیکی با رژیم دارند و هم امروز که خواهان استعفای خامنه ای هستند موارد بسیار بیشتری از سیاست راست را نمایندگی میکنند، اگر نگویم نزدیکی لاقل با ملایمت برخورد میشود.؟"

ابتدا اشاره کنم که در گفته های محمد آسنگران در مورد کورش مدرسی و حمید تقوایی یک حقیقت وجود دارد. این حقیقت نزدیکی مند آنها نیست بلکه دفاع صمیمانه هر دوی آنها از جنبشی است که به آن تعلق دارند. حمید تقوایی و حککا در سال ۸۸ صمیمانه از جنبش سبز، از جنبش مخالفان ولایت فقیه حمایت کرد و به متحدین "موقتی" خود یعنی رفسنجانی و موسوی و کروبی اعلام آتش بس کرد. پس از دیماه ۹۶ زمانیکه زیر سایه جنبش محرومین مجالی برای مخالفین ولی فقیه باز شد دوباره از راستهای طرفدار استعفای خامنه ای، علیرغم اینکه به قول محمد آسنگران "بعضی از آنها سابقه همکاری با رژیم" را داشته اند، و از مسیح علینژاد ها و… دفاع کرد و تز مشعشع "اپوزیسیون اپوزیسیون"نشوید را علم کرد.
دلایل اینکه این تز شامل نیروهای چپ و کمونیستها نمیشود، به سادگی هم جنبشی بودن حککا با اپوزیسیون راست و سیاست انقلاب همگانی با آنها است!
دلایل احترام به راست و شمشیر کشیدن و لیچار گویی علیه چپ در دانشگاه همین حقیقت ساده است. در مقابل ما، کورش مدرسی و حزب حکمتیست، جنبش سبز را جنبشی بورژواویی و ارتجاعی ارزیابی کردیم. ما علیرغم رفتن مردم متوهم زیر پرچم جنبش سبز، علیرغم اینکه بخشی از این مردم از سر ضدیت با جمهوری اسلامی زیر پرچم جنبش سبز رفته بودند، مردمی که فکر میکردند این امکانی برای ابراز وجود است، به دفاع از آن جنبش برنخواستیم. سبز شدن جامعه، توده ای شدن هرچند موقت این جنبش را به مستمسکی برای حمایت خود از موسوی و کروبی و رفسنجانی تبدیل نکردیم و پشت تز های پوپولیستی "حمایت از جنبش توده ای" قایم نشدیم. برعکس توده ای شدن جنبشهای ارتجاعی و فاشیستی در اروپا را در مقابل مردم قرار دادیم و گفتیم مردم فریب نخورید! ماهیت و افق ارتجاعی این جنبش و تمامی حامیان آن را برملا و تلاش کردیم مردم متوهم از آنها کنده شوند. نتیجتا تز "نزدیکی مند تقوایی و کورش مدرسی" از اساس بی پایه است و حقیقت تعلق جنبشی آنها به جنبشهای متفاوت و متضاد سیاسی را زیر فرش میکند.

جنبش مورد حمایت حمید تقوایی و حکاکا، انقلاب مد نظر او، درست مانند اپوزیسیون بورژواویی چیزی جز نفس سرنگونی جمهوری اسلامی و مخالفت با ولی فقیه و "رژیم اشغالگر" نیست. به همین دلیل همه مخالفان ولایت فقیه و حاکمیت "آخوند" از نظر حمید تقوایی و حکاکا، بخشی از جنبش سرنگونی طلبی مورد دفاع آنها است. اینها نیروهای به پیروزی رساندن "انقلاب" همگانی حمید تقوایی اند.
تم رژیم اشغالگر حمید تقوایی دیگر نه تنها بیان عمق ناسیونالیسم ایرانی در این جریان که نشانه ضد عرب بودن است. این تم بیان ناسیونالیسم ضد عرب ایرانی است که خمینی و … را نه ایرانی بلکه عربهای مسلمان میداند که ایران را اشغال کرده اند. لذا انقلاب حمید تقوایی چیزی جز کنار گذاشتن این "اشغالگران" و واگذاری ایران به "ایرانیان" نیست.

حضور مردم متوهم زیر پرچم جنبش سبز برای حزب محمد آسنگران بهانه و توجیه دفاع از کل آن جنبش و افق و آرمانهای ارتجاعی آن شد. بر آشفته شدن حمید تقوایی از کسانی که تنها به رفتن جمهوری اسلامی قانع نیستند و تلاش میکنند فاصله خود را از طیف سرنگونی طلبان مرتجع جدا کنند، چشم و گوش کارگر و مردم آزادیخواه را بر ماهیت آنها بازکنند، از همین زاویه است. ضدیت حمید تقوایی با جمهوری اسلامی مانند اپوزیسیون راست بورژواویی ضدیت با روبنای سیاسی حاکم در ایران، با حاکمیت مذهب و "آخوند" و ولی فقیه و "اشغالگری"مشتی "آخوند"است.
دلایل اهمیت "سکولاریسم" و غش کردن این حزب برای مسیح علینژادها همین است.

این نوع ضدیت با ضدیتی که کمونیستها و طبقه کارگر با بنیادهای نظام مزدی با هر شکلی از روبنای سیاسی آن داریم از یک جنس نیست. دلیل دشمنی حمید تقوایی و حکاکا با دانشجویان چپ و کمونیست در ۱۶ آذر و سپس در آبانماه "تفاوت در "متدولوژیک" نیست بلکه دشمنی طبقاتی و جنبشی است. این تفاوت افق و آرمانهای حمید تقوایی، تفاوت جناح چپ ناسیونالیسم پرو غرب با جریان ما، با گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر، است. اتفاقا حمید تقوایی بسیار روشن و سر راست از هر ارتجاعی، به شرط مخالف بودن با جمهوری اسلامی دفاع کرده است و متقابلا علیه کمونیستها، چه حزب ما به عنوان بخش تحزب یافته این جنبش و چه سوسیالیستها در دانشگاه و…، با زبانی غیر مودبانه ای، از ترور شخصیت تا پخش دروغ و شایعه پراکنی، کوتاهی نکرده است.

حمید تقوایی و حزیش در توجیه نزدیکی و دوستی با جریانات و شخصیتهای راست، رسما اعلام کرده اند که نمیخواهند "اپوزیسیون اپوزیسیون" شوند. آتش بس و دوستی این حزب با اپوزیسیون راست "ضد ولایت فقیه" و "همزمان دشمنی با اپوزیسیون چپ و کمونیست، سیاست رسمی این حزب است. لذا مشکل از "تناقضات در سیاست یا متدولوژی" حمید تقوایی نیست. برعکس مشکل از خود محمد آسنگران و تناقضات او است، مشکل نقد سطحی و مصلحتی محمد آسنگران از سیاست حمید تقوایی و حزیش است.

احساس دشمنی حمید تقوایی و حزیش با چپ و سوسیالیستها در دانشگاه، اتفاقا از جنس احساس نفرت آسنگران دیروز و امروز از کورش مدرسی و از حزب حکمتیست است. نفرتی که علیرغم تمام تلاشهای آسنگران برای نشان دادن فاصله خود از حمید تقوایی و حکاکا، تلاش برای "توضیح سیاسی" و "بررسی انتقادی" از تجربه سال ۲۰۰۴، در بند بند این نوشته و تاریخ سازی جعلی او نمایان است. بالا بودن غلظت این نفرت علیه کمونیستها، علیه حزب ما و علیه شخص کورش مدرسی در حکاکا، منتقد درونی این حزب را هم ناچار کرده است که ابتدا دشمنی خود با این خط و حزب را اعلام کند تا بتواند چهار انتقاد خرد و ریز از سیاستهای راست تقوایی را طرح کند و گوش شنوایی پیدا کند. این نفرت علیه کورش مدرسی و حزب حکمتیست (خط رسمی) نه شخصی است و نه امری جدید، بلکه کاملا تاریخی و طبقاتی است.

سوریه و تاریخ سازی مصلحتی

محمد آسنگران در نوشته دوم خود به بحران سوریه هم پرداخته است. همچنانکه اشاره کردم مشکل محمد آسنگران مستقل از تاریخ نگاری غیر واقعی از دوره جدایی ما و بیان یک تاریخ خودساخته و دلخواهی که نهایتا قهرمان آن خود نویسنده است، اما انتقادات او به تقوایی و حزیش، نقدهای عمیقا سطحی و در بهترین حالت انتقاداتی از برخی از سیاستهای این حزب است، حزبی که جناح چپ و میلیتانتان ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی است.

ارزیابی محمد آسنگران از تحولات سوریه، ارزیابی کسی است که در تحولات خاورمیانه به جناح "واقع بین"تر در حکاکا تعلق داشت. شاید جناح اسم مناسبی نباشد اما بالاخره محمد آسنگران در تحولات این منطقه با سیاست رسمی حزیش اختلافاتی داشته است. اما عمق نقد و واقع بینی او چنان کم و بی بنیه است که در هر تند پیچی به اصل خود برمیگردد. این سرنوشت هر منتقدی است که به جای نقد ریشه ای و تقابل پایه ای به گوشه و کنار این و آن سیاست میزند. به همین دلیل محمد آسنگران حق دارد بگوید با ۸۰ درصد سیاست حزیش توافق و با بیست درصد هم مخالف است و لذا قصد ادامه فعالیت در آن حزب را دارد و به این نتیجه هم رسیده است که اختلاف سیاسی امری طبیعی است. محمد آسنگران همان اندازه صاحب این حزب با همه سیاستهای راست، سنت و فرهنگ سیاسی و بالاخره جایگاه آن بعنوان یک جریان غیر کمونیستی و بورژوا -ناسیونالیست پرو غرب است که حمید تقوایی. اختلاف اساسا بر سر برخی از تاکتیکیها و "برخورد" های چنین حزبی است.

من قبلا به اتفاقات در خاورمیانه از لیبی تا سوریه

۲۵

و سرانجام جنگ در موصل، به مواضع و سیاست پرو ناتوی حزب کمونیست کارگری و شخص حمید تقوایی به عنوان لیدر این حزب پرداخته ام و اینجا لزومی به وارد شدن به این میحث را نمیبینم. اما نقد آسنگران به مواضع حزیش در این زمینه هم مانند مواضعش بر سر جدایی، بسیار سطحی و مصلحتی است. اجازه بدهید اینجا از زبان خود آسنگران در نوشته دومش به ارزیابی او از جنگ در سوریه یا آنچه به بحران سوریه مشهور شد نگاه کنیم.

او مینویسد:

"در سوریه اسد و جمهوری اسلامی توانستند جنگ مردم با حکومت را به جنگ دو جنبش ارتجاع اسلامی سنی و شیعه تبدیل کنند. از این طریق حقانیت قیام مردم را به حاشیه رانددن و شکست دادند. جنگ داخلی راه انداختند. با دخالت روسیه ابعاد گشتار و سربه نیست کردن مخالفین را به صدها هزار نفر رساندند. آوارگی و خانه خرابی مردم را در ابعاد میلیونی رقم زدند. چنانچه اکنون بخش عمده کشور سوریه به ویرانه ای تبدیل شده است که دهها سال لازم است تا باز سازی شود."

محمد آسنگران هم اینجا و هم در جنبش سبز پایش در همان جیش چپ پرو غرب حکاکا گیر کرده است. این دیگر تناقضات محمد آسنگران است و نمیشود گناه آترا به گردن "متدلوژی" حمید تقوایی انداخت. ارزیابی او از بحران سوریه اتفاقا نعل به نعل ارزیابی است که حمید تقوایی و حزیشان میگویند. این ارزیابی حتی از ارزیابی بی بی سی و العربیه و رسانه های رسمی دول غربی هم سطحی تر، مهندسی شده تر و جعلی تر و پرو امریکایی تر است. در این ارزیابی پرو امریکایی تمام تحولات سوریه و جنگ و جدال چندین ساله قطبهای امپریالیستی و متحدین آنها در منطقه که باعث ویرانی کامل این کشور و کشتار صدها هزار انسان و آوارگی بیش از ده میلیون انسان بیگناه شده است، همگی پای یک طرف ماجرا و فقط یک طرف که ایران، سوریه و روسیه باشد، نوشته شده است. حتی بخشهایی از هیئت حاکمه امریکا و دول اروپایی مسئولیت بخشی از فاجعه انسانی در سوریه را قبول کرده اند. ارزیابی محمد اسنگران و حزب مطبوعش از تحولات سوریه حتی از هیلری کلینتن که اعلام کرد داعش و جبهه النصر دست ساز ما هستند، غیر تاریخی تر و غیر واقعی تر است.

این تاریخ نگاری به اندازه تاریخ نگاری محمد آسنگران از پروسه جدایی ما دلخواهی، جعلی و غیر مستدل است. اولاً در سوریه در دنیای واقعی قیامی صورت نگرفت و با شروع اعتراضات توده ای فوری و درست مانند کیس لیبی با دخالت دول بزرگ غربی، مردم معترض به خانه فرستاده شدند. مهمتر و مستقل از این، در ارزیابی محمد آسنگران انگار نه انگار در سوریه ابتدا و قبل از هر دولتی، کشورهای غربی دخالت کردند و "ارتش آزاد سوریه"توسط آنها و با پول و امکانات عربستان و قطر و به کمک ناتو سازمان یافت که داعش بخش بزرگ آن بود. آسنگران "فراموش میکند"که همین دول غربی اعلام کردند در مدت کوتاهی تکلیف دولت اسد را روشن و دولتی "دمکراتیک"به کمک دول غربی و با اتکا به اپوزیسیون او(ارتش آزاد سوریه) شکل خواهند داد. در این دوره هنوز روسیه بازیکن میدان نبود. پای روسیه وقتی به سوریه باز شد و دخالت کرد که عملا پروژه غرب به بن بست رسید و امکانی برای ایفای نقش روسیه در منطقه ای که سنتا و تاریخا حیات خلوط امریکا و غرب بود باز شد.
زمانیکه داعش از "ارتش آزاد" خارج و با همه امکانات مدرنی که دول غربی در اختیارش قرار داده بودند، و به کمک پول عربستان و قطر و کمکهای فراوان ترکیه، بخشی از سوریه را تسخیر، اعلام خلافت اسلامی کرد و به عراق هم حمله کرد.

شکست ناتو و در راس آن امریکا در سوریه، فرجه ای به روسیه داد که بعنوان میانجی دخالت کند و جای خالی دول غربی را پر کند و به دولتی دخیل و امروز مدعی در منطقه تبدیل شود. در سوریه "جنگ داخلی" در جریان نبود، بحثی از جنگ شیعه و سنی نبود، خاورمیانه موزاییکی،

تشکل یابی توده ای طبقه کارگر جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگری

شورایی طبقه کارگر تاکید کرده است. ما ضمن دفاع از هر خشتی که کارگران در امر تشکل یابی مستقل خود روی خشت میگذارند، بر ضرورت اتکا به مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری و جنبش شورایی این طبقه به عنوان پایه و ارگانهای قدرت گیری این طبقه تاکید کرده ایم.

کتاب "تشکل یابی توده ای طبقه کارگر، جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگری"، مجموعه ای از نوشته هایی رفقای مختلفی است که به این امر پرداخته اند و دفترچه ای ارزشمند برای هر فعال جنبش شورایی طبقه کارگر است. در این جزوه بخشی از مباحث منصور حکمت در این زمینه که به جوانب مختلف تشکل یابی توده ای و اهمیت جنبش شورایی پرداخته است و بعلاوه چند نوشته از رفقای حزب حکمتیست (خط رسمی) را جمع آوری کرده ایم تا کمکی به فعالین کمونیست طبقه کارگر در امر سازماندهی توده ای طبقه کارگر در این دوره حساس باشد. ما توجه فعالین کمونیست این طبقه را به خواندن این کتاب و کمک به در دسترس قرار دادن آن برای فعالین و رهبران کارگری، جلب میکنیم.

زنده باد جنبش شورایی طبقه کارگر

زنده باد سوسیالیسم

حزب حکمتیست (خط رسمی)

چهارم آوریل ۲۰۲۰

به دخالت مستقیم کارگران در اعتراضات کارگری این دوره و در جواب به نیازهای این اعتراضات، همگی در دوره ای تاریخی و در جواب به یک نیاز واقعی در جنبش کارگری ایران طرح شده اند.

تجربه تاریخی مبارزات کارگری ایران چه در گذشته و چه در حاکمیت جمهوری اسلامی، نشان داده است که مبارزات کارگران برای ابتدایی ترین نیازهای اقتصادی و بهبود زندگی، حتی اعتراضات برای پرداخت حقوقهای معوقه، مستقیم پای دولت و ارگانهای سرکوب آنها به میان میآید و عملاً به یک رویارویی سیاسی با حاکمیت تبدیل میشود. این واقعیت به اضافه خصلت اعتراضات کارگری و توده ای در این دوره، عبور جامعه و قطع امید از هر نوع بهبود تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، قطع امید به هر نوع تغییر در چهارچوب نظام، ناکارایی مبارزه در چهارچوب قوانین موجود، تجربه تاریخ جنبش کارگری ایران و عبور بخش اعظم اعتراضات کارگری چه در زمان سلطنت و چه جمهوری اسلامی از چهارچوب قانون و مبارزات قانونی، دیکتاتوری عریان و خشن حاکم در جامعه، عدم آزادی تشکل یابی کارگری و عدم تحمل مبارزه در چهارچوب اتحادیه ای و نا کارآمدی مبارزه ترذیونی، اتکا به جنبش شورایی طبقه کارگر را به یک راه حل اساسی و جواب واقعی به این تشکل یابی در جنبش کارگری تبدیل کرده است.

مجموعه این مولفه ها نیاز به اتحاد کارگری و ضرورت تشکل یابی توده ای و حزبی آنها به امری ضروری برای فعالین سوسیالیست آن تبدیل کرده است. این حقایق نیاز به اشکال تشکل یابی ای که بتواند توده کارگران را در هر شرایطی و خصوصاً در شرایط پرتلاطم کنونی بسیج و امکان دخالتگری مستقیم آنها را مهیا کند و مبارزات کارگری را در چهارچوب قانونیت بورژوازی محصور نکند را به امری واقع تبدیل کرده است.

کمونیستهای طبقه کارگر عموماً و حزب حکمتیست (خط رسمی) مشخصاً، بر تشکل یابی

چند سال گذشته ما شاهد تحولات اعتراضی وسیع در جامعه بوده ایم. اعتراضات و اعتصابات کارگری، معلمین، دانشجویان، مردم محروم و جنبش وسیع اعتراضی آنها در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸، اعتراض زنان، پرستاران و... گویای دوره ای جدید از رویارویی جنبش برای طلبانه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با سیستم کاپیتالیستی حاکم بر جامعه است. فضای جامعه ایران تماماً تحت تاثیر این اعتراضات با محوریت رفاه و بهبود زندگی، آزادی و برابری و امنیت چرخیده است. امروز نه جمهوری اسلامی در موقعیت گذشته است و نه مردم ایران! جامعه ایران از جمهوری اسلامی عبور کرده است و مردم در سطح وسیع و توده ای تنها راه رسیدن به هر درجه از بهبود و آزادی را در کنار گذاشتن جمهوری اسلامی میبینند و به همین اعتبار رفتن و سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان اولین قدم در راه تامین یک زندگی مرفه و انسانی در دستور طبقه کارگر و بخش محروم جامعه قرار گرفته است.

طبقه کارگر در تحولات این دوره نقش محوری داشته است. اعتراضات این دوره چه اعتصابات بزرگ کارگری مانند اعتصابات هفت تپه و فولاد اهواز، اعتصابات کارگران هپکو و آذر آب و اعتراضات در پتروشیمی ها و... خواست و مطالبات عدالتخواهانه آنها، عروج رهبران و سخنگویان برای طلب در اعتراضات این دوره، مهر یک عدالتخواهی کارگری و سوسیالیستی را به تحولات سیاسی جامعه ایران زده است و توجه و سمپاتی عمومی جامعه را به خود جلب کرده است.

تحولات این دوره و تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر و بخش محروم جامعه، عروج یک عدالتخواهی سوسیالیستی کارگری در دل این تحولات، بار دیگر ضرورت تشکل یابی کارگری و نیاز به اتحاد توده ای طبقه کارگر را به مسئله ای جدی در میان فعالین و رهبران عملی کارگری تبدیل کرده است. بحث ضرورت سازمانیابی شورایی، تشکیل مجامع عمومی کارگری و اتکا

قومی و مذهبی و تقسیم بندی بر اساس مذاهب و اقوام مستقیماً نقشه و سیاست دول غربی و در راس آن امریکا بود. اطلاق "جنگ داخلی" به جنگ در لیبی و سوریه و عراق و... چیزی جز آب پاک ریختن بر سر دول بزرگ جهان و دخالتگری های امپریالیستی و متحدین منطقه ای آنها نیست. این ارزیابی دلخواهی وقتی اتفاق می افتد که غرب شکست خورده است و البته هنوز امریکا حضور دارد و روسیه و کل قطب روسیه، اسد، ایران و... پیروز جنگ شدند.

تقلیل یک دخالتگری بزرگ امپریالیستی و تبدیل سوریه به مرکز تخاصمات دولتهای بزرگ جهان و متحدین منطقه ای و محلی آنها و ویرانی خاورمیانه و تبدیل مردم محروم این منطقه به قربانی جدال آنها، به "جنگ داخلی" میان شیعه و سنی و محدود کردن عاملین جنگ و این وضع هم به دولت سوریه، ایران و روسیه، دیگر اشتباه نیست، فقط یک ارزیابی سطحی نیست، بلکه تاریخ سازی به نفع یکی از طرفین این تخاصم است. فراموش نکرده ایم حمید تقوایی و حککا در همان ابتدای دخالت روسیه، تز پوسیده سه جهان و ضرورت تقابل با "برقدرت روسیه" را از مانویستها قاپیدند تا سیاست پرو امریکایی خود را توجیه کنند. محمد آسنگران هرچقدر در "نقد متدولوژی حمید تقوایی" بنویسد و بگوید هنوز در ارزیابی مهندسی شده حزبش و شخص حمید تقوایی و روسای دفتر سیاسی آن حزب همنظر و هم جهت است.

قابل توجه است که ارزیابی محمد آسنگران درست زمانی است که در مقابل چشم جهانیان و با چراغ سبز ترامپ، ترکیه رسماً نیروهای نظامی خود را به سوریه اعزام و در حال جنگ با دولت این کشور است و بعلاوه مدت مدیدی است در بخشهایی از خاک این کشور مستقر است، بخشی از مناطق کرد نشین را عملاً تسخیر کرده است. فراموش کرده است که اکنون و درست در این مورد هم با توافق ضمنی ترامپ، دولت اردوغان به لیبی نیز نیرو فرستاده است. و بعلاوه اسرائیل در کل این تاریخ و به بهانه حضور ایران و حزب الله لبنان، مرتب و بدن اینکه به کسی جوابگو باشد مناطقی را بمباران میکند. اما هیچکدام از این کشورها در ارزیابی محمد آسنگران، ردیابی در ویرانی و بحران سوریه ندارند.

آنچه محمد آسنگران به نام تاریخ و فاکت در مورد جدایی بیان کرده است، درست مانند ارزیابی او از تحولات سوریه، تاریخ نگاری مصلحتی، غیر مستند و تاریخ سازی بر اساس نیاز روز است. ما نه تنها در این تاریخ نگاری و انتقاد های محمد آسنگران شریک نیستیم، بلکه بسیار همه جانبه تر، واقعبینانه تر، روشنتر و هزاران بار مسئولانه تر از "نقد" امروز محمد آسنگران، ۱۵ سال پیش برای مقابله با یک انشقاق زودرس تلاش کردیم. ما تز "همه اشتباه کردیم" که محمد آسنگران امروز به عنوان اعتراف به حقایق آندوره و رسیدن به نقد آن بیان میکند، را نه تنها به نفع شفافیت و روشنی سیاسی، به نفع کمونیسم و طبقه کارگر نمیدانیم، برعکس آنها تلاشی برای سرپوش گذاشتن بر مسئولیت یک گرایش معین با سیاست، فرهنگ سیاسی-تشکیلاتی غیر کمونیستی میدانیم. این نوع "انتقاد" ها بیش از هر چیزی محکی برای سنجیدن "منتقد" و جایگاه او در سیاست است.

۵ مارس ۲۰۲۰

کارگران باید فوراً و کاملاً مستقل از دولت دست بکار تشکیل شوراهای واقعی خود شوند. مجمع عمومی کارخانه خود را تشکیل دهند، جلسات آن را منظم کنند و آن را به عنوان عالیترین ارگان تصمیم گیری کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل دولت و کارفرما و وزارت کار قرار دهند. مجمع عمومی رسمی و منظم اولین رکن شورای واقعی است.

جنبش شورایی و مجامع عمومی کارگری

www.hekmatist.com

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

انتشارات حزب حکمتیست - خط رسمی





نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

کارگران قطار راه نشان می دهند!

میتوان کرونا و دولت را تسلیم کرد!

ایران کرده اند هم، به مردم محروم خودداری میکنند. آنها برای تامین پول و سود سرمایه داران، نه تنها از تامین هزینه زندگی طبقه کارگر و بخش کم درآمد جامعه سرباز میزنند، که بعلاوه از تعطیلی رسمی مراکزی که کارگران و کارکنان آنها جانشان در معرض خطر زلزله و سیل با اتکا به هم، با اتکا به است، امتناع میکنند. آنها دست کارفرمایان را در به مرخصی بدون حقوق فرستادن کارگران، در بستن کارخانه بدون پرداخت حقوق به کارگران و باز میگذارند. والا!

اما کیسه پول و امکانات جامعه در دست کارگران است. راه نجات از کرونا فشار به حاکمیت و مجبور کردن آنها به تسلیم در مقابل جامعه است. کارگران قطار این مسیر را میروند و نه فقط باید مورد حمایت قرار گیرد، که باید آنرا گسترش داد. نجات جامعه از دست حاکمین و کرونا، در دست خود ما، در دست طبقه کارگری است که تولید و امکان زیستن در آن جامعه را تامین میکند. کارگرانی که اگر همراه کارگران قطار تصمیم بگیرند و متحد علیه حاکمیت و برای تامین حداقل نیازمندی های جامعه جهت نجات از کرونا دست به کار شوند، دولت و کل دستگاه سرکوب و جنایت آنرا تسلیم میکنند.

راه مبارزه با کرونا، راه کاهش مخاطرات کرونا، وادار کردن حاکمیت به تامین امکانات ضروری زندگی، امکانات پزشکی، بهداشتی، و... جامعه است. طبقه کارگر ایران، با حمایت دهها میلیون انسان شرافتمند، میتواند به جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار فهماند، که ادامه این شرایط قابل قبول و تحمل نیست. نباید گذاشت کرونا همراه با یک حاکمیت غیر مسئول و سود جو، همچنان جان این مردم را بگیرد.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۷ اسفند ۱۳۹۸ - ۷ مارس ۲۰۲۰

کرونا همچنان از مردم قربانی می گیرد و مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی همچنان با انکار، دروغ پردازی، اشاعه خرافات مذهبی رو به مردم به جای اختصاص هزینه جهت تامین ابتدایی ترین امکانات پیشگیری، بهداشتی و پزشکی، از هرگونه مسئولیتی شانه خالی کرده اند.

بر اساس اخبار منتشر شده، کارگران راه آهن در مقابل بی مسئولیتی حاکمیت و مخاطراتی که جان و هستی آنها را تهدید میکند، کارگران راه آهن اراک، اسلامشهر، اندیمشک، تهران، خراسان، رباط کریم، زاگرس، سمنان، شاهرود، دامغان، لرستان، قم، کرج و هرمزگان را به اعتصاب سراسری در روز ۱۶ اسفند فراخوان داده اند. کارگران دلیل اعتصاب خود را اعلام کرده و خواهان تامین این مطالبات هستند:

بدلیل گسترش ویروس کرونا و عدم تدابیر پزشکی توسط مسئولین راه آهن در کارخانجات و تمامی مناطق راه آهن هم اکنون جان کارگران در خطر است،

به ما حقوق نمی دهند و قادر هم نیستیم ماسک و وسایل ضدعفونی برای خودمان و خانواده هایمان خریدار کنیم،

به ۷۰۰۰ کارگر راه آهن از مدت ها پیش قول جمعیت قرارداد داده اند ولی تا به امروز هیچ اقدامی صورت نگرفته و دوباره وعده به خرداد ماه سال ۹۹ کرده اند.

مقامات دولتی، وزارتخانه ها و سازمان های حکومتی، همگی دست بدست هم داده اند تا هرآنچه امکانات در جامعه است را در خدمت خود و اقلیتی ناچیز در جامعه قرار دهند. بی مسئولیتی دولت و بی ارزشی جان و هستی اکثریت مردم نزد حاکمیت چنان بالا است که حتی از اختصاص کمکهایی که سایر کشورها به

زنده باد سوسیالیسم